



آثار دانشگاه تهران

۱۲۰۰

سه سفرنامه

هرات، مرو، مشهد

باہتمام

قدرت‌الله روشنی "زعفرانلو"



فهرست آخرین انتشارات دانشگاه تهران

- ۱۲۶۱ - نسخه‌های خطی - نشریه کتابخانه مرکزی (دفترپنجم): بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه (و) ایرج افشار
- » ۲۲۰ ۱۲۶۲ - گیاهشناسی سیستماتیک (چاپ دوم): دکتر محمد درویش
- » ۱۲۰ ۱۲۶۳ - قارچهای سمی و خوراکی: دکتر فتح الله فلاحیان
- » ۱۲۰ ۱۲۶۴ - تاریخ دیپلماسی عمومی (جلد دوم چاپ دوم): دکتر محسن عزیزی
- » ۱۳۰ ۱۲۶۵ - سنگواره‌های ذره‌بینی (میکروپالئونولوژی): دکتر عباس کیمیائی
- » ۱۴۰ ۱۲۶۶ - جراحی دهان (جلد دوم): دکتر رضا مهران (و) دکتر سرتضی معین زاده
- » ۸۰ ۱۲۶۷ - قصه حمزه (حمزه‌نامه) جلد اول: تصحیح دکتر جعفر شعاع
- » ۸۵ ۱۲۶۸ - آندوسکوپي گوش و حلق و بینی: پروفسور اعلم - دکتر معین زاده - دکتر خسروی
- » ۱۳۵ ۱۲۶۹ - فرآورده‌های داسی: دکتر محمد ستاری
- » ۱۱۰ ۱۲۷۰ - بیماریهای کبد: دکتر ریحان الله سرلئی
- » ۱۷۰ ۱۲۷۱ - جنگ سرد: دکتر ابوالحسن سعادت‌مند
- » ۱۴۰ ۱۲۷۲ - مکانیک فیزیک (چاپ چهارم): دکتر کمال الدین جناب
- » — ۱۲۷۳ - اصول تحقیقات آماری: دکتر جعفر بوشهری
- » ۱۲۰ ۱۲۷۴ - شیمی و تصفیه آب: دکتر شمس مصباح
- » ۴۰۰ ۱۲۷۵ - جواهر الآثار: ترجمه عربی مثنوی: جواهر کلام
- » ۱۵۰ ۱۲۷۶ - فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه: تألیف بل فولکیه
- » ۱۲۰ ۱۲۷۷ - فارما کولوژی عمومی (چاپ دوم): دکتر احمد عطائی
- » ۲۳۰ ریال ۱۲۷۸ - تاریخ الحکماء قفطی: بکوشش بهین دارائی
- » ۱۰۰ ۱۲۷۹ - پختیارنامه و عجائب البخت (جلد دوم): بکوشش ذبیح الله صفا
- » ۲۵۰ ۱۲۸۰ - شیمی آنالیتیک (جلد اول، چاپ دوم): حسین زادمرد
- » ۲۰۰ ۱۲۸۱ - آمار پیشرفته و بیومتری: عباسقلی خواجه‌نوری
- » ۸۰ ۱۲۸۲ - زندگانی شاه عباس اول (جلد اول، چاپ چهارم): نصرالله فلسفی
- » ۷۰ ۱۲۸۳ - دیوان اشراق آصفی: زیر نظر ذبیح الله صفا
- » ۱۰۰ ۱۲۸۴ - پتانسیلهای زیستکهربائی: حبیب الله ایزدیان
- » ۸۲ ۱۲۸۵ - موارد استعمال الکترولیتها در جراحی: دکتر جهانگیر میرعلاء
- » ۲۰۰ ۱۲۸۶ - قصص قرآن مجید: برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری
- » ۸۰ ۱۲۸۷ - سیاست ملی و پیشرفتهای اجتماعی: احمد علی‌آبادی
- » — ۱۲۸۸ - سازمان و مدیریت: علی محمد اقتداری
- » ۱۲۰ ۱۲۸۹ - تاریخ ملل قدیم آسیای غربی (چاپ سوم): احمد بهمنش

- ۱۲۹۰ - کلیات حقوق (جلد اول) : ناصر کاتوزیان » ۱۰۰
- ۱۲۹۱ - فیزیولوژی دستگاه گوارش : دکتر سعید اعتصامی » ۱۴۰
- ۱۲۹۲ - فرهنگ فنی نفت (جلد دوم) : جلال الدین توانا » ۱۴۰
- ۱۲۹۳ - زمین شناسی ساختمانی (تکتونیک) : اسد ایران پناه » ۱۰۰
- ۱۲۹۴ - شیمی برای دانشگاه (جلد اول) : ترجمه یحیی عبده (و) منصور عابدینی » ۱۵۰
- ۱۲۹۵ - کالیدشناسی انسانی (سروگردن ، چاپ چهارم) : دکتر منوچهر حکیم (و) دکتر گنج بخش » ۲۴۰
- ۱۲۹۶ - حقوق تجارت (جلد دوم) : حسن ستوده تهرانی » ۱۱۰
- ۱۲۹۷ - نقشه برداری : قدرت الله تمدنی » ۲۰۰
- ۱۲۹۸ - آب شناسی (چاپ سوم) : محمد جواد جنیدی » ۹۴
- ۱۲۹۹ - فهرست مقالات حقوقی : زیر نظر ایرج افشار ، تنظیم موسی زاده (و) صمدانی » ۱۰۰
- ۱۳۰۰ - روشهای آزمایش شیر و فراورده های آن (جلد اول) : دکتر عباس فرخنده » ۱۲۰
- ۱۳۰۱ - بیماریهای ارثی (جلد دوم) : دکتر محمد علی مولوی » ۲۶۰
- ۱۳۰۲ - بیماریهای ویروسی نباتات : مرحوم علی منوچهری کاشانی ، بکوشش فریور اسکندری » ۸۵
- ۱۳۰۳ - یادداشت های قزوینی (جلد دوم ، چاپ دوم) : بکوشش ایرج افشار » ۷۰
- ۱۳۰۴ - ژنتیک باکتریها : دکتر حسن تاج بخش » ۱۲۰
- ۱۳۰۵ - اصول و مبانی جغرافیای سیاسی : دره سیرحیدر » ۱۷۰
- ۱۳۰۶ - کوشهای عقل نظری : مهدی حائری یزدی » ۹۵
- ۱۳۰۷ - شیمی تجزیه ، اصول مقدماتی (چاپ دوم) : علی اکبر پریمین » ۱۳۵
- ۱۳۰۸ - شناخت روش علوم یا فلسفه علمی : فلیسین شاله ، ترجمه یحیی مهدوی » ۶۰
- ۱۳۰۹ - بیماریهای گیاه - قارچهای انگلی (جلد پنجم) : عزت الله خمیری » ۷۰
- ۱۳۱۰ - اصول گداز و استخراج فلزات (جلد سوم ، چاپ دوم) : هادی یگانه حائری » ۱۱۰
- ۱۳۱۱ - قصه حمزه (حمزه نامه) جلد دوم : بکوشش جعفر شعار » ۷۰
- ۱۳۱۲ - رادیوالکتریسیته (چاپ دوم) : ناصر قلی قاجار رحیمی » ۱۹۰
- ۱۳۱۳ - اصول پرورش طیور : دکتر مراد علی زهری » ۱۶۰
- ۱۳۱۴ - باغبانی (جلد چهارم) : حسن شیبانی » ۱۶۰
- ۱۳۱۵ - حقوق بین الملل عمومی (جلد اول) : محمد علی حکمت » ۱۶۵
- ۱۳۱۶ - فضا در اسلام (چاپ دوم) : محمد سنگلجی » ۸۰
- ۱۳۱۷ - شرح مشنوی شریف (جلد دوم) : بدیع الزمان فروزانفر » ۱۱۰
- ۱۳۱۸ - شیمی صنعتی آلی : محمد علی رحمتی » ۱۷۰
- ۱۳۱۹ - ترجمه فارسی شرایع الاسلام (جلد دوم) : بکوشش محمد تقی دانش پژوه » ۱۵۰
- ۱۳۲۰ - حل المسائل آنالیز (جلد دوم) : حسن عطاری نژاد » ۱۶۵
- ۱۳۲۱ - جنایت و مکافات (جلد دوم) : مهری آهی » ۷۰
- ۱۳۲۲ - اقتصاد عمومی (جلد اول ، چاپ دوم) : علی محمد اقتداری -

سه سفر نامه

هرات ، مرو ، مشهد

کتابخانه و رساله خیریه تحقیق و تبلیغ مکتب
امیر المومنین علیه السلام

کتابخانه و رساله خیریه تحقیق و تبلیغ مکتب
امیر المومنین علیه السلام

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۲۰۰

گنجینه سفرنامه های ایرانی

شماره ۴



تهران ۱۳۴۷

سفرنامه

ہرات، مرو، مشهد

کتابخانه مکتب امیر المومنین ع

شماره مسلسل ۴۰۳

شماره ردیف ۹۱۵/۸

س - ۱۰

پایان

قدرت اللہ روشنی ”رعفر املو“

کتابخانه و رسد خیرہ تحقیق و تبلیغی مکتب
امیر المومنین علیہ السلام

شماره مسلسل ۱۳۳۵

چاپ یکهزار نسخه از این کتاب در آذرماه ۱۳۴۷
در چاپخانه دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت
حق چاپ این کتاب ناسه سال در انحصار دانشگاه است
و مسئولیت صحت مطالب تصحیح شده آن با مصحح است

بها : ۹۰ ریال

فهرست مطالب

صفحه	موضوع
الف	یادداشت
۲۰ - ۱	مقدمه
۷۱ - ۱	روزنامه مسافرت هرات
۱۴۴ - ۷۲	سفرنامه مرو
۲۱۱ - ۱۴۵	سفرنامه خراسان
۲۲۰ - ۲۱۲	توضیحات
۲۴۳ - ۲۲۱	فهرست اعلام
۲۴۵ - ۲۴۴	فهرست ایلات و قبایل
۲۷۸ - ۲۴۶	فهرست نامهای جغرافیائی

یادداشت

سفرنامه نویسی یکی از انواع ادبی دلپذیر در نگارش مشاهدات و توصیف آثار و وقایع و ضبط خاطرات و اطلاعات است که مخصوصاً پس از گذشت سالهای چند فوائد و دقایق آن بیشتر پدیدار می شود و جز لذتی که از قرائت آن بعنوان تفریح و وقت گذرانی به دست می آید نکات تاریخی بسیاری در اختیار محققان قرار می گیرد که نظیرش از کتب و مآخذ دیگر حاصل نمی شود .

در عصر قاجاری سفرنامه نویسی نشر و بسط خاص پیدا کرد و عده ای کثیر از مأموران دولتی و مسافران صاحب ذوق کتابها و رساله ها در شرح منازل سفر و چگونگی اینیه و آثار و اخلاق و رفتار مردم و طوایف نوشتند که ظاهراً بدون استثنا هر یک متضمن فواید تاریخی و ادبی و جغرافیایی است .

از این دسته کتابها معدودی طبع شده است، مانند سفرنامه های ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه - فرهاد میرزا - معصومعلیشاه صاحب طرائق الحقایق - علی خان امین الدوله - حاجی پیرزاده نائینی - رضاقلی میرزا - حاجی میرزا حسین فراهانی ملک الکتاب - محمد ابراهیم خدا بنده لو - فیروز میرزا فرمانفرما که خود نوشته اند و نیز شرح اسفار مأموریت خسرو میرزا - فرخ خان امین الدوله - نظام الملک نوری - میرزا حسین خان آجودانباشی که بقلم منشیان و محرران آنهاست^۱ .

و بسیاری از سفرنامه ها بصورت نسخه خطی در کتابخانه ها موجود است که چاپ شدن آنها از لحاظ توسعه تحقیقات مربوط به ایران کاملاً واجب نظر می رسد و به همین لحاظ در سلسله انتشارات دانشگاه تهران از چند سال قبل طبع چند سفرنامه با توجه و عنایت انجمن تألیف و ترجمه مورد قبول قرار گرفت و اینک چهارمین آنها در دسترس علاقه مندان واقع می شود و امید است این رشته ادامه یابد .

کتاب حاضر مجموعه ای است از سه سفرنامه که هر سه مربوط به اوضاع و احوال دوران سلطنت ناصرالدین شاه قاجار است . دو سفرنامه از این میان اثر دو مأمور ایران است که یکی به هرات و دیگری به سرو رفته و گزارش و شرح مأموریت خود را نوشته اند . سفرنامه سوم ترجمه است از شرح سفر هوتوم شیندلر مأمور ایجاد تلگراف از طرف دولت در خط طهران به مشهد که به زبان انگلیسی نوشته بوده و در اداره دارالترجمه ناصری به فارسی نقل شده و تفصیل هریک با اطلاعات مفید به قلم شیوای آقای حسین محبوبی اردکانی در مقدمه کتاب آمده است .

بسمه تعالی شأنه

مقدمه

این کتاب که بنام «سه سفرنامه» نام گذاری شده مشتمل بر سه قسمت است :

- ۱- روزنامه مسافرت هرات
- ۲- سفرنامه مرو : نوشته سید محمد لشکر نویس نوری
- ۳- سفرنامه خراسان (شاهرود) : تألیف هوتم شیندلر .

=۱=

در قسمت اول کتاب یعنی روزنامه مسافرت هرات نامی از مؤلف و تاریخ صریح تحریر آن نیست. اجمالاً بنا بر نوشته خود او سفر وی از ۱۵ رجب آغاز شده و روز چهارم ذی‌عقده پایان یافته است و سال آن، همان سالی بوده است که ناصرالدین شاه و امیرکبیر به اصفهان مسافرت کرده بودند، چه مؤلف خود ضمن بیان پرسش‌هایی که سید محمدخان ظهیرالدوله در روز یازدهم رمضان در عیدگاه هرات از احوال شاه می‌کرده است می‌نویسد : «... جویا شد که قبله عالم حال در کجا تشریف فرما شده‌اند جواب دادم به اصفهان...» و چون ناصرالدین شاه در غره رجب ۱۲۶۷ به اصفهان مسافرت کرده است بنابراین تاریخ سفر مؤلف نیز در همان سال است. تاریخ تحریر کتاب هم صریحاً نوشته نشده است ولی از آنجا که در چند جا از امیرکبیر با احترام و بصورت «بندگان اتابک اعظم» نام می‌برد با احتمال کلی اندکی پس از بازگشت مؤلف از سفر که هنوز امیر بر سر کار بوده است، کتاب او نوشته شده است.

مسافرت نویسنده به هرات جنبهٔ مأموریت داشته و برای آگاهی اولیای امور از اوضاع خراسان و هرات و بردن خلعت برای یارمحمدخان ظهیرالدوله فرمانروای هرات بوده است، مهرعلی خان همسفر و همراه او را یارمحمدخان بطهران فرستاده بوده است و وقتی این دو از طهران حرکت کرده بودند هنوز یارمحمدخان زنده بوده است.

نویسنده در مشهد خبر مرگ ظهیرالدوله را میشوند و در ادامهٔ مسافرت و مأموریت خود تردید پیدا میکند، ولی با نظر حسام السلطنه والی خراسان و کسب اجازه از مرکز (ص ۲۱) مسافرت خود را دنبال میکنند. وقایع مسافرت تهران به هرات را، منزل بمنزل نگاشته است منتهی خیلی سطحی و بصورت گزارش اداری که به کسی برنخورد، و از همهٔ جهات احتیاط بشود. زندگی مردم را نیز تقریباً بهمین صورت شرح داده است، از چگونگی امنیت ولایات و رفتار حکام نواحی با مردم اطلاعاتی کسب کرده است، ترس و وحشت مردم را از هجوم تراکمه بخوبی شرح داده است، و بخصوص قیمت ارزاق و اجناس را در هر محلی که رسیده است یادداشت کرده است که خود اطلاعات مفیدی از عصر ناصری بشمار میرود و بخصوص برای اطلاع از زندگی مردم آن روز میتواند مرجع مناسبی باشد. پس از رسیدن به مشهد و ملاقات با سلطان مراد میرزا حسام السلطنه عازم هرات میشود.

در نواحی شرقی ناامنی و ترس از تراکمه بیشتر از نواحی دیگر مملکت محسوس بوده است بطوریکه مسئلهٔ ترکمن ها و تاخت و تاز و غارت و چپاول آنها مهمترین موضوع مورد ابتلاء مردم خراسان بوده است.

در هرات با سردار صید محمد خان پسر یار محمد خان ظهیر الدوله ملاقات میکند، در فاتحه خوانی و تعزیه یار محمد خان شرکت میکند، خلعت پدر را با تشریفات و مطابق رسوم محلی به پسر میرساند و او در ملاء عام، در عید گاه هرات و در حضور خلقی بسیار، میبوسد و میپوشد.

اغتشاش و ناامنی در هرات و نواحی اطراف آن که بعلت فوت یار محمد خان روی داده بود بخوبی از نوشته نویسنده معلوم است.

بوضوح پیداست که مردم هرات هنوز امیدوار هستند که دولت ایران بیشتر در امور هرات و حاکم جدید دخالت کند، و در ملاقاتی که با اغلب مردم و کسبه میکند، بیشتر مردم را طرفدار ایران می بیند (ص ۳۱-۳۵) و بخصوص افراد ایل هزاره در ادای خدمتگزاری باصمیمیت و اخلاص حاضرند (ص ۲۹) و هر چند از ناحیه برخی مختصر تحریکاتی بر ضد او میشود (ص ۴۴) ولی این کارها اهمیت و اثری در مأموریت او ندارد. در مراجعت نامه و هدایائی دارد و باتفاق میرزا بزرگ خان قرائی بخراسان بر میگردد.

نکاتی از طرز حکومت و رفتار حسام السلطنه را درباره حقوق سربازها (ص ۲۴) و تعدیات دیگری او ذکر می کند و ترس مردم هرات را از پیش آمدهای نامناسب بمناسبت فوت یار محمد خان و خوشحالی آنها را از آوردن خلعت بیان مینماید و از مجموع گزارش های او پیداست که مردم هرات خود را از ایران جدا نمیدانستند منتهی را هزنان امنیت جهان نمیخواستند این منطقه آسوده باشد. اینک برای اینکه قارئین محترم از وقایع مربوط به هرات و امرای محلی آن در زمان تحریر این قسمت از کتاب اطلاع نسبتاً کافی داشته باشند، مسئله هرات تا زمان تحریر کتاب باختصار ذکر میشود.

پس از فوت تیمور شاه پسر احمدخان ابدالی درانی - که بعد از نادر در افغانستان حکومتی تشکیل داده بود - میان فرزندان او اختلاف افتاد و از آنها فیروز و محمود باپسرش کامران میرزا بر اثر اختلافی که بر سر حکومت هرات باعمو و برادر خود زمانشاه پیدا کردند ، در سال ۱۲۱۲ هجری قمری به دولت ایران پناهنده شدند . فتحعلیشاه قاجار آنها را در کاشان سکونت داد ، و پس از یکسال محمود و کامران میرزا روانه هرات و عده ای از امرای خراسان با مرفتحعلیشاه مأمور کمک بآن دوشدند . محمود و کامران پس از مدتی کشمکش با دوبرادر و عموی دیگر خود قیصر میرزا و شاه شجاع بالاخره در سال ۱۲۲۴ بر قندهار و هرات مستولی شدند و تا سال ۱۲۴۵ هجری تحت حمایت دولت ایران و فرمانروای خراسان بر افغانستان سلطنت کردند .

چون دولت ایران بعلت گرفتاری در جنگهای قفقازیه از طرفی ، و بعضی اختلافات سرحدی و زد و خورد با دولت عثمانی از طرف دیگر ، مجالی برای توجه به هرات پیدا نکرد ، امرای محلی افغانستان که بظواهر از دولت ایران تبعیت میکردند ، بتدریج از ضعف قدرت مرکزی دولت ایران استفاده کرده برای خود حکومت های خود مختاری تشکیل دادند و از فرمان حکومت مرکزی ایران سرپیچیدند .

حکومت کمپانی هند نیز که تحت سلطه دولت انگلستان بود ، حکام محلی افغانستان را بجدائی از ایران تحریک میکرد که مبادا دولت تزاری روسیه از این راه چشم طمعى به سرزمین زرخیز هندوستان داشته باشد ، و پس از فراغت از جنگهای قفقازیه به هوای دست اندازی به افغانستان

بیفتد و بایران بسازد و در کار خود کامیاب شود. پس در این میان مأمورین کمپانی هند در افغانستان و مأمورین سفارت انگلیس بدستکاری ایادی ایرانی خود در تهران بطور غیرمستقیم کمک کار امرای محلی افغانستان بودند، بطوریکه کامران میرزا در سال ۱۲۴۵ علناً با حکومت مرکزی ایران به مخالفت برخاست. عباس میرزای ولیعهد که از جنگهای طولانی ایران و روسیه فراغت پیدا کرده بود، با مرقتحعلیشاه مأمور سرکوبی امرای خراسان و کامران میرزا شد. پس از ورود به مشهد در سال ۱۲۴۹، فرزندان خود محمد میرزا و خسرو میرزا را با بعضی از سران سپاه مأمور فتح هرات کرد. کامران میرزا در اولین مصافی که با لشکریان ایران داد شکست خورد، و در شهر هرات متحصن گردید، و سپاه ایران هرات را محاصره کرد. در این موقع برای اولین بار مدافعین افغانی هرات از حکومت کمپانی انگلیس در هند کمک خواستند. محمد میرزا نیز از پدر خود نایب السلطنه درخواست کمک کرد، لکن بمناسبت درگذشت عباس میرزا در خراسان (صبح پنجشنبه دهم جمادی الاخری ۱۲۴۹)، کار هرات ناتمام باقیماند و محمد میرزا به مشهد مراجعت کرد.

فتحعلی شاه با وجود داشتن فرزندان متعدد بیاس خدمات عباس - میرزا، فرزند رشیدش، محمد میرزا پسر او را به ولیعهدی انتخاب کرد. هرات بعزت ناتمامی کار آن همچنان در دست امرای درانی افغانی اداره میشد، چنانکه کامران میرزا در هرات و کهندل خان در قندهار و دوست - محمد خان در کابل حکومت میکردند. چون فتحعلی شاه در اصفهان درگذشت (۱۹ جمادی الاخری سال ۱۲۵۰) و محمد میرزا بنام محمد شاه بتخت نشست، با توجه به ناتمامی کار هرات و این که از لشکرکشی قبلی نتیجه ای

گرفته نشده بود تصمیم بفتح هرات و اتمام آن کار گرفت. از آنطرف کامران فرستاده‌ای با پنجاه طاقه‌شال کشمیری و پانزده سراسب ترکمانی برسم پیشکش، بحضور شاه فرستاده، عریضه‌ای مشعر بر اطاعت و بندگی تقدیم نمود، اما معلوم نیست که آیا شرایط او قابل قبول نبوده یا دلایلی بر عدم اعتماد در آن دیده می‌شده و یا بی‌تدبیری حاجی میرزا آقاسی نگذاشته است که کار بمصالحه پایان یابد. بنابراین در سال ۱۲۰۳ هجری قمری شاه با سپاهی گران وارد مشهد شد و پس از یک‌ماه توقف در آن شهر بطرف هرات روانه گشت.

لشکریان ایران غوریان را به محاصره گرفتند، و از طرف افغانه نیز دفاع از غوریان بعهده شیرمحمدخان، برادر یار محمدخان ظهیرالدوله وزیر کامران میرزا واگذار شده بود. در غوریان جنگ سختی بین سپاهیان ایران و مدافعین غوریان در گرفت که به شکست افغانه منجر گردید و شیرمحمدخان به سپاهیان ایران پناهنده شد و غوریان بتصرف لشکریان ایران درآمد.

تصرف قلعه غوریان از نظر موقع جنگی و اهمیت نظامی آن برای سپاهیان ایران بسیار سودمند بود، چه از طرفی روحیه افراد سپاه را تقویت میکرد و از طرف دیگر ارتباط قشون را با مرکز پشت جبهه، تأمین مینمود ولی، با وجود اینکه هرات یکسال در محاصره لشکریان ایران بود متأسفانه فتح آن برای سپاهیان ایران میسر نگردید، و علت اصلی آن اختلاف بین حاجی میرزا آقاسی صدراعظم و میرزا آقاخان نوری، وزیر لشکر بر سر چگونگی جنگ و محاصره شهر بود. چه حاجی میگفت که باید شهر را از

سه طرف محاصره کرد تا اگر کسانی خواسته باشند به اردوی شاه به پیوندند از سمتی که محصور نیست خارج شوند، در صورتیکه از همان راه هم میشد بضرر سپاه ایران بامردم شهر ارتباط برقرار کرد و حاجی با انکار یک امر بدیهی، کارنوظهوری در تاریخ نبردهای جهان کرد و آن محاصره از سه سمت است نه همه طرف که عقل مستقیم آن را می پذیرد. وانگهی خود حاجی در حین جنگ بامأمورین انگلیسی در ارتباط بود.

از همه بدتر، مداخلات سر جان مکنیل Sir John Mac Neill سفیر انگلیس نیز که در موقع محاصره هرات به اردوی محمدشاه آمده بود علتی برای ناکامی لشکریان ایران گردید. چه او وقتی سقوط شهر را نزدیک دید اردوی شاه را ترك گفت و بافرستادن اتمام حجتی ایران را به اعزام کشتی جنگی به خلیج فارس و گرفتن جزیره خارک تهدید کرد و محمدشاه ناچار هرات را رها کرده بمشهد بازگشت و این ماده بر اثر سوءنیت مأمورین انگلیسی، و سوء تدبیر دربار ایران، و سوء تشخیص بزرگان هرات روز بروز، غلیظ تر میشد تا یار محمدخان ظهیرالدوله در مقام چاره جوئی برآمد و نزدیک بود کارها اصلاح شود که روزگار نیرنگ دیگری باخت.

شرح قضیه آنکه بین امرای محلی افغانستان اختلاف افتاد و دوست محمدخان به کمک محمدشاه شتافت و برادر خود که نندل خان را با سپاهسانی به هرات فرستاد. چنانکه جهانگیر میرزا برادر محمدشاه در صفحات ۲۶۸ و ۲۶۹ تاریخ نو اشاره ای به پیوستن که نندل خان حاکم قندهار و دوست محمدخان حاکم کابل به لشکر محمدشاه میکنند که ذیلاً نقل میشود: «... چنانکه سابقاً نگاشته کلک بیان گردید، دولت بهیة انگلیس

لشکر به کابل و قندهار فرستادند و کهندل خان حاکم قندهار و دوست محمد خان حاکم کابل خود را به دولت خواهی دولت علیه منسوب ساختند و محمد عمر خان ولد کهندل خان در اردوی هرات باستان بوسی مشرف شده از طرف کهندل خان عرایضی مشتمل بر خدمتگزاری و جان سپاری بنظر پادشاه رساند و در اردوی هرات مشغول خدمتگزاری شده . . . »

محمد شاه که خود را مواجه با تهدیدهای دولت انگلیس دید و در ظاهر نمیخواست که با آن دولت مخالفت کرده باشد، و از طرفی کمک هائی را هم که از طرف دولت تزاری روسیه انتظار داشت دریافت نکرد، اجباراً برای نواحی متصرفی حکمرانانی تعیین نموده خود به پایتخت مراجعت نمود و از جمله قلعه غوریان را به جعفر قلی خان بجنوردی (بزنجردی) سپرد .

در هرات ، پس از مراجعت محمد شاه ، اختلافی بین کامران میرزا و وزیرش یار محمد خان در گرفت که منجر به خلع کامران میرزا از حکومت هرات گردید و یار محمد خان در امر هرات مستقل شد . چنانکه در تاریخ نو نیز اشاره ای باین موضوع شده است .

اندکی پیش از آنکه یار محمد خان در هرات استحکام و استقلال بیابد، افغانه ولایت کابل و قندهار با یکدیگر متحد شده قصد خارج نمودن انگلیسها را از مملکت خود نمودند و کسانی به طلب کهندل خان که در این موقع بفرمان محمد شاه حکومت شهر بابک کرمان را داشت فرستادند . کهندل خان با کسب اجازه از محمد شاه از راه سیستان به قندهار رفت و با کمک دوست محمد خان و پشتیبانی مردم جنگ سختی با سپاهیان انگلیس کرد و در نتیجه حکومت قندهار به کهندل خان و حکومت کابل به دوست محمد خان

واگذار شد. یارمحمدخان نیز از موقع استفاده کرده کسان دولت انگلیس را بترك هرات واداشت و عریضه دولت خواهی و خدمتگزاری به محمد شاه نوشت.

محمدشاه بعدها بعلت ضعف مزاج و گرفتاریهای داخلی فرصت لشکرکشی مجدد به هرات و افغانستان نیافت و یارمحمدخان و کسان او در هرات باقیماندند.

چون نوبت صدارت به امیرکبیر رسید، او که از جریان امور کاملاً آگاه بود، نسبت به امرای افغانستان سیاست تحجیب پیش گرفت تا هم آنها نسبت به التفات اولیای دولت اطمینان داشته باشند و هم بهانه‌ای بدست انگلیس هانفتد و کار بجای باریک نکشد، و لذا در همان اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، در جریان وقایع شورش سالار در خراسان، یارمحمدخان بکمک حشمت الدوله والی خراسان شتافت و با حکمران خراسان در دفع فتنه سالار همکاری کرد، و نتیجه آن شد که وقتی امیر بصمیمیت و اطاعت یارمحمدخان اطمینان یافت و بتقویت او و تربیت و تجهیز سپاه هرات پرداخت و یارمحمدخان نیز خطبه و سکه هرات را بنام ناصرالدین شاه گردانید. در سال ۱۲۶۷ که بی‌نظمی در سیستان پیدا شد، امیر، یارمحمدخان را مامور اعاده نظم آن سامان نمود تا علی‌رؤس الاشهاد همه بدانند که فرمانروای هرات عاملی از اعمال پادشاه ایران است و هرات شهری از شهرهای ایران. یارمحمدخان این مأموریت را با موفقیت به انجام رسانید و این خلعتی که برای او فرستاده شده است بهمین علت است. افسوس که با این کامیابی روزگار یارمحمدخان بسرآمد و در بازگشت از این سفر در

اسفزار راه سفر آخرت در پیش گرفت (پنج شنبه ۱۱ شعبان ۱۲۶۷).
فوت یار محمدخان و قتل امیر کبیر که قریب هفده ماه بعد از آن
اتفاق افتاد کارها را دگرگونه ساخت. در ایران کسی روی کار آمد که
دست آموز بیگانگان بود و سر بر خط فرمان آنان داشت، رشته های امیر را
پنبه کرد و همه زحمات او را برباد داد.

صید محمدخان ظهیرالدوله پسر یار محمدخان هم که آنهمه آماده
خدمتگزاری بود، در قبال این تغییر سیاست حیران ماند. مع هذا هرگز بصراحت
دست از سیاست پدرش برنداشت تا اینکه مسموم و با اصطلاح «چیز خور» شد و
اختلال مشاعر یافت و بد رفتاری پیشه کرد و منجمله کریم دادخان رئیس ایل
هزاره را کشت، ناچار بزرگان هرات و سران ایل هزاره با او دل بد کرده از
حکومت وی روی برگردانیدند و محمد یوسف میرزا و محمد رضا میرزا نوادگان
فیروز میرزا حاکم اسبق هرات را که در مشهد در حمایت دولت ایران بسر
میدردند بهرات دعوت کردند و صید محمدخان را گرفته بقتل رسانیدند
(محرم ۱۲۷۲).

از آن زمان، زمینه برای تحریکات مخالفین ایران آماده شد تا
سرانجام کار به لشکر کشی حسام السلطنه سلطان مراد میرزا به هرات انجامید
و با مداخله انگلیس و جنگ آن دولت با ایران، عهدنامه پاریس منعقد شد
و خلاصه آنکه با همه علاقه مردم هرات به حکومت ایران، و با تهیه زمینه
شورش در هندوستان، و گرفتاری انگلستان، که تفصیل آن را در تواریخ باید
دید، در نتیجه بی خبری شاه، و بی تدبیری و احتمالا خیانت صدراعظم،
ایران دوچار سرافکنندگی، و افغانستان گرفتار آشوب و خونریزی و جنگ

و برادر کشی گردید، در صورتیکه هندیها نه تنها چشم یاری از ایران داشتند بلکه حتی حاضر بودند که دوست محمدخان نیز به کمک آنها بیاید و آنها در رکاب او با دشمن خانه برانداز بجنگند و این خود بهترین فرصت برای برانداختن سیاست موزی استعماری از ایران و هند بود که هم شاه ایران آن را از دست داد و هم امرای افغانستان، و انسان حیرت می کند که برخی از زمامداران شرق آیا اینقدر در فهم حقایق عاجز بوده اند یا نسبت بمصالح ملک و ملت بی اعتنا، و بهر صورت در این مسائل است که باید عدل انحطاط شرق را جستجو کرد.

=۲=

و اما رساله دوم یعنی «سفرنامه مرو» نام مؤلف آن معلوم است، میرزا محمد لشکر نویس نوری، و تاریخ تحریر آن نیز معین، جمادی الاولی ۱۲۷۷. مؤلف رساله در متونی که در دست بود شناخته نشد، همیشه در حوادث سال ۱۲۷۴ منتظم ناصری آمده است که: «میرزا میر محمد پسر میرزا صادق لشکر نویس بمنصب لشکر نویسی سرافراز شد.» و نمیدانیم که آیا همین مؤلف کتاب است یا شخص دیگر، بهر حال ظاهراً بیشتر دوره خدمت مؤلف رساله در خراسان گذشته و چندان ترقی و اعتباری هم نیافته است، زیرا دوماه پس از پایان ماجرا که رساله را نوشته است (ص. ۱۴) تا ۱۳۰۱ یعنی مدت ۲۴ سال هیچگونه عنوان و لقب و منصب تازه ای نیافته است و خود او هم در آخر رساله باین مسئله اشاره میکند و با این

وصف طبیعی است که در تاریخ نام و نشانی از او دیده نشود .
موضوع رساله نبردناشیانه حمزه میرزا حشمت الدوله با ترکمانهاست
که بازمانده آبروی سپاه قاجار را بر باد داد و ترکمن هائی که شاید سی سال پیش
اگر می شنیدند که ایران از روسیه شکست خورده است با شکل باور می کردند، در
این نبرد، خود سپاه ایران را شکست دادند و دولت ایران هم دنبال آن را نگرفت و
این ننگ را جبران نکرد، چنانکه دولت روسیه کرد . چه همین ترکمن ها قوای
روسیه را هم شکست داده بودند^۱ ولی روسیه از ضعف ایران استفاده کرده جداً
لشکر بتسخیر خوارزم و خیوه و ماوراءالنهر فرستاد و ترکمن ها را شکست
داد و کشتاری هولناک از آنان کرد و بلای ترکتازی و غارت ترکمن را از
جهان برانداخت .

در اواخر سلطنت آقامحمدخان قاجار «میر معصوم» حکمران بخارا
که «شاه مراد»، و «بیگ جان» لقب داشت «پیرامعلی خان» قاجار حاکم مرو
را کشت و پسر پیرامعلی خان یعنی «حاجی محمد حسین خان» بدر بار ایران
پناهنده شد و فتحعلی شاه که بجای آقامحمدخان نشسته بود به او التفات بسیار
کرد و او را «فخرالدوله» لقب داد و او تا پایان عمر در طهران بود و
«مدرسه خان مروی» یادگار اوست . حوادث گوناگون زمان فتحعلی شاه
و محمدشاه به آن دو پادشاه مجال نداد که بحال مرو و مرویان توجهی بکنند بلکه
مرتباً از ناحیه ترکمانان بسرحد خراسان دست اندازی میشد و حکام هر محل
بدفاع مختصری اکتفا مینمودند . پس از رفع غائله سالار، حسام السلطنه
به مسئله جلوگیری از تجاوزات ترکمن ها توجه مخصوص مینمود و ترکمانان

حدود خراسان هم به اطاعت از دولت ایران حاضر بودند چنانکه در ۱۲۶۹ «اراض خان» ترکمان با ۶ نفر از رؤسا و ریش سفیدان تراکمه سرخس، برای تعهد خدمتگزاری بحضور حسام السلطنه رسیدند. «کریمداد خان» بیگلربیگی هزاره نیز دوهزار خانوار هزاره و با خرزی را با پسر خلیفه مرو و کدخدایان ساروق و سالور بمشهد روانه نمود. پسر خلیفه مرو با پنجاه نفر از رؤساء و کدخدایان مروی همراه بود و مستدعی شد که حاکمی از برای مرو از جانب دولت ایران تعیین شود (منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۲۵) «دولت مراد خان» ترکمان هم که از معتبرترین ریش سفیدان ساروق بود با بیست نفر بحضور حسام السلطنه آمد و تقاضای قبول خدمتگزاری نمود. در سال ۱۲۷۰ دستور ساختن قلعه مضبوطی در مرو داده شد و هزار خروار غله برای مردم مرو ارسال گشت و حسام السلطنه والی خراسان سه فوج سرباز و پانصد نفر سوار و پنج عراده توپ و خمپاره با قورخانه روانه مرو نمود، و سواران بخارائی را از آنجا راند. قشون مأمور مرو را جمعیت کلی از تراکمه سرخس و خوانین آنها استقبال کرده منتهای خدمتگزاری را از آنها نموده دویست نفر سواره سرخس تا مرو همراه اردو رفتند، ترکمانان طؤنی نیز خدمت والی خراسان آمدند. به این ترتیب روابط ترکمانان با سپاه ایران و مأمورین ایرانی رفته رفته عادی و حتی دوستانه میشد، و اگر هم گاهی شرارتی از آنها سرمیزد، از آنان جلوگیری بعمل می آمد. چنانکه در همین سال پانصد نفر سوار ترکمن بعزم تاخت و تاز به قریه «افریزه» که یکی از قرای سرحدی «قوشخانه» است آمده، اهالی قلعه آنها را دفع داده، پس از یأس ترکمانان از غلبه برآبادی، بسوزانیدن و چرانیدن

محصولات پرداختند. «یزدان وردی خان» برادر «سامخان ایلخانی» مخبر شده «قدرت الله آقا» و غیره و سواره شمشالچی و غیره را جمع آوری کرده بدفع آنها روانه شد. از آن طرف هم ترکمانان تدبیری اندیشیده قریب سه هزار سوار باییل و کلنگ و نردبان بر سر قلعه «خیرآباد» که از قلاع سرحدی قوشخانه است آمده که آنجا را تصرف کنند. سواره و شمشالچی دولتی جلو آنها را گرفته و با آنکه جمعیت قشون ... زیاده از چهارصد نفر نبود آن سه هزار نفر ترکمانان را منهزم و متفرق نمودند ...

(منتظم ناصری ج ۳ ص ۲۳۲ و ۲۳۳) در سال ۱۲۷۱ فریدون

میرزای فرمانفرمای خراسان برادر حسام السلطنه که بجای او منصوب شده بود بتعقیب ترکمانان آخال پرداخته ۳۶ قلعه از آنها را خراب کرد و با جنگ با محمد امین خان، خان خیوه، و کشتن او، دیگر مدعی و معارض مهمی برای بسط قدرت ایران در ماوراءالنهر باقی نماند. چون حشمت الدوله به حکومت خراسان رسید معلوم نیست بچه علت ب فکر این لشکر کشی افتاد و با وجود اینکه سران ترکمن با شرایطی که چندان دشوار نبود حاضر بقبول اطاعت بودند، نگذاشت کار بمسالمت خاتمه یابد و این ننگ را بار آورد.

در حقیقت نیروئی که ب جنگ ترکمانان رفته بود همه چیز داشت جز انضباط، و فرمانده آن یعنی حشمت الدوله همه چیز داشت جز قدرت فرماندهی، و وزیر او هم همه چیز داشت جز تدبیر و بناچار کار چنان شد که نه تنها سرزمین اصلی ایرانیان و نخستین کانون اجتماع آنان و مهد تمدن و قومیت ایرانی از دست رفت، بلکه کار چنان دگرگونه گشت که گوئی آثار قرنهای حکومت عنصر ایرانی و تمدن ایرانی در سرو و بیخارا و تاش کند و خوارزم

یعنی از سرچشمه های سیحون و جیحون تا کناره های دریای خزر بی اثر بوده و از آن یاد گاری نمانده است و اکنون هم چراغ تمدن و اصالت قوم ایرانی را باید تاجیک ها در سرزمین خود روشن نگاهدارند . مختصر آنکه غرور بی جا و راضی نشدن بصلح ، بی انضباطی بسیار ، ضعف فرماندهی و خبط و خطای مکرر ، فراهم نساختن مقدمات لازمه ، نداشتن اطلاع دقیق از کار و بار تر کمانان ، فراهم نکردن و حتی تلف کردن آذوقه ، سستی در مدافعه و تعقیب تر کمانها ، بی توجهی بسربازانی که در حال جنگ بودند و تبعیض در کارها ، کار این لشکر کشی را پرسوائی کشانید . بی فکری بدرجه ای بود که حتی از مهمات موجود هم استفاده نکردند (ص ۱۳۶) و ترس سرکردگان بجدی بود که می گفتند اگر گردن ما را بزنیید به علف آوردن نمیرویم (ص ۱۲۸) و بدیهی است با این وضع سرباز نیز روحیه خود را از دست می دهد و خود را می باز د .

خودداری قوام الدوله از فرستادن کمک مزید بر علت گشت (ص ۱۳۴) و طایفه ساروق هم که به اطاعت آمده بودند چون کار سپاه ایران را در کارزار ، زار دیدند بدشمنان ملحق شدند (ص ۱۳۸) و کار شکست را آسان تر ساختند . با این شکست ، شکست جنگ جنوب ، و سرافکنندگی از دست رفتن هرات و افغانستان تکمیل شد و همچنانکه در آن قضیه کار بکام همسایه بدخواه جنوب گشت ، در این قضیه هم کار بکام همسایه شمالی شد و بطور خلاصه ناصرالدین شاه در ظرف سیزده سال دو مملکت بزرگ را که هریک پاره بسیار ارزنده ای از پیکر ایران بود ، از دست داد

و این بدبختی را جز حاصل حکومت استبدادی و خیره‌سری چیز دیگر نمیتوان نام نهاد .

=۴=

و اما رسالهٔ سوم یعنی «سفرنامهٔ خراسان» حاصل مشاهدات و نظرات یکی از افراد دقیق اروپائی است که برای کشیدن میم تلگراف بین تهران و مشهد مأموریت داشته و بحال ایران خوب آشنا بوده و بادقت در جزئیات - تا آنجا که مجال مطالعه و دیدن برای او بوده - وضع اجتماعی آبادیهای بین تهران و مشهد را دقیقاً مطالعه و یادداشت کرده است . با این رساله میتوان تمام آبادیهای سرراه تهران - مشهد را شناخت و آثار و خصوصیات آنها را دانست زیرا مؤلف در معرفی امام زاده‌ها ، مسجدها ، حمام‌ها ، دروازه‌ها ، کاروانسراها و امثال اینها سعی و التزام بخصوص داشته است و بعلاوه دقت داشته است که عمارات را کی ساخته و کی تعمیر کرده است . در هر جا که مناسبت داشته از وضع اجتماعی و چگونگی زندگی و گذران مردم مختصری نوشته و تعدیات حکام و گرفتن پول گزاف زیاده از اندازه از مردم را شرح داده است ، طرز تملک ، تیول‌داری و آثار مترتب بر آن ، زندگی شبانی و چادرنشینی ، سلطهٔ فئودالیزم و فقر مردم از موضوعاتی است که همه جا مورد نظر او بوده است . چون معدن فیروزه بر سر راه او بوده است باین مناسبت راجع به چگونگی استخراج آن معدن و نیز کلیاتی راجع بسایر معادن نوشته ، و همینطور راجع بحفاریهایی که در دامغان میشده است شرحی نوشته و خود دربارهٔ آثار مکشوفه و چگونگی تأسیس موزه و

مبادله آثار تاریخی زیرزمینی بین ایران و اروپا اظهارنظر کرده است.

ترس مردم از ترکمن، درسراسر این کتاب و بخصوص این رساله دیده میشود، بعدی که مردم نسبت به روسها خوش بین بوده اند که باعث شده بودند که شر ترکمانها از سر آنها کوتاه شود (ص ۱۶۶) زیرا دولت ایران، پس از ناکامی مرو دیگر از عهده این کار بر نمی آمد و اگر هم برمی آمد مأمورین محلی نمیگذاشتند زیرا راه مداخل آنها مسدود میشد. مؤلف که فکر اروپائی داشته است برای جلوگیری از ترکمن ها پیشنهادی میدهد که البته اگر منافع اجتماع، مقدم بر منافع شخصی می بود، پیشنهادی آسان و عملی بود (ص ۱۸۰) در ضمن مؤلف به سیاست روسها و پیشرفت آنها در سرحدات خراسان بخوبی توجه داشته است (ص ۲۰۵).

مؤلف خود بد قایق زبان فارسی وازد نبوده و احتمالاً رساله را یکی از زبانهای اروپائی نوشته و دیگری آنرا ترجمه کرده است. منتهی مترجم هم متأسفانه به زبان فارسی تسلط نداشته است و تعبیراتی از نوع «چند عدد سرباز میدهد» ص ۱۶۵ و «برای دوازده تومان فروش رفت» ص ۱۷۸ و «بسیار درخت کاج دارد که از ایام شاه عباس هستند» و «امام زاده حضرت امام رضا از همه مهمتر است» ص ۲۰۱ و «آنها را به اطاعت ایران آورده شوند» ص ۲۰۵ و کلماتی از قبیل شاه میرزاد بجای شه میرزاد و معابر بجای عابر گواه بر این مدعاست. اظهار نظرها و اطلاعات تاریخی مؤلف غالباً صحیح نیست، بخصوص درباره امام زاده ها مثل اینکه سید رضا و سید علی اکبر را برادر امام رضا می داند در صورتیکه اولاً رضا اسم نیست و لقب است. ثانیاً علی اکبر که امروز نام اشخاص گذارده میشود مرکب از نام و یک

نوشته بودند که مأموریت و مسافرتی برای ایشان پیش آمد و بنده بنا به وظیفه همکاری آن را با تصرفاتی تمام کردم، امید است هر خطا و لغزشی که در آن دیده شود، اهل ادب و اطلاع آن را بزرگوارانه یادآوری فرمایند که توفیق تعلیمی نیز حاصل شده باشد.

در فهرست اعلام هم شرح حال مختصری از اشخاص که از احوال آنها اطلاع حاصل بود آمده است و در فهرست اسامی قبایل شرح مختصری از ایل زعفرانلو درج شده است.

مراجع مقدمه و توضیحات و اضافات کتاب نیز بنا بر مرسوم در هر جا و یا بطور کلی ذکر شده است.

حسین محبوبی اردکانی

بسم الله الرحمن الرحيم

در یوم شنبه ابر حجب از دار الخلافه روانه شدیم از شهر قزوین مخیم
در باغ رحوم بر وضع شد و روز شنبه در آنجا بواکله نمایان شد و بعد از ظهر
اوم طبرانی که معطله بودیم شنبه بجهتیم حجب و اتفاق میرفت و غیره
روانه خانم آنرا گوییم درین شهر سواره سیف اله خان سیدیم جمیع روز
بقاعه و اظم حرکت میگونه و یکبار و محصول که حمله و ادب نموده
از دیات جمعی عادی حضرت اقدس شایر و خاندا اشتغال داشتند
و بهم گفتند چنین است و روانه هرگز ننموده است و در عصر در حجاب
سوارات سواره سیف اله خان و سوار از فراجه داغ اوباب جمیع قلعه
بر پنج رسیده و بعد از اجماع نموده از پشت در یکسره ان فاصله دارد و احوال
آنرا که خدا و احوال آنرا سوار داشته روانه پشت شده و مطالع سوارات
منفرد که خدا اقریه بد کوره خوش این بگوید از روان علی حکم شده تا
تعلیق از دیوان نباشد سوارات بهیم بعد از سوار بگاه کومر سلام
بقریه بخود مر جفت از جوت که کور است در چهار نفر و کجرا آمده بودند
در جوت و سواران در حجت بعد از کوفه و میرز و علف سواران

عکس صفحه اول «روزنامه مسافری هرات»

کتابخانه و خرید آذوقه و تالیف کتاب

امير المؤمنين عليه السلام

- ۱ -

روزنامه مسافرت

هرات

کتابخانه المودسه خیریه تحقیقی و تبلیغی مکتب
امیر المومنین علیه السلام



بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه مسافرت هرات

در یوم شنبه ۱۰ شهر رجب از دارالخلافة روانه به هرات شدیم. از شهر نقل مکان نمودیم، در باغ مرحوم میرزا فتح الله دو روز [و] دوشب در آنجا بواسطه نیامدن میرزا مهرعلیخان آدم ظهیرالدوله معطل شدم.

یوم سه شنبه هیجدهم رجب را باتفاق میرزا مهرعلیخان روانه خاتون آباد گردیدیم و در بین راه به سواره سیف الله خان رسیدیم. جمیع سواره بقاعده و نظم حرکت میکردند و نه بکسی و نه محصول کسی خرابی و اذیت نمودند. اهل دهات جمیعاً بدعا و ثنای حضرت اقدس شهریار و روحنا فداه اشتغال داشتند و همه می گفتند که چنین امنیت و رفاه هرگز نبوده است و در عصر روز چهارشنبه سیورسات سواره سیف الله خان و سرباز قراچه داغ ابواب جمع جعفرقلیخان میرپنج نرسیده بوده، اجماع نموده از پلشت که یک میدان فاصله دارد تا خواتون آباد، کدخدای خواتون آباد را برداشته روانه پلشت شدند و مطالبه سیورسات نمودند. کدخدای قریه مذکوره حرفش این بود که از دیوان اعلی حکم شده که تا تعلیقه از دیوان نباشد سیورسات ندهیم. بعدرا بنده درگاه، آدمی فرستادم بقریه جوتو، مراجعت از جوتو مذکور ساخت که

چهار نفر توپچی آمده بودند در جوتو واسمعیل نامی را که رعیت بوده گرفته و میزدند که علف بیاورد و او میگفت ندارم. بالاخره شخص رعیت گفت بروید و از گندم زراعت بقدر کفایت چیده ببرید. حضرات توپچی چند دسته ای چیده و حضرات رعیت جوتو اجماع نموده که بروند و جعفر قلیخان عرض نمایند. جعفر قلیخان منزل نرسیده بود و میان حضرات رعیت و توپچی مصالحه شده و بنده کمترین و میرزا مهر علیخان ساعتی را نشسته چای صرف نمودیم و میرزا مهر علیخان بمنزل خود رفت و یکنفر از سربازهای ابواب جمعی جعفر قلیخان که ناخوش بود در شهر فوت شده. در آن منزل قیمت اجناس: جوتوبریزی دویست دینار، و نان تبریزی سیصد و سی [و] سه دینار، و کاه تبریزی شصت [و] شش دینار.

روز پنجشنبه ۲۰ رايك ساعت بصبح مانده روانه بمنزل ایوان کیف گردیدیم. در این بین یکنفر آدم میرزا مهر علیخان نزاع نموده بامیرزا - مهر علیخان، و میرزا مهر علیخان دست بشمشیر نموده آدمش را با پشت شمشیر میزد. بسببک خودشان بزبان افغانی فحش می گفتند. بعد ارا رسیدیم بقریه آلواک یک فرسنگی. نصرالله خان سرایدار باشی در سر آسیا نشسته بود آمد در پیش بنده و بنده درگاه و میرزا مهر علیخان برداشته نزدیک بقلعه زیر درخت بید فرش نمودند، چای آوردند. و یک یابو از میرزا مهر علیخان در زمان آمدن مفلوک شاه بود، در آنجا گذاشته بود، فرستاد آوردند. و در این بین جعفر قلیخان میر پنج آمد بگذرد، سرای دار باشی استقبال نموده او را هم پیاده نمود. چای و میوه صرف نمودند و رفتند و بنده در گامسوار شدم بروم، میرزا مهر علیخان خواست انعامی بآن شخص که یابوی او را نگه داشته

بود بدهد، پول نداشت، یکتومان از بنده درگاه گرفته انعام داد. روانه شدیم و جعفرقلیخان درقریه ابراهیم آباد که سه فرسنگی خواتون آباد میباشد ماند. سیف الله خان درپلشت ماند بواسطه آنکه وجهت سیورسات کارسازی نمی شد و قدری مشکل بود و فوج زرند و افشار باقورخانه از شهرنرسیده بود و نظرعلی بیگ که یاور فوج قراچه داغ بود و حال نایب آجودان باشی است در شهرمانده که فوج مذکور باقورخانه را از شهر برساند و بسیار بانظم وقاعده حرکت می نمودند و ایذاء و اذیت به رعیت نمی شد، همه رعیت بفرغت و آسودگی بدعا گوئی دولت جاوید آیت مشغول بودند و کمترین وارد بمنزل ایوان کیف شدیم و اهل ایوان کیف بسیار آه [و] ناله از بی آبی میکردند. حرفشان این بود که چهار صد خروار تخم کشته ایم جمیعاً از بی آبی خشک شده است. جو یا شدم که جهت بی آبی شما چه چیز است، میگفتند دماوندی و دهات دماوند که متعلق بمحمد هاشم خان دماوندی است آب را گرفته اند. قیمت جنس منزل ایوان کیف: نان سیصد و سی و سه دینار و جو دویست دینار و کاه شصت [و] هفت دینار می باشد.

و یوم جمعه بیست و یکم را از منزل ایوان کیف روانه بمنزل قشلاق شدیم و نیم فرسنگی راه رسیدیم بدو نفر سواره یکی هراتی و دیگری خراسانی. جو یا شدیم که کیستید و بکجا میروید. سوار هراتی گفت بنده آدم عبدالباقی خان ولد شمس الدین خان هستم میروم بدارالخلافت. دیگری گفت برادر یوسف خان هستم که در نیشابور توطن دارد و اصلش هراتی میباشد. پیش از این آدم هلاکو میرزا پسر شجاع السلطنه بود. و نزدیک بمنزل رسیدیم به چند نفر اسب سوار

و قاطر سوار. جويا شدیم از کارشان نگفتند؛ لاکن میرزا مهرعلیخان چند قدسی پیش بود میگفت من جويا شدم گفتند یک بار سرتراکمان داریم و آدم سلیمان خان دره جزی هستیم^۱ میرویم بدارالخلافة. و بعدرا گذشتیم. وارد بمنزل قشلاق شدیم و قیمت جنس: نان سیصد و پنجاه دینار و کاه صد دینار، جو سیصد و پنجاه دینار.

و روز شنبه بیست [و] دویم راصبح از منزل قشلاق روانه بمنزل پاده شدیم و در بین راه چند نفر سوار را دیدیم. جويا شدیم گفتند ما از تربت قرائی میآئیم و آدم حاجی مهدیقلی خان قرائی هستیم و میرویم بطهران پیش حاجی مهدیقلی خان. دیگر در راه کسی را ندیدیم و وارد بقریه پاده شدیم. و از قشلاق تا پاده سه فرسنگ است و در باغی منزل نمودیم. باغبانی آمد و شرح حالی از او پرسیدم شکرگزاری^۲ از امنیت و رفاه رعیت میکردند و سواره شاسوند^۳ که پیش گذشته بود قدری در باغات دست اندازی نموده بودند و شخص باغبان مذکور داشت که محمدعلیخان سرتیپ فوج قراچه داغ در زمان عبور بسیار بانظم حرکت نموده قراول بر سر باغات گذاشت و^۴ خرابی نشود به باغات.

یوم یکشنبه بیست و سیم راروانه بمنزل لاس جرد شدیم و از پاده تا لاس جرد ده فرسنگ است و قیمت نان: سیصد و سی و سه دینار و جوتبریزی صد [و] شصت و هفت دینار و کاه شصت و هفت دینار. و شخص خرازی فروشی را

۱- در اصل: هستیم. ۲- در اصل: گذاری.

۳- شاموند و شامون که در این کتاب آمده مراد افراد ایل «شاهسون» است که بدسته های چند تقسیم میشدند و در نقاط مختلف ایران پراکنده بودند و هنوز هم هستند و مشهور است که ایل آنها از زمان شاه عباس کبیر بوجود آمده و بمعنی دوستدار شاه است. ۴- در اصل: چنین است صحیح آن که.

دیدم به مشهد مقدس عازم بود می‌گفت در شاه‌زاده عبدالعظیم شخصی از سربازهای قراچه داغ تخته‌قاپی خورجین مراد زدید. رفتم در ابراهیم‌آباد پیش جعفرقلیخان میرپنج عرض نمودم. جعفرقلیخان فرستاد سربازها را جمع نموده خورجین را پیدا نموده و اسباب خورجین را، هر یک پارچه پیش سربازی بود، گرفته پس داد. مشغول دعا گوئی دوام عمر و دولت جاوید آیت بود. بعدرا وارد بقریه لاس جرد شدیم بسیار منزل خوبی بود باغات بسیار، لکن آبش تلخ است. جهت تلخی آب را پرسیدم. گفتند از روی کچ می‌گذرد آب و وقتی که از میان قریه مذکوره می‌گذشتیم اهل آنجا پرسیدند که شما قشونی هستید یا سرباز. گفتیم زوار می‌باشیم می‌رویم زیارت. گفتند اگر قشونی هم باشید حکایتی نیست لاله‌الحمداز دولت اقبال‌پادشاه جمجاه چنان امن و امان است که سرباز و قشون و نوکر با زوار فرقی ندارند بهیچ وجه.

یوم دوشنبه بیست چهارم را روانه به سمنان شدیم و وارد شهر گردیدیم و از دروازه ارک بیرون آمدیم و در سرآسپائی چادر زدیم. از شخصی از رعایا جويا شدیم که از نظم ولایت می‌گفت حاکم قدری تعدی می‌نماید و عرض مردم را رحمة الله خان نمیرسد و می‌گوید بروید پیش حاجی جعفر نامی است سمنانی آن هم بسیار تعدی مینماید. حکایت غریبی از امنیت آن ولایت دیدم: شخصی از سوارهای شاسون سیف‌الله خان آمده بود در زیر درختها قدری هیمة جمع کرده بود. طفل آسیابانی بسن دوازده سیزده سال باشاسون نزاع نموده بقسمی که فایق آمد و هیمة‌ها را که جمع نموده بود از آن شخص گرفته و شخص سواره جرأت آن نکرده که

گذشته از تعدی، رفع ظلم اورا از خود بکند. و قیمت جنس در سمنان: جو دویست و پنجاه دینار است و کاه صد دینار و نان هم دویست [و] پنجاه دینار است و بواسطه بعضی اخبار که میرسید از جهت ترکمان که بعد عرض میشود سه شنبه ۲ و چهارشنبه ۳ را در سمنان لنگ نمودیم ماندیم.

یوم پنجشنبه ۴ را از سمنان روانه به آهوان شدیم و در راه خبری نبود مگر دو سوار دیدیم. گفتند آدم کشیکچی باشی هستیم از دامغان میرویم بطهران. و از آهوان تا سمنان هفت فرسنگ میباشد و چا پارخانه هم بنا کرده میساختند.

ویوم جمعه بیست و هشتم روانه بمنزل دولت آباد شدیم و در بین راه سه فرسنگ بمنزل مانده دو سوار دیدیم جو یا شدیم گفتند ما آدمهای امیر اسماعیل خان قاضی^۱ هستیم میرویم. باز که احوال ترکمان را پرسیدیم گفتند یک هزار [و] شصت نفر آمدند بسطام کاری نتوانستند بکنند. یک زن را کشتند، سه نفر مرد اسیر بردند و سی چهل سوارش رفته اند بدهات بسطام لکن خبری نشده است. از آنجا آمدیم وارد بمنزل دولت آباد شدیم و قیمت جنس در دولت آباد: نان سیصد و سی و سه دینار و جو دویست [و] شصت و هفت دینار و کاه صد دینار است.

ویوم شنبه ۹ شهر رجب را روانه به دامغان شدیم و از دولت آباد تا دامغان سه فرسنگ است و وارد دامغان گردیدیم. حکایت ترکمان را از قافله که از هرات آمده بود آقا مصطفی نامی بود شتردار میگفت شب بقدر سی سوار از کوه پائین آمدند و ما هم تفنگ ها را سردست گرفته فتیله را

روشن نمودیم و در قافله بطور افغان فریاد و داد کردیم . رفتند و از ما گذشتند و اذیتی نرساندند. و نایب رحمة الله خان میرزا کاظم نامی است سمنانی از سلوک و رفتارش جویا شدم، اهل شهر گفتند جمیع شهر راضی و شکرگزاری مینمایند و میرزا کاظم آمد منزل بنده درگاه و تفصیل احوال ترکمان را از میرزا کاظم نایب رحمة الله خان جویا شدم . اومیگفت آنچه بمارسیده است این است: عدد سوارتر ترکمان هفت صد نفر بودند و هفت اسیر بردند و گااو گوسفند بسیار بردند و از هفت نفر اسیر سه نفر فرار نمودند یک یا بوئی هم از ایشان آورده بودند و بعد میگفت و یک نفر ترکمان مادیان سوار را در روز پیش اهل دامغان گرفته بودند آن شخص ترکمان را هرچه جویا شده بودند از ترکمان و سوارتر کمان راستی نگفته بود و گفته بود من در میان ایل خود خون کردم گریختم آمدم باینجا و شیعه هستم . اما دروغ میگفت و حال حبس است . بنادارم بفرستم سمنان پیش رحمت الله خان . و قیمت اجناس از قرار: نان تبریزی چهار صد دینار، جو سیصد و سی [و] سه دینار، کاه صد دینار.

و یوم یکشنبه سلخ شهر رجب روانه ده ملا شدیم . از دامغان تا ده ملاشش فرسنگ است . در وسط راه دهی است مهمان دوست میگویند . چاپاری را دیدیم میگذشت . و وارد ده ملا شدیم . چاپارخانه هم میساختند هنوز تمام نشده بود و قیمت جنس در ده ملا: نان تبریزی چهار صد دینار و جو سیصد و پنجاه دینار، کاه صد و سی و سه دینار.

و یوم دوشنبه غره را روانه به شاهرود شدیم و در بیرون شهر چادر زدیم . در کوچه ها همه باغ خوش هوا، شهریکه هزار خانه وار سکنا دارد

وشهر آبادتر از سمنان و دامغان است. وعصر آن روز را رضاقلی خان نایب شاهرود و برادر او ملاعباسقلی و مجتهد آنجا عالیجناب ملا کاظم آمدند. منزل بنده. و از رضاقلی خان نایب شاهرود احوال ترکمان را بطور حقیقت جويا شدم. ایشان گفتند حقیقت آن است که هفت صد سوار از طایفه تکه و کو کلان بودند، در یک فرسنگی بسطام آمدند و چهار نفر اسیر بردند. یک نفر اسیر یک یابوئی برداشته گریخت آمد سه اسیر دیگر با گاو و گوسفند بسیار بردند. حسینعلی خان حاکم آدمی فرستاد پیش محمدعلی خان سرتیپ فوج قراچه داغی تخته قاپی و محمدباقر خان چکینی که در شاهرود بودند که همه حکایتی هست سواره و سرباز بردارید بروید جلو ترکمان بلکه ترکمان دستگیر شود. آنها جواب داده بودند که ما مأمور نیستیم برویم عقب ترکمان، اگر در راه ترکمان بما برخورد مأمور بدفع آنها هستیم. خان حاکم بعد از جواب آنها خود جمعیت خیلی برداشته از سواره و پیاده از عقب ترکمان می رود کاری نمیتواند بکند. میگفتند اگر آن روز را محمدعلی خان و محمدباقر خان چکینی میرفتند عقب ترکمان دویمت سیصد نفر از ترکمان را دستگیر میکردند. و آقا صادق فراش خلوت که مأمور بود به تعمیر قلاع ارض راه در بسطام بود. و مطلب بیک تفنگدار هم که سر کرده سواره و پیاده میباشد او هم در بسطام بود بسیار خوب حرکت نموده بودند از قراریکه میگفتند و اظهار رضامندی داشتند.

و یوم سه شنبه دویم را در شاهرود ماندیم بواسطه این اخبار ترکمان و سواره شاسون سیف الله خان یک منزل عقب بود. صبح سه شنبه دویم شهر شعبان وارد شاهرود شد. و آن روز را رفتیم در شهر ببازید جناب ملا کاظم پیش نماز

ورضاقلی خان نایب، عصر را آمدم بمنزل. آقامیرزا باقر تذکره نویس آمد منزل ما را مهر نموده امضا نمودند و رفتند و اماد ر شهزنان بسیار کم بود. جويا شدم. جهت را گفتند حاصل نودست نیامده و از کهنه هرچه بود به صرف مترددین رسیده است. از احوال حا کم جويا شدم. گفتند تازه آمده است هنوز خوبی سلوک او معلوم نشده اما الله الحمد ازین دولت و اقبال پادشاه جمجاه روحی و روح العالمین فدا ه همه جا امن امان و رفاه رعیت بود در همه منازل که ملاحظه شد اختصاص بآن ولانداشت بل اهل ایران همه در مهد امن و امان می باشند.

و یوم چهارشنبه سیم راهم در شاهرود ماندیم و عصر روز چهارشنبه جناب میرزا حسن مجتهد مشهد مقدس از طهران با جمعی از زوار وارد شاهرود شدند. و سلیمان خان پسر محسن خان تیموری باشیخ الاسلام کرمان از راه کرمان بزیارت آمده بود. مراجعت از راه دارالخلافه نموده بود، وارد شاهرود شدند و عازم تهران بودند و ده بیست سوار همراه داشتند و چند اسبی یدک آورده بود از برای پیشکش قبله عالم روحافدا ه. و در این اثنا غوغای عظیمی از شهر و بیرون شهر بلند شد فرستادم جويا شدم، گفتند یک هزار سوار تر کمان آمده، بسطام را چاپید و اهل شهر کلا متوحش [و] پریشان بقسمی که ما را هم بوحشت انداختند. میرزا مهر علی خان هم در منزل بنده بود آدمهای خودش و آدمهای بنده را بر سر کوچه های منزل خود فرستادیم با یراق، و چند نفری فرستادیم خبری بیاورند. خلاصه اینکه محمد حسن خان نردینی فرستاده بود پیش حسینعلی خان حا کم بسطام که یک هزار سوار قز کمان در دهنة نردین گذشت، آمدند سر بسطام با خبر باشید و سوار

میگوید که من خود رد ایشان برداشته آمدم بسه فرسنگی بسطام سوار
 ترکمان پیاده شدن من آمدم شما را خبر سازم. حسینعلی خان حاکم، امیر آخور
 خود را روانه شاهرود مینماید که سیف الله خان را با سواره اش خبر کن بیاید.
 امیر آخور حسینعلی خان همه جا تاخت می کند و بهر کس که میرسد
 میگوید یک هزار و پانصد سوار ترکمان آمده بسطام را چاپید. من حال میروم
 سیف الله خان را خبر نمایم و شما هم بروید در شهر. خلاصه می آید در شهر
 و سیف الله خان در حمام بود و حنا بسته بود. خبر به سیف الله خان میرسد.
 سیف الله خان دفعه آخر حنا را می شوید و از حمام بیرون می آید و سواره خود را
 برداشته می رود به بسطام و در همه جا تفحص نموده اثری بظهور نمی رسد
 از ترکمان. روز چهارشنبه راهم در بسطام میماند بخان حاکم میگوید که
 شما یک روز سیورسات ما را بدهید مایک روز دیگر هم در اینجامی باشیم
 تا به بینیم سوار ترکمان از کجا بروز می کند. حسینعلی خان جواب
 درستی نمی گوید. سیف الله خان عصری را می آید بشاهرود. بنده آدمی
 فرستادم تفصیل احوال را پرسیدم. بهمین تفصیل از برای بنده پیغام
 فرستاد. بعد از حرکت نمودن او جویا شدم. گفت امشب را حرکت مینمایم
 و دو ساعت از شب گذشته فرستاد که امشب را موقوف نمودیم رفتن را.
 و فردا را هم از کیسه خود خرج می کنیم تا بینیم از سوار ترکمان
 چه خبر میرسد و جعفرقلی خان هم وارد بشود و شما هم نروید امشب را.
 بعد میرزا باقر تذکره نویس آمد منزل بنده از او جویا شدم حکایت ترکمان را.
 که بر شما چه معلوم است. گفت من همچو میدانم که این شهرت را
 خان حاکم داده. آدمی هم فرستاد سیف الله خان را خبر نمود که این چند

نفر نوکرهای پادشاه جمجاه روحی فداه که در این ولا هستند بدانند و بنویسند بطهران که خان حاکم همیشه به تاخت و تاز ترکمان مشغول است.

و یوم پنجشنبه چهارم راهم در شاهرود ماندیم، یک ساعت از روز گذشته جعفرقلیخان میرپنج آمد با سواره و گذشت بجانب بسطام و سر بازار در یک منزل عقب گذاشت. میگفتند فردا که روز جمعه است میرسد. بعد یک سوار از سمت خراسان آمد جويا شدم. گفت از نردین آمدم و آدم محمدحسن خانم میروم طهران. حکایت ترکمان را جويا شدم. گفت نقلی نبود در راه میگفتند آمد سواری و گذشت ندانستم بکجا رفت و معلوم نیست که از کجا بروز خواهد کرد. و قیمت جنس از قرار: نان تبریزی سیصد و سی [و] سه دینار و جوهم سیصد و سی [و] سه دینار و کاه صد دینار و گوشت هم تبریزی هشتصد دینار است.

و یوم جمعه پنجم شهر شعبان را با سیف الله خان و پسر و برادر ابراهیم خلیل خان و زوار بسیار که جمیعاً یک هزار و پانصد نفر شد روانه به خیرآباد دوفرسنگی شاهرود شدیم. بعد از چند نفر پیاده و سواره از اهل دامغان در منزل بنده آمدند. قدری موسیائی خواستند. جويا شدم از برای چه میخواهید. گفتند یک نفر از ما چندی قبل در منزل قوشه^۱ که از آهوان می آیند به دولت آباد. در سه فرسنگی دولت آباد کاروانسرایست آبادی ندارد. دو سوار به یک نفر از ما برخورد و آن شخص می گفت می خواستم بروم ما ز ندران. آن دو سوار مرا گرفتند، یک یابو و دوسه تومان اسباب داشتیم

از من گرفتند و بردند. در میان کوهی چشم مرا بستند، زخمی از شمشیر بشانه من زدند، و پای مرا هم زخم زدند، و پهلوی مرا شکستند و رفتند. آخر بعد از یک روز و یک شب دست خود را باز نموده، چشم خود را گشودم آمدم دولت آباد. شخص دیگری می گفت من اهل دامغانم، از استرآباد می آمدم بایک یا بوئی، یک بار برنج و یک بار گندم، پانزده تومان نقد و نصف شال کرمانی. در دوسه فرسنگی دامغان مرا لخت نمودند. حال آمدم اردوی سیف الله خان، مظنه بآدمهای ایشان داریم. حال بر ما واضح شد که ایشان نبوده اند و سیف الله خان نوشته پا بمهر داده و التزام پانصد تومان نوشته است که اگر این دزد از آدمهای من باشد مورد مؤاخذه دیوان اعلی باشم و پانصد تومان هم بدیوان اعلی بدهم. از اینجا خاطر جمع شدیم. حال میرویم اردوی جعفر قلی خان میر پنج. و نشانی میدادند که چاروق پاداشتند، قطار هم در پیش قباوقبای برگ. همه چه معلوم شد که از نوکر [های] جعفر قلی خان بودند. و آن شب که این یک نفر را برهنه کردند جعفر قلی خان در آهوان بود و سیف الله خان در دولت آباد. سه فرسنگ فاصله این دو اردو است از قرار که مذکور نمودند احتمال نوکر جعفر قلی خان را بیشتر میدادند العلم عند الله و آن شب را در آنجا بوده. صبح را که یوم شنبه ششم شهر شعبان است روانه بمنزل میامی شدیم و از خیر آباد تا میامی ده فرسنگ است. و نزاع کلی فیما بین سواره شاسون و اهل آبادی اتفاق افتاد. ربع ساعت قبل از ورود بنده درگاه، سیف الله خان با سواره شاسون وارد میشوند. اهل میامی از قرار مذکور گفته بودند که سیورسات نمی دهیم. سیف الله خان گفته بود که خدا

میامی و یک ریش سفید خود را بفرستید تا به بینم حرف حسابی شما چه است از چه سبب است ندادن سیورسات. اهل میامی گفتند ما ریش سفید نداریم. ریش سفید ما محمد تقی خان سرهنگ است در بسطام. و رفتند در توی قلعه و در ب قلعه را بستند. سوار هم دید دستشان بجائی نمیرسد چند نفر از اهل ده که بر سر محصول بودند باشش هفت رأس گوسفند را گرفتند و گفتند یا سیورسات بدهید یا ریش سفید خود را بفرستید به بینم سند دیوان دارید که سیورسات ندهید یا اینکه بی حساب میگوئید. باین احوال که دیدند رفتند بالای قلعه و در ب قلعه را بسته اند. فریاد و فغان میکردند و فحش^۱ بسیاری دادند. بعد را چند نفر سرباز عجم که مسکون همان قلعه هستند با جمعی از رعایا آمدند از پشت قلعه دست بر چوب و سنگ رو بچادر حضرات شاسون. شاسون هم با جمعیت بیرون آمد از چادر. روبهم نهادند. سرباز ورعیت و غیره را که سیف الله خان دید حال مفسده عظیم برپا می کنند، خود برخاسته^۲ در میان افتاد و شاسون و غیره را برگردانید بچادر خود. و رعیت بسیار هرزگی^۳ کردند، دست بردار نبودند، جمعیت را زیاد نمودند تا زن و بچه هم بیرون آمدند و هرزگی می نمودند. بالاخره چند نفر سید و ملا آمدند در منزل بنده و می گفتند که ما تا بحال سیورسات نداده ایم و نمیدهیم، موازی هفده خروار جنس بدهی داریم آن راهم تا بحال نداده ایم بغیر، چرا که بچهل نفر سرباز که از خود میامی میدهیم، مواجب داده میشود. من در جواب ایشان گفتم اول شما میخواستید بیائید و بگوئید این مطلب را، و این همه

۱- در اصل : فحش

۲- در اصل : برخاسته

۳- در اصل : هرزه گی

مفسده برپا نکنید. اگر سیف الله خان جلو سوارش را نگرفته بود که لامحاله بیست نفر از طرفین کشته میشدند. گفتند دوسه نفر زن از ما کشیدند. لکن دروغ میگفتند، محض ندادن سیورسات این افترا را بستند. و اما چندی را پس گوسفند و دوسه دیک شیردوش شاسون برداشته بودند عوض سیورسات، ولیکن اسباب و گوسفند آنها را سیف الله خان پس گرفت. از سواره شاسون و بصاحبانش رد نمود و از سیورسات هم گذشت. و گفت کاه و جو بیاورید بفروشد و شب هم آدم درس محصول گذاشت که محافظت نمایند. لیکن کاه نبود از قرار تبریزی دویست دینار فروختند و جو را از قرار تبریزی دویست و پنجاه دینار.

یوم یکشنبه هفتم شهر شعبان را از سیامی روانه به زیدر شدیم و وارد گردیدیم. و آقا صادق فراش خلوت در آنجا بود و مشغول به تعمیر قلعه بود. و بوستان و جوترش قلیلی کشته بودند و دوازده خانه وار رعیت از میامی و ابراهیم آباد آورده بود و سکنا داده بود. و یک عراده توپ با توپچی در قلعه بود، و قراول توپچی همیشه در برج قراولی می نمود. و از آنجا گذشته منزل میان دشت رسیدیم. و از میامی تا میان دشت شش فرسنگ است، و آب کمی دارد و کفایت اهل قافله را نمی کرد و قلعه هم که شاه مرحوم مبرور ساخته است آباد است. چهل خانه وار رعیت دارد، یک عراده توپ باده نفر توپچی در قلعه بود. توپچیان از اهل عراقان بودند و شب را آن منزل بسر بردیم.

صبح را که یوم دوشنبه هشتم شهر شعبان باشد از میان دشت

روانه عباس آباد شدیم. و درین راه یک نفر از شاسون ناخوش بود فوت شد. و در دوفر سنگی عباس آباد قلعه ایست الهالك نام دارد و یک توپ باده نفر توپچی در قلعه بود. و از آنجا روانه به عباس آباد شدیم. و از میان دشت تا عباس آباد شش فرسنگ است. و در اینجا، کاه دوازده من یک هزار دینار است، و جو تبریزی دویست دینار، و نان سیصد دینار. و بقدر یک هزار، بل متجاوز، زوار ترك و فارس با محمد قاسم بیك تفنگدار باشصت هفتاد تفنگچی مزینانی بیک عراده توپ وارد عباس آباد شدند، و از مشهد مقدس می آمدند بجهت منزل حضرات قندهاری که همراه ما بودند و حضرات زوار ترك و فارس نزاع نمودند، چند نفری زخم برداشتند. بعد را سیف الله خان آدم فرستاد و... طرفین را آرام نمودند.

و صبح سه شنبه نهم را روانه منزل مزینان شدیم. و مزینان ده معظم خوبی است که سابق، در عهد نادری می گفتند شهر بوده، و معدن مس هم نزدیک بآنجا هست و کوره هم بسته اند و حال موقوف نموده اند کار نمیکنند و از جمله علامتهای امنیت و عدالت و نظم آن است که خرمن جو و کاه در میان چادرهای شاسون افتاده بود. یک پر کاهی کسی قدرت نکرد بردارد. و صاحبان خرمن هم بر سر خرمن نبودند. کاه از قرار پانزده من یک هزار دینار، جو نه من یک هزار دینار، نان چهار من [و] نیم یک هزار، گوشت یکمن هشتصد دینار. و صبح را از منزل مزینان که یوم چهارشنبه دهم باشد روانه به مهر شدیم. و از مزینان تا مهر پنج فرسنگ است. و رعیت اهل آنجا بسیار شکرگزاری از امنیت و سلوک رفتار حاکم مینمودند.

۱- در اصل: از طرفین را.

۲- در اصل: شکر گذاری.

و یوم پنجشنبه یازدهم شهر شعبان را روانه به شهر سبزوار شدیم .
و از مهر تا سبزوار هشت فرسنگ است . نان تبریزی دویست دینار، وجو
نه من یک هزار دینار، کاه بیست من یک هزار دینار، و گوشت تبریزی هشتصد
دینار . و یکصد نفر سرباز فوج قزوین در ارك شهر ساخنو هستند بایاور که
عبدالاحسین بیک باشد .

و یوم جمعه دوازدهم را در سبزوار ماندیم . سیف الله خان یوم جمعه وارد
شد و ابوالفیض خان، برادر سام خان، از قوچان وارد سبزوار شد . روانه ر کاب
مبارک بودند .

و روز شنبه سیزدهم را در سبزوار ماندیم، و رعیت آه [و] ناله زیاد نمودند
از جهت شاسون که باغات و زراعت ما را خراب نمودند . و سیف الله خان فرستاد
که رعیت بیایند قسم بخورند که . . . آنچه خرابی و ضرر رسیده من خود میدهم .
قسم نخوردند؛ معلوم شد بجهت سیورسات گرفتن قدری فیما بین نزاع شده
است، حال رعیت خواسته اند باین بهانه کاری بکنند . و گونه من یک هزار،
نان پنج من یک هزار، کاه بیست [و] دو تبریزی یک هزار دینار بود .

روز یکشنبه چهاردهم را از سبزوار روانه به زعفرانی شدیم . و از زعفرانی
تا سبزوار شش فرسنگ است و قیمت جنس از قرار سبزوار است .

و روز دوشنبه پانزدهم را باتفاق سیف الله خان روانه بمنزل حسین آباد
شدیم . و بمنزل هفت فرسنگ است . آبادی درستی نداشت، نمادیم و روانه
بشهر نیشابور شدیم . مسافت تا نیشابور سه فرسنگ است .

یوم سه شنبه شانزدهم در نیشابور ماندیم . و سرباز خلج بقدر دویست
نفر در نیشابور ساخلود داشتند، بر سردروازه ها و در ارك بودند، وجو هشت [من]

تبریزی یکهزار، و کاه چهل و پنج من یکهزار، نان سه من [و] نیم یکهزار دینار است.

و یوم چهارشنبه هفدهم را روانه به درود شدیم و بسیار منزل خوبی است: خوش آب هوا، چشمه های بسیار خوب دارد. و روانه بمنزل چاغرق شدیم و منزل شش فرسنگ است و مذکور نمودند که نواب حسام السلطنه در طریقه است.

و یوم پنجشنبه هیجدهم را از چاغرق روانه بشهر شدیم. وارد شهر مشهد مقدس گردیدیم. واردوی نواب حسام السلطنه درب دروازه نوقان افتاده بودند. رفتم خدمت نواب حسام السلطنه شرفیاب شدم و متولی باشی و منجم باشی [و] چند نفر از ملاها در خدمت شهزاده بودند. نواب حسام السلطنه فرمود منزلی از برای بنده درگاه تعیین نمودند. احوالات دارالخلافه را جوابا شدند. آنچه میدانستم و مزاوار بود عرض نمودم و بعدرا مرخص نموده آمدم منزل و زیارت حضرت نموده محمد ابراهیم خان قاجار آمد بنده را دیدن نموده و هنوز منزل بنده درست نبود. محمد ابراهیم خان مرا بمنزل خود برد و چند ساعتی را در آنجا بودم آمدم منزل خود.

و روز جمعه نوزدهم را در خدمت نواب حسام السلطنه رفتم، مشرف شدم و آمدم منزل خود. آقا بابایک، فراشه خلوت، آماده بود منزل بنده، فرمایشات زبانی جناب جلالتمآب اتابک اعظم را گفتم، کاغذی آقای آقا محمد حسن نوشته بود دادم باو، و قرارداد. فردا صبح می آیم [که] و رفتم زیارت، و دعا بدوام عمر و دولت جاوید آیت، شاهنشاه جمجاه، قبله عالم روحی و روح العالمین فداه را نمودیم و فردا صبح را که یوم شنبه بیستم شهر شعبان بود آقا بابایک

۱- در اصل عبارتی نظیر وجود مبارک اتابک اعظم هم بوده است که پاک کرده و بجای آن این عبارت دعائیه را نوشته است. قبل از این نیز یک مورد چنین بوده است.

فراشخلوت آمد و تفضیل امورات گمرک را گفت ازقراری که عرض نموده است درعریضه علیه حده است .

دراین بین خبر آمد که یار محمد خان ظهیرالدوله برده است . برخاستم^۱ رفتم خدمت نواب شاهزاده بجهت تحقیق مطلب . شاهزاده فرمودند بلی چنین خبری رسیده است نه از هرات، از تربت شیخ جام و از خاف خبر رسیده است . عباسقلی خان میرپنج هم حاضر بود . گفت ازخاف از برای من هم نوشته اند و لیکن صدق و کذب فردا معلوم خواهد شد . از خدمت شاهزاده آمدم منزل .

و صبح یوم دوشنبه بیست و دویم را عباسقلی خان آمد منزل بنده درگاه، و گفت مردن یار محمد خان حقیقت دارد . چرا که دیروز عصری خبر از خاف مجدداً رسید . من گفتم تکلیف من چه چیز است ، چه باید بکنم ؟ میرپنج گفتند دیروز خدمت شاهزاده بودم فرمایش شد که خلعت را میباید از برای صید محمد خان پسر یار محمد خان ببرند . و من هم صلاح این قسم میدهم^۲ و برخاست رفتم خدمت شاهزاده تحقیق نماید که خبر صریح رسیده یا خیر . آنوقت تورا خبر می سازم . بعد از رفتن، کسبه و خدام حضرت چند نفری آمدند منزل بنده . بسیار اظهارشکر گزاری می نمودند از امنیت و رفاهیت . و دونفر تاجر مشهود حاضر بودند شکایت بسیاری از میرزا محمد علی آدم سهراب خان می نمودند که چیزهایی که هرگز در هیچ زمانی متداول نبوده است او می کند . هرچه گفتم از روی دفتر میرزا بابای گمرک که پنجاه سال است در گمرک عمل نموده از آن رو عمل نمائید . فایده نبخشید .

۱- در نسخه اصل همه جا برخواستم باوا است .

۲- در اصل چنین است .

صبح روزه شنبه بیست [و] سیم را رفتیم دیدن میر پنج . محمد علی بیگ
یاورتو پخانه مبارکه هم در آنجا بود . بعد از صرف چای و قهوه ، جمع رقیل خان
گفت مردن ظهیر الدوله حقیقت بهم رساند . بشاهزاده عرض کردم . فرمودند
چند روزی باشید تا خبری از راه برسد ، بدانیم امنیت راه چگونه است
و فرمودند که چپری فرستاده ام در اردوی مبارک ، و عریضه هم خدمت
سرکار جلالتمآب امیر اتابک نوشته ام در باب رفتن تو ، و عرض نموده ام
از برای اطمینان و امیدواری ایشان ، فلانی را روانه خواهم کرد که خلعت را
برساند . و نواب شاهزاده هم چنین قرار فرموده اند و یکنفر سوار خود را
و یک سوار ایلخانی را و دو نفر سوار تیموری را روانه کردیم در هرات که
خبری از هرات از برای ما بیاورد . بعد را از منزل برخاستم و رستم منزل محمد
ناصر خان سردار . وقاضی نیشابورو کریم داد خان با بیگلریکی هزاره در
منزل سردار بودند . اما حکایت میکردند که تا بحال همچو امنیت را
بخواب ندیده ایم ، وقاضی نیشابور می گفت که امنیت ولایت بمرتبه ایست
که دیروز را در بازار می گذشتم ، شخص پینه دوزی از برای یک پول سیاه
چنان طپانچه بصورت سربازی زد که حیرت کردم و آن شخص سرباز جرات
آنکه تلافی کند نداشت و نکرد . و میگفتند در زمان حکومت آصف الدوله
یک فوج سرباز در اینجا بود و شبها با شمع و چراغ در خانه ها می رفتند
و دزدی می کردند و کسی را یارای حرف زدن نبود . و حال بیست هزار
قشون از همه بابت در اینجا می باشد و قدرت آنکه به یک نفر بی حسابی نمایند
ندارند . و از آنجا برخاسته رفتیم بمنزل میرزا مهر علی خان . در آن بین
خبر آمد که سواری از هرات آمده است . فرستادیم آن سوار را آوردند . معلوم
شد که آدم میرزا علی خان جاسی بود ، رفته بود به هرات خبری معلوم کند .

رفته بود و آمده بود به جام و میرزا علی خان جامی او را فرستاده بود و کاغذی هم از برای میرپنج و ایلخانی و سردار و میرزا موسی نوشته بود. و حقیقت این بود از قراریکه مذکور داشت که ظهیرالدوله رفته بود به لاش جوین و فراوسبزار. از آنجا که مراجعت نموده بود، در سی فرسنگی هرات ناخوش شده بود و از هرات تخت روان آورده بودند. در ده فرسنگی هرات مرده بود و نعش او را آورده بودند در مقبره برادرش شیرمحمد خان دفن کردند. و پسرش را بجای او نشانده و شمشیر پدر را بکمر پسر او بستند و الحمدلله امن و امان است. و از جانب صیدمحمد خان، دلاور خان عرض بیگی می آید و او را در تربت گذاشتم و فردا تا پس فردا می آید. برخاست و رفت کاغذها را بدهد.

و صبح چهارشنبه بیست [و] چهارم را رفتم منزل ایلخانی و سام خان بمن فرمودند بجهت اطمینان مردم و تسلای سردار صید محمد خان مصلحت چنین است که خلعت را زود ببرید. بعد شخصی گفت که دیشب در منزل منجم باشی دزدی شده است. سام خان ایلخانی جویا شد که از کجا آمدند و چه قدر اسباب برده اند. گفت بقدر یکصد تومان اسباب برده اند و از پشت باغ دیوار را خراب نموده اند و آمده اند.

و یوم پنجشنبه بیست و پنجم را رفتم خدمت نواب حسام السلطنه به بنده فرمایش فرمودند باید بزودی بروی به هرات و خلعت را ببری از برای ظهیرالدوله^۱، و لکن صبر کن می گویند دلاور خان عرض بیگی از هرات می آید. او که آمد اطلاع کاملی حاصل می شود. بعد را مرخص فرمودند

۱- در اصل چنین است ولی بسیاق کلام باید پسر ظهیرالدوله باشد.

آدم منزل. ساعتی گذشت که نواب حسام السلطنه فرستادند و احضار فرموده بودند. و عباسقلی خان میرپنچ و میرزا مهرعلی خان و عباسقلی خان قزوینی، داروغه شهر، و شیخ علی خان، سرهنگ فوج خلیج، بایک نفر سر باز در آنجا بودند. و قدری هم اسباب از قبیل مس و مخلفات خانه در چادر شاهزاده آورده بودند. عباسقلی خان عرض میکرد اسباب خانه کشمیریهاست که این سر باز بسرقت برده است؛ دزدان این است و اسباب این. شاهزاده اسبابها را فرمود بصاحبش رد نمودند و سر باز را بردند انبار. دزد سر باز شقاقی بود. بعد را حسام السلطنه به بنده فرمایش فرمودند که فردا باید بروی انشاء الله و خلعت را زود ببری. در ثانی هم خبر رسید که راه امن است، و بعد را به میرزا مهرعلی خان فرمود که به صید محمد خان پسر ظهیرالدوله بگوئید که اگر قندهاری بنای حرکت دارد، ما را زود خبر سازند تا آنکه امداد نمائیم. و بعد میرزا خلیل منشی را فرمایش فرمودند احکامات فلانی را بنویسید و آمدم منزل.

و یوم جمعه بیست ششم را هم بتدارك راه مشغول شدیم. و دو ساعت از روز گذشته خبر آوردند که عرض پیگی آمد، وارد شد و رفت خدمت حسام السلطنه. بعد را جو یا شدم که مطلب او چیست. میرزا مهرعلی خان و میرپنچ فرمایش نمودند که سردار صید محمد خان بجهت اطلاع از مردن ظهیرالدوله خدمت نواب شاهزاده عریضه نوشته، و سجاتی 'هم خوانین هرات و سر کرده ها بجهت امضای صید محمد خان پسر ظهیرالدوله تمام نموده اند که بجای پدر نصب باشد. عرایض را آورد خدمت نواب شاهزاده نمود.

یوم جمعه بیست [و] ششم را حسام السلطنه از بیرون حرکت نموده روانه کال یا قوتی شد با جمیع افواج سواره و پیاده و ده اراده توپ. و سام خان ایلخانی و عباسقلی خان میرپنج در خدمت شاهزاده بودند، مگر یک فوج خلج که در شهر و قراول خانه ها و ارگ و دروازه قراول بودند. و محمد ناصر خان سردار را در شهر به نیابت گذاشت. و امور شهر بسیار با نظم و قاعده و قراول خانه ها بعضی را تمام و بعضی ناتمام کار می کردند. و سربازو نوکر از شاهزاده بسیار شاکی بودند بجهت نرسیدن جیره و مواجب. سرکار عظمت مدار اتابک اعظم را دعا گو بودند که مواجب نوکر را میدهد و شاهزاده نمیدهد.

و یوم شنبه و یکشنبه را در شهر بودیم. قیمت جنس در مشهد مقدس از این قرار است: کاه خرواری پنج هزار، برنج دره گزی یک من یک قران و پنج شاهی، روغن یکمن سه هزار و ده شاهی، جو خرواری سیزده هزار و ده شاهی، نان یکمن سیصد دینار، گوشت یکمن چهار عباسی، برنج عنبر بو یکمن یک قران.

و یوم دو شنبه سلخ را از شهر حرکت نموده روانه بسمت هرات شدیم. آمدیم منزل سنگ بست. از شهر تا سنگ بست شش فرسنگ است. خود سنگ بست آبادی ندارد مگر رعیت قلیلی، آنها هم در کاروانسرای شاه عباس منزل دارند. و سعادت قلی میرزا، پسر کامران، هم با زن و بچه در همان کاروانسرای منزل دارد. حسام السلطنه سنگ بست را با و سپرده است. و شصت خانه زوری، که از هرات کوچیدند سه چهار سال قبل آمده بودند بصفحات خراسان. حال آنطایفه زوری هم در سنگ بست منزل دارند. و بزرگ طایفه زوری احمد خان نامی است. و زراعت سنگ بست را

طایفه زوری میکنند، و سوار [انی] هم در آنجا هستند بجهت حمل و نقل مترددین که آسیبی از ترکمان وغیره نرسد. ولکن آنچه بنظر بنده درگاه رسید ده پانزده سوار بیش نیستند. و احمدخان زوری از شاهزاده سعادت قلی میرزا بسیار شکایت داشت که مدت هشت نه ماه است که مبلغ هشتاد تومان بمن ضرر رسانیده است. من آمدم باینولایت، پناه بدولت علیّه ایران آوردم، دولت و خانه و اموال خود را گذاشتم آمدم اینجا. الحال بسیار بد رفتار میشود بالنسبه بمن، اگر سلوک خوب با من نموده بودند حال از طایفه من دویست خانه وار اینجا می آمدند. و یکنفر سوار همراه بنده آمده از بی راهه ما را برداشته بردند به فریمان رسانیدند. نصرالله خان فریمانی برادر زاده میرزا علی خان جامی میباشد. از آمدن بنده اطلاع بهم رسانیده، سوار خود را برداشته دوفر سنگ راه استقبال کرد. ولکن ما از بی راهه آمده بودیم. ما را ندید و می گفت قرار ما این است که صبح اول سوار را از قلعه بیرون می کنیم باطراف بقراولی و بعد رعیت بیرون می آید بزراعت مشغول میشود. و نصرالله خان فریمانی ما را برد خانه خود منزل داد و ما نمادیم و در کنار قلعه چادر زدیم و جای بسیار باصفائی بود.

و صبح که یوم چهارشنبه دویم رمضان المبارک بود دوازده سوار همراه بنده نموده و خود او هم باتفاق ما آمده با سواره خودش. و در دوفر سنگی، قلعه قلندر آباد است. برادر نصرالله خان، عبدالله خان، ما را استقبال نموده و خواست ما را پیاده نماید. پیاده نشدیم. و او هم

باتفاق بنده باسواره خود آمد. و چهار ساعت بغروب مانده وارد عبدالله آباد شدیم، و خانلر خان پسر محمد خان جامی ما را استقبال کرد. الحق بلوك جام بسیار خوش آب و هوا می باشد، خیلی باصفاست. و از فریمان تا عبدالله آباد نه فرسنگ است.

و از صبح یوم پنجشنبه سیم شهر رمضان از عبدالله آباد روانه به محمود آباد شدیم، و نیم فرسنگ به محمود آباد جام مانده، میرزا علی خان جامی، حاکم جام، عموی نصرالله خان و عبدالله خان، ما را استقبال نموده وارد محمود آباد شدیم، و منزل در بیرون قلعه در میان چمن نمودیم و چادر زدیم. لکن از قرار مذکور بسیار تنگ گرفته اند به میرزا علی خان حاکم جام. اسم او حاکم است و رسم ندارد و جام و قلندر آباد و فریمان که مسکن خودشان است در تصرف ایشان است و دهات دیگر هر یک با کسی است.

محمود آباد را هم حسام السلطنه آدمی فرستاده از برای خود شلتوك می کارد و بحدی آب را گرفته اند که بقدر زراعت ایشان کفایت نمی دهد. و هفتصد تومان هم باج تربت را که باو میدادند از جهت سخارج سواره و غیره، آن را هم دیوان اعلی داده است بعوض مواجب رحیم داد سلطان هزاره. و دویست [و] هشتاد سوار در جام دارد. سوارهای خوب آراسته، اسبهای خوب، و یکصد تومان مواجب که دیوان اعلی از برای او مقرر فرموده بودند. امسال را رفته بود بشهر بگیرد، اول یک اسب پیشکش حسام السلطنه نموده بود، بعد را وزیر که میرزا موسی باشد، خواهش نموده بود

که پنجاه تومان از مواجب خود را قبض کرده. نوشته داده بود به میرزا موسی. بعد گفته بود که حسام السلطنه هم توقع دارد. پنجاه تومان دیگر را هم قبض نوشته داده بود. از قرار تقریر خودش عرض می‌نمایم. من اطلاع بهم نرسانیدم و می‌گفت اگر چنین باشد نمی‌توانم سرحداری نمایم. می‌آیم به دارالخلافه، باستان بوسی قبله عالم روحنا فداء. نمی‌توانم در اینجا زیست نمایم. و از محمودآباد تا عبدالله آباد چهار فرسنگ است. و صبح جمعه چهارم رمضان را از محمودآباد با اتفاق میرزا علی خان جامی با سواره محمودآباد...^۱ و نصرالله خان و عبدالله خان تا یک فرسنگ همراه من آمدند. بعد از حضرات برگشته به همراهی میرزا علی خان روانه تربت شدیم. و شیخ مرتضی خان تربتی ما را استقبال نموده ما را وارد تربت نمودند، در سرمزار شیخ احمد منزل نمودیم و شیخ مرتضی خان هم از اولاد شیخ است. و چند نفر از جماعت افغان در سر مزار شیخ، بست نشسته بودند، و آمدند پیش بنده که چهارده سال است از هرات آمده‌ایم، پناه بدولت علیه ایران آورده‌ایم. و ما را رحیم داد سلطان تاراج نموده که در عبدالله آباد جام یک هزار [و] دویست گوسفند ما را و دوازده اسب با یراق و تفنگ از ما برده. بنده ایشان را امیدوار نموده به عنایت ظل الهی، و از بست بیرون آوردم ایشان را. و خدمت محمد ناصر خان سردار هم تفصیل احوال ایشان را نوشتم. و اهل تربت می‌گفتند که شنیدیم نواب حسام السلطنه می‌آید سر هرات و خیلی مشوش بودند. خلعت آوردند^۲ و مرا که دیدند خیلی اطمینان حاصل شد و امیدوار شدند. و از برای میرزا علی خان، حسام السلطنه دست خطی نوشته بود و به شیخ مرتضی خان و رحیم داد سلطان هزاره که: ما رفتیم به سرخس

۱- کذافی الاصل. جمله افتادگی دارد و ظاهراً باید باشد: «... با سواره محمودآباد حرکت کردیم».

۲- در اصل: خلعت آوردن.

برسیدن دستخط سواره را برداشته بپائید به سرخس. آن شب را میرزا علی خان شام خورد و رفت از برای تدارك رفتن به سرخس.

و یوم شنبه پنجم را در تربت ماندیم بجهت رسیدن سواره کوهستان هرات. و سواره کوهستان هرات عصری رسیدند و بسیار شاد و خرم بودند بواسطه خلعت. چرا که خبر رسیده بود قشون می آید به سر هرات، و عبدالعزیز خان، برادر کریم داد خان، هزاره شب را منزل ما بود.

صبح یکشنبه ششم شهر رمضان روانه کوهستان هرات گردیدیم. و شیخ مرتضی خان با سواره خود یک فرسنگ به همراهی ما آمد و بعد را برگشت بجهت تدارك رفتن به سرخس. و سوار [ان] کوهستانی همراه ما بودند. آمدیم بکوهستان. پانزده فرسنگ راه می گفتند، لکن هیجده فرسنگ راه بود. بعد را سردار دادو خان که عمه زاده ظهیرالدوله است آمد منزل بنده دیدن کرد و رفت. قلعه بسیار بزرگ دارد. دویست سوار از کوهستان خودش در همانجا هست از قرار مذکور. و عصر آن روز را رفتیم باز دید. ارگی دارد که منزل همان سردار دادو خان است. و در ارگ تفنگچی هم دارد و منزل بسیار بدی که در عراق هیچ رعیتی منزل بآن بدی ندارد.

و صبح یوم دوشنبه هفتم را از آنجا سواری همراه ما کرده رفتیم منزل **روضنک**. و در عرض^۲ راه سواره کوهستانی بسیار شکایت میکردند که موجب بایشان نمیرسد؛ سالی هفت تومان قرارداد داده بودند و سه تومان نمیرسد. جو یا شدم از دیوان نمی رسد یا آنکه ریش سفیدان شما میخورند؟

۱- در اصل پیش از کلمه خان دو واو نوشته شده است.

۲- در اصل: ارض.

گفتند از دیوان نمیرسد. و ظهور وارد روضه نک شدیم. و از کوهستان تاروزنک^۱ پنج فرسنگ است. مقابل قوریان افتاده است. یک فرسنگ است تا قوریان [و] از دهات متعلق بقوریان است. مذکور ساختند پانصد سوار هم در آن قریه ساخلو هستند.

و صبح چهارشنبه نهم از روزنک روانه به شکیوان شدیم. از روزنک تا شکیوان پنج فرسنگ است. بسیار ده معظم خوبی است. در شکیوان غلام قادرخان، پسر امیر خان همشیره زاده ظهیرالدوله، حاکم بود. برادر دیگر، غلام جبارخان است که در قوریان حاکم است. اهل شکیوان تمام مروی هستند. یکصد سوار هم در شکیوان از مروی ها هستند. غلام قادر خان دختر شیرعلی خان مروی را دارد که بزرگ همین مروی ها بود، مرده است. بعد ظهیرالدوله او را بجای شیرعلی خان به شکیوان فرستاد. تمام این دهات از کوهستان الی هرات تمام از یک رودخانه آب میخورد. شهر هم از همان رود مشروب میشود، قنات ندارد. و غلام قادرخان علاوه بر حکومت شکیوان قولر آقاسی او را خطاب میکنند. عصری آمد منزل بنده درگاه با چند نفر از ریش سفیدهای مروی. اظهار جان سپاری و خدمتگزاری دولت علیه را می نمود. و بسیار متوحش بودند همه عرض راه که شاهزاده بر سر هرات می آید و چشم از خدمات ظهیرالدوله پوشیدند. خلاصه بنده را که می دیدند اطمینانی از برای ایشان حاصل می شد. و شب را در آن منزل بودیم. صبح را از آنجا حرکت کردیم روانه بشهر شدیم. در این بین کاغذی از میرزا نجف خان رسید که بیاید در ساق سلمان

دوفرسنگی شهر بمانید. و در آنجا چادری از برای صید محمدخان در عید گاه هرات میزنند بعدرا بیائید آنجا.

یوم پنجشنبه دهم شهر رمضان را طلوع آفتاب وارد ساق سلمان شدیم و چادر زدیم. در این حال بنه میرزا نجف خان رسید، و چادر او را هم پهلوی چادر بنده زدند. غروب آفتاب خودش آمد در منزل بنده پیاده شد، و بعد حکایت مردن ظهیرالدوله را نموده که در لاش جوین فوت شد، و بعدرا کل صاحب منصب از سرتیپ و سرهنگ و سواره تیموری و هزاره و افغان را می گفت خواستیم، و حرف زدیم، و نعش ظهیرالدوله در میان بود. جمیعاً موافقت نموده گفتند آنچه تو صلاح و مصلحت میدانی همان است و اطاعت میکنیم. بعد سردار صید محمد خان را آوردیم در جای ظهیرالدوله، شمشیر او را بکمر این بستیم. جمیعاً در برابر صید محمد خان ایستاده، فاتحه افغانی خواندیم. بعد بغسل و کفن و دفن مشغول شدیم. نعش را در میان تخت روان گذارده، بهمان قاعده و نظم که در حال حیاتش بود، سرهنگ [و] سرتیپ در عقب تخت روان روانه شدیم. نعش را آوردیم در مقبره برادرش دفن نمودیم. اهل شهر از ملا و سید و کسبه جمیعاً در مصلی جمع بودند. باز هم در آنجا عهد و پیمان گرفتیم و فاتحه افغانی خواندیم. روانه به شهر شدیم و در شهر به فاتحه مشغول شدیم. هفت روز بعد مجدداً باز عهد و پیمان گرفتیم و بعدرا متفرق شدند. این خدمات را عرض میکرد محض از برای خدمت شاهنشاه جمجاه روحنا فدا نمودیم. اگر خدای نخواستہ اغتشاش بهم میرسید مورد مؤاخذه و سیاست شاهی بودیم، که ظهیرالدوله اینهمه نیکی که در حق شماها نمود نتوانستید

بعد از او چند وقتی را با پسر او راه بروید، دیگر چگونه دولت علیه ایران اطمینان بخدشت ما می نمودند. و حال الحمد لله از دولت و اقبال قبله عالم روحنا فداه امن و امان می باشد. اگر مخالف هم در میان بود از خبر خلعت مبارک حضرت اقدس شهر یاری روحی فداه باد مخالفت را از دماغ بیرون کرده و حلقه موافقت را بگوش کشیدند و دشمنان کور گردیدند. حال دیگر امنای دولت علیه اختیار ولایت خود را دارند بهر کس می سپارند و هر کس را میفرستند اطاعت می نمائیم و خود بخاکپای مبارک مشرف می شویم. عرض می کرد که ما نان می خواهیم هر که را والی نمایند مختارند. و فرستاده هم از قندهار آمده بود از نزد کهن دل خان که بیائید و از یکدیگر عهد و پیمان بگیریم و یکی باشیم دیگر نزاعی در میان نباشد. این فرستاده را از قندهار قبل از مردن ظهیر الدوله فرستاده بودند. وقتی که آمد ظهیر الدوله مرده بود، مطالب خود را ذکر کرده بود عرض میکرد. گفتم در جواب که ما اختیاری نداریم اختیار با دولت علیه است، عرض میکنم جواب آنچه آمد خبرش را میدهم و امروز دو روز است که رفته است. بعد از میرزا مهر علی خان گفت فرمایش شاهنشاه جمجاه روحی فداه چنان است که شما قشونی روانه نمائید. حسام السلطنه هم به بنده فرمایش فرمودند. میرزا نجف خان در جواب گفت که مضایقه از فرستادن سه چهار هزار جمعیت نداریم، لکن بجهت مردن ظهیر الدوله و اغتشاش ولایت کل نوکر را بر سرحدات و سایر [...] فرستاده ایم، اگر باین حالت میفرمائید نوکر را روانه داریم. کاغذی بدهند پایمهر که اگر اغتشاش بهم برسد آنها مؤاخذ دیوان اعلی باشند، بسیار خوب قشون را میفرستیم و

عرضش این بود که آن وقت هنوز این اتفاق مردن ظهیرالدوله نیفتاده بود. بعد را بنده قرار دادم که این مطالب را خدمت حسام السلطنه عرض نمایند و سواری برود جواب بیاورد و بعد را رفت بمنزل خود.

و صبح جمعه یازدهم شهر رمضان میرزا نجف خان آمد بمنزل بنده و خلعت را برداشته با اتفاق میرزا نجف خان آمدم به عیدگاه هرات و دو چادرپوش زده بودند. یکی از برای صید محمد خان و یکی هم از برای بنده درگاه. بنده آمدم در منزل خود نشستم و خلق شهر جمعاً بیرون آمدند. بعد از ساعتی سردار صید محمد خان با سرباز و طبیل و شیپور آمده در چادر خود. بنده بواسطه آنکه از شهر تازه آمده [بودم و او] بعد از من وارد شد بچادر او رفتم. در منزل او حضرات افغانه بقسمی بودند که جای هیچ نبود. بنده وارد شدم. سردار صید محمد خان برخاست تمام افغانه برخاستند. فاتحه خوانده شد. بعد را آمدم بچادر خود و سردار صید محمد خان آمد بمنزل بنده درگاه، خلعت را پوشید و بوسید. از همانجا دست بنده را گرفته از چادر بیرون آمدم. اجماع خلق بمرتبۀ [ای] بود که عبور [و] مرور خلق مسدود شده بود.

خلاصه بعد را سوار شدیم با هم مقابل، اگر یک سراسب او جلو بود و اگر عقب می افتادم سردار صید محمد خان جلو نگاه میداشت که با اتفاق برویم از جانبین به نظام میرفتند، و حضرات افغانه از عقب سر می آمدند. و بعد از سوار شدن احوالات از دارالخلافته اولاً جویا شد که قبلۀ عالم حال در کجاست شریف فرما شده اند. جواب دادم باصفهان. بعد جویا شد چه ماه مراجعت میفرمایند. گفتم از برای بیست و پنجم

ذیحجه الحرام از دارالسلطنه اصفهان مراجعت نموده وارد دارالخلافة می شوند.

از حکام ولایات جويا شد. یک یک را اسم باسم گفتم. از نظم جويا شد. آنچه بیان واقع بود لله الحمد ذکر شد. ازقشون ملتزم رکاب مبارک سفر دارالسلطنه اصفهان جويا شد. گفتم سی هزار نفر. از توپ جويا شد. گفتم دوازده عراده توپ. پرسید از همه جهت توپ چند عراده شاهنشاه جمجاه دارند. گفتم پانصد عراده سوار با اسب و اسباب. و از جمعیت [و] آبادی پای تخت مبارک جويا شد. گفتم بمرتبه ایست که عبور و مرور در کوچه و بازار بصعوبت میشود. خلاصه از دروازه ملک وارد شهر شدیم. باتفاق سردار صید محمدخان وارد ارگ شدیم. فرمان مبارک و رقم شاهزاده را زیارت نمود. اجماع زیادی شد، بنده برخاستم آمدم منزل خود. در چهارباغ منزل داده بودند. بعد را میرزا نجف خان و میرزا بزرگ خان هم آمدند منزل بنده ساعتی نشستند [و] برخاستند. و پنجاه تومان پول خودشان که چهل [و] شش تومان ما باشد از برای خرج علی الحساب فرستاده اند. یوم بیوم هم پنج باریخ برات نمودند. سه فراش با پانزده قراول هم در منزل بنده فرستادند.

و روز شنبه دوازدهم شهر رمضان را توقف بود و شب را در منزل سردار صید محمدخان میهمان بودم، رفتم یک ساعتی شب را منزل او، وارد مجلس شدم، برخاست جای خود را به بنده درگاه داد. و اهل مجلس مفتی صاحب ناسی و امیرخان سردار وحاجی عطاخان دیوان بیگی. چهار ساعت از شب گذشته نقاره خانه زدند. بعد را سحور آوردند و میرزا نجف خان

[و] میرزا بزرگ خان مستوفی هم در مجلس ایستاده بودند. صحبت بسهار از هرجائی در میان آمد. احوالات را آنچه جویا شدند بیان واقع بود لله الحمد از اقبال پادشاه جم‌جاه قبله عالم و عالمیان روحی فداه^۱ که مد کور شد. بعد از آن برخاسته و فراش باشی سردار صید محمد خان هم همراه ما آمده ما را منزل رسانید بر گشت. و قرار هرات آن است در چهار ساعتی شب نقاره خانه میزنند و سحر می‌خورند و توپ میزنند. جویا شدم گفتند از جهت اخبار است هر کس در خواب مانده است بیدار شود.

یوم یکشنبه سیزدهم توقف در هرات نماز صبح را خواندیم. میرزا مهر علی خان بمنزل ما آمد، ساعتی نشست و رفت دیگر در منزل بودیم تا شب را.

و صبح دوشنبه چهاردهم را فرستادم بینم میرزا نجف خان منزل است که او را باز دیدنمایم. او خود و مفتی و میرزا مهر علی خان و برادرش آمدند منزل بنده، ساعتی نشستند و اظهار خدمتگزاری و جان سپاری دولت علیه را می‌نمودند. و الحق اگر مفتی و میرزا نجف خان نبودند بعد از فوت ظهیر الدوله اغتشاش کلی در ولایت هرات بهم میرسید. و بعد را حضرات برخاسته رفتند. و شخص تاجر هراتی آمد منزل بنده و اظهار دلتنگی و شکایت از دست اهل تسنن می‌نمود که حال اگر ما را خلاص نکنند کی خواهند نمود.

و فردا [ی آن روز را] یوم سه‌شنبه پانزدهم شهر رمضان باشد در منزل بودم، صدای توپی آمد جویا شدم. گفتند که قشونی مأمور نموده اند بر سر

۱- ابتدا چنین بوده است، «قبله عالمیان روحی فداه و سرکار عظمت مدار

اتا بک اعظم» و بعد پاک کرده بصورت فوق نوشته اند.

فیروز کوهی. و فیروز کوهی [ها] یاغی شده‌اند. و حضرات فیروز کوهی ایللی هستند که ظهیرالدوله بقلعه نوایشان را منزل داده بود. بعد از ظهیرالدوله فرار نموده بنای هرزگی^۱ را نموده رفتند. و عصر را رفته منزل سیرزا نجف خان وزیر بازدید، و در اندرون بالاخانه دارد رفته آنجا و ما را استقبال نموده ساعتی را نشستیم. و جویا شد که قبله عالم روحی فداه و سرکار عظمت مدار اتابک اعظم با ما چه خواهند کرد. بنده در جواب گفتم آنچه با ظهیرالدوله کردند. و بسیار متوحش بودند. بعد را گفت که ما خوب نوکری هستیم از برای دولت علیه ایران، بهر جا که حکم بدهند اطاعت خواهیم نمود با اُرُس، انگلیس دعوا خواهیم نمود. بنده درگاه گفتم که تا بحال نهایت التفات را درباره شماها داشته‌اند و دریغ نموده‌اند، بعد را هم اگر التفات زیاد نشود کم نخواهد شد. بعد را آمدم منزل.

یوم چهارشنبه شانزدهم را منزل بودم، خبر تازه نبود.

و یوم پنجشنبه هفدهم را شب از ما میرزا نجف خان وعده خواست. رفتم و بقدر سی‌چهل نفر از تاجر و غیره و ملا هم در مجلس حاضر بودند و جمیعاً شیعه بودند. و اهل مجلس بکنایه و گوشه می‌رساندند به بنده که تا به کی دولت علیه صبر می‌کنند، از حالا وقت بهتر نمی‌شود. بعد را یک نفر از تجار بقسم نجوا بمن گفت که ما از ترس نمی‌توانیم پیش شما بیاییم. امشب را هم باعث عداوت خواهند نمود.

و یوم جمعه هیجدهم را دو ساعت بظهر مانده جمعی از بلوچهای که در تربت قرائی منزل دارند آمدند پیش بنده و داد و فریاد می‌کردند

۱- در اصل «هرزه‌گی» نوشته شده است.

که سه ماه قبل از این نود شتر مارا هزاره آمد چاپید. و از عقب ایشان آمدیم آوردند بقوریان و بشهر تقسیم نمودند. آمدیم نزد ظهیرالدوله عرض نمودیم و قدری را ظهیرالدوله گرفت و پس داد و تتمه را محول نمود بگیرند بدهند، و ظهیرالدوله رفت بسفر و باقی شتر را ندادند. می گفتند رفتیم 'مشهد بخد مت حسام السلطنه. و حسام السلطنه رقمی را نوشتند بظهیرالدوله. و ظهیرالدوله وقتی را که آمدیم رفته [بود] به لاش جوین. و مفتی صاحب رقم را داد بردند، حکم نموده بودند که بگیرند شترها را بدهند. بعد را ظهیرالدوله مرد و ندادند. و می گفتند دوسه دفعه بسردار صید محمد خان هم عرض نموده ایم، حکم صریحی ننموده اند. خلاصه منظورشان این بود که بنده درگاه کاری از برای ایشان بکنم. و آن روز عصری را جمعی از تجار قندهاری آمدند و کاغذی هم از مشهد مقدس پسر حاجی طاهر قلی خان قندهاری به بنده نوشته بود، سفارش بارهای اجناس خودش را نموده بود که کلاً حمل بخارا است. در حال حیات ظهیرالدوله هر وقت که بار به بخارا میرفت سواری همراه میفرستاد که بارها را از محل خوف سلامت برسانند به بخارا. و حال را نوشته بود که شما سردار صید محمد خان را ببینید، و سواری همراه بارهای اجناس کرده روانه بخارا سازند.

و شب سه شنبه را رفتم منزل صید محمد خان. چند روزی هم بود ملاقات نشده، حکایت بلوچ ها را گفتم. سه روزه از بنده مهلت خواست که شتر ایشان را بدهد. و حکایت سواری همراه قافله را گفتم. در جواب گفت چند روز صبر نمائید دوستان. سیصد شتر قافله از قندهار

می‌آید برود بخارا آنها که رسیدند با اتفاق آنها یکدفعه حرکت نمایند، و سواری میدهم که بهرد جمیعاً را برساند به بخارا. و بعد را حکایت آمدن بنده و آدم فرستادن خودشان بدولت علیه را نمود. قرار این شد که در این چند روز مصلحت [و] مشورت نکنند^۱ و روز عید فطر مرا روانه سازند و یکنفر چاپاری بدارالسلطنه روانه نمودند و برخاستم آدم منزل خود. و یوم شنبه نوزدهم را باتفاق میرزا مهرعلی خان سوار شدیم در بیرون هرات بتفرج و بر سرمنار خواجه عبدالله انصاری فاتحه خواندیم. و کارز گاه قریه بسیار خوبی است متصل بمقبره خواجه عبدالله انصاری است. واز دروازه قوطچاق آمدیم منزل، و هرات پنج دروازه دارد ملک و قوطچاق و عراق و قندهار و خشک.

و روز یکشنبه را که بیستم است از چند نفر^۲ تجار آمدند منزل بنده. و روز دوشنبه بیست و یکم رمضان راهم منزل بودیم و عصر را رفتیم بباغ کارده ظهیرالدوله. و شخص تاجری همراه ما بود می گفت بعد از تشریف بردن شاه مرحوم بماها بسیار بدمی گذردونیم ساعت بغروب مانده آمدیم منزل.

یوم سه شنبه بیست [و] دویم را منزل بودیم. و یوم چهارشنبه بیست [و] سیم را رفتیم بباغ شاهزاده ملک قاسم که پسر عموی کامران بود، حال مخروبه است و آمدیم منزل. میرزا مهرعلی خان برادر میرزا نجف خان منزل بنده آمده بود و پنجاه تومان بجهت مخارج ده روزه بنده درگاه کارسازی نمودند، و بعد را ملک تجار آن ولایت [که] قندهار بیست بادونفر تاجر دیگر آمدند منزل بنده درگاه، تعریفی از نظم عراق نمودند. و گفتند که

۱- در اصل چنین است ولی ظاهراً بکنند صحیح بنظر میآید.

۲- در اصل چنین است.

ما پیش شما کم می آئیم بجهت احتیاط است خدا کند که احتیاط از میان برداشته شود .

و یوم پنجشنبه بیست [و] چهارم را در منزل بودیم و کسی نیامد .
و یوم جمعه بیست و پنجم را دو ساعت از روز گذشته یوسف خان هراتی که از نوکرهای پادشاهی است در نیشابور سکنا دارد و موجب و تیول هم در حق او برقرار است آمد منزل بنده . و همه مطلب و منظورش این بود که بسیار در این ولا بی نظمی و اغتشاش است و اینکه از هیچ طرف کسی دست اندازی نمی کند بواسطه دولت علیه ایران است و الا هرات را حال از اطراف تمام کرده بودند .

و یوم شنبه بیست [و] ششم شهر رمضان را گفتند ملا یوسف که ریش سفید هزاره بود با طایفه هزاره تمامی رفتند . و هر چه خواستند ممانعت نکنند فایده [ای] نشد ، بالاخره رفتند و تمام سواره هزاره ، اسب و یراق از دیوان داشتند از قرار مذکور خودشان .

و یوم یکشنبه بیست [و] هفتم شهر رمضان میرزا بزرگ خان آمد منزل بنده که بنده را راضی نماید که خواهش نمایم او بیاید بدولت علیه . و دیگر خبر آوردند که دونفر افغان برادر بودند ، موجب این دونفر حواله بیاج میدان میشود ، بایکدیگر نزاع نموده ، برادر کوچک طپانچه میزند و برادر بزرگ رامیکشد ؛ و مؤاخذه از او نشد . و آدمی از کابل آمده بود در پیش پسر دوست محمد خان ، داماد ظهیرالدوله که اگر قشونی شمارا لازم باشد مارا خبر سازید . و خود خواستیم بیا ئیم بفاتحه و تعزیه بجهت بعضی خیالات نیامدیم . و دوروز پیش آدم او را نگاه نداشتند و روانه نمودند . از قرار مذکور می گفتند که جواب نوشتم که حال اختیار با مانیست با

دولت علیه ایرانی است تا بعد خبر چه رسد. و عصر آن روز خبر رسید که هزاره رفته است بکوشک، میرهاشم خان بیگلربیگی را محاصره نموده و قتل و غارت بسیار نموده است. و چهارروز است که قشون مأمور شده اند با هشت عراده توپ. و میرزانجف خان و مستوفی سرکرده هستند. و دیگر قشونی معلوم نیست غیر از اینها، و در بیرون شهر با توپ بی اسب و توپچی نشسته اند.

و یوم دوشنبه بیست [و] هشتم شهر رمضان را سید هراتی آمد منزل بنده میگفت انشاء الله وصیت پدران ما بعمل خواهد آمد. جو یا شدم چیست؟ گفت پدران ما گفته اند که هروقت که از ایران قشون آمد و هرات را مسخر نمودند، بیائید سرقبرهای ما و بگوئید قشون آمده و [در] اذان میگویند علی ولی الله...^۱ بگوئید حال انشاء الله همان وقت است. و آن سال که شاه مرحوم آمده بود همه میگفتند که شهر گرفته میشود. من می گفتم گرفته نمیشود، بجهت آنکه از اهل سرباز و غیره خیلی بی عصمتی می کردند. چشم هراتی ترسیده بود والا اگر نظمی بود، بی حساسی و بی عصمتی نبود شهر گرفته می شد و اگر نظم این دولت علیه بود دو روزه شهر گرفته می شد. و بعداً رفتیم دیدن میرزانجف خان بیرون شهر چادر میرزانجف خان. و بسیار آه و ناله داشت که چند روز است آمده ام بیرون شهر بجز یک سرهنگ و سرباز و توپ بی اسب [و]...^۲ و همه اوضاع پریشان [و] مختل، مقدورشان نیست که توپچی و اسب بیرون نمایند. و بعد را خبر آمد که هزاره [هایی] که در شهر باقی مانده بودند، همه را سردار صید محمد خان گرفته حبس نمودند. و یک نفر هزاره بآدمهای ما گفته بود که بخدمت گزاری شاهنشاه ایران با

۱- در اصل: «میگوید» و آن اضافه است.

۲- کذافی الاصل، جمله افتادگی دارد.

اینها زد و خورد میکنیم، خلاصه چهار ایماغ باهم متفق شده اند: هزاره و فیروز کوهی، جمشیدی و تیمنی.

و یوم سه شنبه بیست [و] نهم شهر رمضان را در منزل بودم. شخصی آمد. پرسیدم چه مطلب داری. گفت شخص [ی] قزوینی هستم قدری مال فرنگ آورده ام بهرات بفروشم و سیاحت^۱ هم کرده باشم. نه ماه است در این جا تنخواه من بگیر کاسب ویزا از شهر افتاده است. و قدری را اهل اندرون سردار صید محمد خان گرفته اند، تنخواهش بهیچ وجه نمیرسد. بسیار اظهار دل تنگی نموده رفت و آن شب را رویت هلال نمودند.

و فردا که یوم چهارشنبه غره باشد میرزا بزرگ خان آمد منزل بنده. و یوسف خان هراتی هم آمد منزل بنده درگاه. ساعتی نشستند و رفتند. به میرزا بزرگ خان گفتم سردار صید محمد خان را باید دیدن نمایم. گفت صبح بسیار جمعیت است. و اهل تسنن بسیار این عید را احترام میدارند و حال میروم غرض عرض می نمایم [و] عصر شمارا خبر می سازم دیدن بپایید. و عصر را یک خوانچه شیرینی از برای بنده درگاه فرستاده بود. فراش خلوت سردار صید محمد خان آورده بود. یک کله^۲ قلمکار و دو تومان انعام او را دادم. و آن روز طبال، نی چی و عمله نقاره خانه آمدند و همه را انعام داده شد. یک ساعت بغروب مانده، آدم آمد از عقب بنده. رفتم دیدن سردار صید محمد خان. سردار استقبال مرا نموده تعارف [و] احترام زیادی نمود. صحبت مرخصی نمودم. گفت یوم یکشنبه را انشاء الله بروید. قدری مفتی صاحب و حاجی عطا خان از جانب او صحبت کردند. بعد بنده گفتم شما این فرستاده را که می فرستید قسمی بکنید که محتاج بدفعه ثانی نشود. در جواب گفتند انشاء الله فرستاده خواهم فرستاد که امر بخواهش و میل

۱- دراصل سیاحت.

۲- دراصل چنین است.

۳- دراصل خانچه. ۴- در اینجا چنین است درجای دیگر د کله.

شاهنشاه جمجاه روحی فداه باشد و اظهار بندگی کردند که غلامی هستیم از من جان فشانی بخواهند.

و صبح یوم پنجشنبه دویم شهرشوال را باجمعی از تجار و کسبه اهل ولایت آمدند منزل بنده درگاه و رفتند. و یوم جمعه سیم شهرشوال جمعی از اهل هرات و مشهد مقدس آمدند و گفتند میخواستیم برویم به مشهد و از دروازه ها مانع می شوند، بجهت آنکه طایفه هزاره یاغی شده اند، مبادا زن و بچه ایشان هم بطور اشتباه بروند و خواهش نمودند از بنده درگاه که نوشته بگیرید که ما را مانع نشوند. و آن شب را بنده درگاه منزل سردار صید محمدخان وعده داشتم. بایشان گفتم بیچشم، امشب نوشته شما را گرفته میدهم. بعد را میرزا مهرعلی خان آمد منزل بنده و گفت سردار میگوید که امشب را چه وقت می آئید بمنزل سردار. بنده در جواب گفتم بنده نباید تعیین وقت نمایم، هر وقت که خودشان بفرمایند خدمت ایشان میرسم. ساعتی نشست و رفت. و غروب را آدمی فرستادند. رفتیم منزل سردار صید محمدخان. و از احوالات قبله عالم روحانفاده جویا شد و از سواری قبله عالم پرسید. آنچه باید و شاید عرض کردم، بعد مفتی صاحب قدری صحبت نمود و از خدمات ظهیرالدوله چندی شمرد که بجهت امروز خدمت میکرد که التفات را درباره بازماندگان او دریغ ندارند و بعد را شام آوردند. بعد از شام حکایت روانه نمودن بنده شد. من گفتم که فردا یوم شنبه ساعت خوب است و دیگر چند یوم دیگر ساعت معنیست، اگر فردا را مرخص بفرمایند خیلی بجاست. سردار صید محمدخان گفت که فردا زود است و کار ما ناتمام. انشاء الله دوشنبه برود. و شب دوشنبه را باز وعده خواستند. برخاستم آمدم منزل.

یوم شنبه چهارم شهرشوال میرزا بزرگ خان آمد منزل، قدری صحبت نمود. بنده درگاه گفتم که حال شما می آید بدارالخلافت قسمی باشد که باز ناتمام نشود و محتاج بدفعه ثانی باشد. گفت انشاءالله قسمی می آیم که کار تمام شود و نقصی نداشته باشد و شما خود را صاحب سکه قندهار [و] کابل بدانید، هرات که نقلی نیست. بعدرافت بمنزل خود. ساعتی نگذشت که میرزا بزرگ خان و امیرآخور سردارصید محمد خان آمدند، سه اسب آوردند، یکی کهر (ده سال) و یکی نیله (دو سال) و یکی دیگرهم باز کهر (سه سال) اسب تعریفی نداشت، لیکن هیچ اظهار نشده قبول نمودم. یک جبه ماهوت، سه دکله قلمکار و یک کله قند و یک گیروانکه چای، و مبلغ پنج تومان به امیرآخور دادم برخاسته و رفتند. و بنده هم سوار شده در بیرون شهر قدری گردش نموده و جای اردوی شاه مرحوم را تماشا نموده، عمارتهائی که ساختند در آن زمان قدری آباد [مانده] و قدری خراب شده. و بعدرا چمن بوده. رفتیم رمه و ایلخی سردارصید محمدخان آنجا چرامشغول بودند. شخص ایلخی بان آمد و اظهار شکایت از آن ولایت می نمود. تا نیم فرسنگی جلو اسب آمدند و گریه و زاری نمودند، بحدی که بنده درگاه هم گریه بسیاری کردم. و میگفتند مگر این حضرات را از احوالشان قبله عالم روحی فداه و سرکار عظمت مدار اتابک اعظم اطلاع ندارند که چه قدر کارشان بی نظم و بی قاعده و شیرازه کار از دست رفته است. این آرزو را در دل ما مگذارید که تقاص خود را از اهل تسنن بکنیم. می گفت پدران ما بما گفته اند، که هروقت که از عراق آمدند و اینولایت را گرفتند. بیائید بر قبر ما و لگد بزنید و بگوئید که

حال ما بارزوی خود لله الحمد رسیدیم . و از آنجا گذشتیم آمدیم بمنزل خود .

ویوم یکشنبه پنجم شهرشوال بعد از نماز صبح مشغول تدارک بودیم . چند نفر از تجار هراتی و عراقی آمدند بمنزل بنده . شخص کابلی بشخص هراتی مدعی شده بود که یکصد تومان من از تو طلب دارم . ودونفر شاهد سنی برداشت پیش قاضی وحکمی گرفته بود ، اذیت می نمود تاجر هراتی را . و چونکه آن شخص مدعی از اهل کابل بود . مادر صید محمدخان بواسطه دامادش پسر دوست محمدخان کابلی حمایت می نمود از شخص مدعی کابلی . و آن شخص هراتی آمده بود با چند نفر تاجر و بنده درگاه را واسطه می خواست بنماید در پیش سردار صید محمد خان که امر او را رجوع به حاکم شرع مشهد مقدس نمایند . و در این بین میرزا بزرگ خان و فراش باشی صید محمدخان آمدند و دوطاقه شال ترمه ، یکی لاکه و یکی زمردی و یکصد و پنجاه تومان پول هرات که یکصد و بیست تومان پول عراق باشد [آوردند] . گفتند از برای شما داده اند بجهت خرجی راه . و بعد فراش باشی رفت که تنخواه را حواله داده بودند برام کشان هندو بگیرد و بیاورد . بعد را خبر فرستادند که روزی پنجاه تومان میگویند میدهیم آنهم پول سیاه . من گفتم پول سیاه بکار مصرف مانی خورد . میرزا بزرگ خان به [نزد] سردار صید محمد خان رفته ، گفته ، نوشته دادند که پول سفید بدهند . بعد را یک جبه ماهوت و سه د کله قلمکار و یک کله قندو یک گروانکه چای و پنج تومان پول نقد بفراش باشی دادم . و عصر را آدم سردار صید محمدخان آمد عقب بنده درگاه بجهت آنکه شب را در آنجا وعده داشتم رقم منزل ایشان . بعد از طی تعارفات رسمی ، حکایت ملا قدرت الله

و آقا عبدالوهاب تاجر را بیان نمودم . در جواب گفتند فردا ملا قدرت الله مدعی را میفرستم پیش شما و قراری در امر ایشان بدهید . بعد را شام آوردند صرف نمودند . و زمان برخاستن به بنده گفت که بخاکپای مبارک قبله عالم روحانفاده عرض نمائید که نوکر و خانه زاد هستم ، همچنانیکه ظهیرالدوله خدمتگزار دولت ابد مدت بود بنده هم جان نثاری خواهم نمود ، آنچه حکم بفرمایند اطاعت میکنم ، و خدمت بندگان اتا بک اعظم بهمین تفصیل زبانی عرض نمود و گفت روز حرکت سواره بیائید در منزل بنده باز هم شما را ببینم و بعد از گفتگو برخاسته آمدم منزل .

و یوم دوشنبه ششم شهر شوال بعد از ساعتی که از روز گذشته شخص مشهدی آمد منزل بنده و مذکور ساخت که در شهر چنین مشهور می باشد که کاغذ شمارا که بدولت نوشته بودید که چرا ما کت میباشید حال وقت کار است گرفته اند . از بنده جویا شد حقیقت دارد . من قسم خوردم که از روز حرکت از اردوی مبارک الی حال هیچ عریضه نگار نشده ام چه رسد باین تفصیل . و از قرار مذکور خودشان قاعده هرات آن است که همه روزه یک دروغ تازه می سازند . و بعد را آقا عبدالوهاب پسر حاجی محمد علی تاجر هراتی که با ملا قدرت الله کابلی مرافعه دارند آمد و احوال شب گذشته [را] جویا شد ، که نزد سردار صید محمد خان چه قرار شد در باب مرافعه ایشان . بنده هم گفتم قرار شد که امروز را ملا قدرت الله مدعی را بفرستند منزل بنده در گاه قرار کار شمارا بدهم ، و گفتم شما هم بروید مفتی صاحب را ببینید ، به او هم حرفی بزنید . برخاسته رفتند .

و یوم سه شنبه هفتم شهر شوال چند نفر هراتی آمدند منزل بنده در گاه

که همراه ما بیایند بطهران، بروند بعتبات. و یکنفر از ایشان می گفت که بایرادر یکماه قبل از یزد با قافله هراتی می آمدم. مبلغ یک هزار تومان از خود و از مردم جنس همراه داشتیم. بمحال طبس رسیدیم، یکصد سوار بلوچ در میان ما ریختند و مال را بردند. اهل قافله رفتند به دارالخلافه بیای تخت مبارک و من آمدم به هرات که بظهورالدوله عرض نمایم. و وقتی که آمدم ظهورالدوله مرده بود. و می گفت بحاکم طبس عرض نمودیم. و سواری که بروند عقب بلوچ رفتند هوا گرم بود برگشتند، و اگر یک منزل دیگر رفته بودند سوار بلوچ را پیدا کرده اسباب را می گرفتند. بعد رادو نفر آمدند نشناختم. بقسم افغانی بایکدیگر حرف زدند [و] فاتحه خواندند. بعد معلوم شد که ملا قدرت الله و شاهداوست، سردار صید محمد خان فرستاده بود که حکایت مرافعه ایشان را بگذرانم. و قرار این شد بعد از گفتگوی بسیار که به مشهد مقدس بیایند و مرافعه خود را پیش حاکم شرع طی نمایند و بعد را رفتند. بعد از ساعتی آمدند با پسر میرزا بزرگ خان که سردار گفته است که ضامنی بدهد آقا عبدالوهاب، که اگر در مشهد حاکم شرع بدهد، تنخواه او را شخص ضامن در هرات بدهد، قبول نمودم، چرا که مقرون بحساب بود. بعد را آقا عبدالوهاب رفت و ضامن داد در پیش آقا ابوالقاسم تاجرباشی که اگر در مشهد ثابت نمود تنخواه را، ضامن در هرات بدهد. و بعد را آرتق بای از طایفه سالور آمد منزل بنده و مذکور نمود که زن پیری هست از اهل ترشیز اسیر بوده در بیست و چهار سال قبل؛ حال او را آورده ام، کسی نیست او را ببرد بولایت خود برساند^۲.

تفصیل اسیرشدن اورا جو یا شدم. مذکور داشت که در بیست [و] چهار سال قبل محمدخان قرائی که حال در تبریز است فرستاد پیش ترکمان که حال بیائید بتاخت و تاز. دوهزار سوار ترکمان آمدند بر سر تربت. محمدخان پسر خود را سر کرده نموده بآن دوهزار سوار ترکمان رفتند به ترشیز دو، سه قلعه ترشیز را چاپیدند و اسیر کردند و بردند. از آن جمله این ضعیفه بایک برادر در آن قلعه اسیر شده بودند. و این زن را ترکمانی چون از طایفه سالور اسیر کرده بودند و از برای خود او را نگاهداشت چرا که کسی را نداشت. بعد وصیت نمود که اگر من مردم این ضعیفه آزاد است و ترکمان مرد دو سال قبل. و من او را آوردم حال بشما می سپارم او را ببرید بولایت خودش برسانید. بنده در گاه قبول نموده گفتم روز حرکت از هرات بیائید ببریم او را. و پیرزن گریه بسیار میکرد قدری دعا کرد و رفت.

یوم چهارشنبه هشتم شهر شوال دوساعت از روز گذشته چند نفر از تجار هراتی آمدند باتفاق تاجرباشی منزل بنده، حکایت آقا عبدالوهاب را نمودند، که امروز ملا قدرت الله چند نفر محصل از دیوان هرات آورده او را بردند پیش مادر صید محمدخان. بنده کاغذی بسردار صید محمدخان نوشتم [که] آقا عبدالوهاب را مرخص نمود آمد. معلوم شد که شخص کابلی رفته است بمادر صید محمدخان گفته، چرا که او بواسطه دامادش که پسر دوست محمدخان کابلی است حمایت از اهل کابل می نماید. و بعد را عصر بود ملا قدرت الله آمد منزل بنده، حرف بسیار زده شد، گفتم در مشهد مقدس امر شما می گذرد، در این ولا نمی شود و من تاقوه دارم حمایت رعیت پادشاه را میکنم. خود آن مرد سنی، شاهد او سنی، قاضی که حکم میدهد سنی،

بیچاره تاجر شیعه چکند. شب را کاغذی سردار صید محمد خان نوشتیم که این حضرات را باید ببرم بمشهد. شما هم نوشته بدهید و مهر کنید که بیایند در مشهد. و آنجا در پیش حاکم شرع طی گفتگوی خود را نمایند. سردار هم کاغذی نوشته مهر کرد داد آوردند و چونکه پیش باین کاغذی محمدناصرخان نوشته بود سردار صید محمدخان درخصوص سرافعه این حضرات و مادر سردار صید محمدخان بازحمایت آن شخص کابلی [کرده] نگذاشته که بیایند به مشهد مقدس.

و یوم پنجشنبه نهم صبح بته واسباب خود را روانه بمصلی نمودیم و خود ماندم که سردار صید محمدخان رادیده روانه شوم. فرستادم معلوم شود سردار کجاست. گفتند رفته است حمام. صبر نمودم سردار از حمام بیرون آمده ملاقات شود. در این بین شخص خراسانی بنائی آمد می گفت که زنی دارم میخواهم بروم بمشهد و کوچ خود را ببرم. مادر زن او رفته است بمادر صید محمدخان عرض کرده، محصل گرفته نگذارند برود. کاغذی نوشتیم و فرستادم که مانع از آمدن عیال شخص بنائشوند. ایشان هم نوشتند محصل کاری نداشته باشد. و آدمی از پیش سردار آمد که بیایند سردار صید محمدخان از حمام بیرون آمد. برخاستم رفتم منزل سردار، نشستیم، چای و قهوه آوردند. بعدرا گفتم نوشته بدهد که محصلین، آقا عبدالوهاب تاجر را مزاحم نشوند و کسی را باو حرفی نباشد تا مشهد که سرافعه خود را تمام نمایند. کاغذی نوشت مهر کرد داد. بعد را خلوت نموده عرض نمود که بخاکهای مبارک عرض شود که خانه زاد قدیم و نوکر هستیم، در خدمتگزاری بهیچ وجه مضایقه ندارم، آنچه بفرمایند و بخواهند اطاعت میکنم. بعدرا مرخص نموده خدا حافظ گفتیم و سوار شده آمدم از درب

دروازه ملک بمصلی و آدمی فرستادم آقا عبدالوهاب تاجر را برداشته بیاورد .
وعصری را ملا قدرت الله بادونفر قراول آمدند که آقا عبدالوهاب را میخواستیم
نوشتۀ سردار را نشان دادم رفتند .

یوم جمعۀ دهم شوال را هم بمصلی معطل میرزا بزرگ خان شدیم ،
و آقا عبدالوهاب تاجر هم آمد از شهر و اسب و اسباب خود را آورد . بعد
را دیدم فراش باشی تعارف و پولی که من داده بودم به خود او ، پس فرستاده ،
که صندوقدار که دوطاقه شال را داده او هم توقعی دارد . اگر بمن داده اید
نوشته بدهید که صندوقدار رجوعی نداشته باشد و اگر باو دادید که بدهید
خودتان ، ببرند . کاغذی نوشتم که از خود شماسست صندوقدار را رجوعی
نیست . بعد شنیدم بعنف از فراش باشی صندوقدار گرفته بود . در این بین
شخص تاجر که با بنده آشنا بود آمد و گفت عرض بیگی از خراسان آمده در
خصوص نواب شاهزاده پرسیده گفتند آمده عاق در بند نشسته . و عصری را
میرزا بزرگ خان آمد منزل بنده از او جویا شدم . تفصیلی گفت که قدری
آرام شدیم و رفت . و بنه را روانۀ جبرئیل نمودیم . در این بین پسر میرزا
بزرگ خان آمد . بعد را گفت پدرم می گوید که شما امروز را نروید در
مصلی بمانید که کار ما انشاء الله بدل خواه شما شده است . بنده گفتم حال
ده روز است ما را بهمین زبان نگاه داشته ، و سردار مرا مرخص نموده است
نمی مانم . و بعد پسر میرزا بزرگ خان گفت پدرم خود می آید و کاغذی
گرفته است که خواهش نموده اند حضرات که از دولت کسی را بفرستند
از امنای دولت علیه در آنجا باشد . بعد بنه را برگردانیده شب را ماندیم
و عصر را میرزا بزرگ خان آمد و عریضه جات حضرات را آورده بود که

مفتی صاحب و میرزا نجف خان نوشته بودند و یکی از امنای دولت علیه را خواستند و قرار شد که فردا صبح را برویم به جبرئیل. او هم گفت من می آیم جبرئیل بشما میرسم. و ملا قدرت الله کابلی باز آمد که امر مرا تمام کنید. گفتیم حرف همان است، حرف شرعی اگر داری بگو یا آنکه برات و نوشته داری از او درآور. تنخواه من خود میدهم. حرف بی حسابی داشت، سندی نداشت، برخاستند و رفتند. و دلاور خان عرض بیگی در شهر چنان شهرتی داده بودند، که شاهزاده چنان شکستی خورده که دیگر خیال ترکمان را نخواهند کرد. و اهل شیعه تمام غصه میخوردند. و سنی ها همه خوش حال بودند.

و یوم شنبه یازدهم شهر شوال صبح را بار نموده و پیرزن اسیر را که بماسپرده بود شخص ترکمان، برداشته روانه به جبرئیل شدیم. از مصلی تاجربیل یک فرسنگ بود. بعد را ملا قدرت الله مدعی آقا عبدالوهاب آمده است و کاغذی مادر صید محمد خان و کاغذی میرزا بزرگ خان نوشته که کار حضرات تمام نشده است. آقا عبدالوهاب تنخواه باید بدهد. جواب نوشتم که حرف همان است. مرافعه حضرات باید در مشهد مقدس خدمت حاکم شرع انور بگذرد. بعد را ملا یعقوب از اهل جبرئیل آمد و قدری صحبت نمود که چرا ما را از دست این سنی ها خلاص نمی کنید. بعد از سرخس جویا شدم چه خبر داری، گفت دلاور خان عرض بیگی از [زمان] ورود بدروازه هرات در بازارها شهرت داد که شاهزاده را شکست فاحش داده اند، جز این خبری نیست. و بعد را ملا یعقوب گفت چند روز قبل یک نفر از اهل جبرئیل شیعه بود. او را صید محمد خان فرستاده بودند به کوشک و از کوشک روانه پنج ده نمودند امدادی از ترکمان پنج ده خواسته بودند. هزاره پنج دهی و مسروی

گفته بودند، او تعریف میکرد که اول خوب به سرخسی تنگ گرفتند و چپو زیادی آوردند. ولیکن بعدرا اُر گنجی کمک نموده، شاهزاده برگشت آمد آق دربند. ومی گفت اهل هرات وقتی که خبر تشریف بردن شاهزاده را بسمت سرخس شنیده بودند بیشتر از اهل سرخس افسرده بودند. بعدرا میرزا بزرگ خان آمد دیدم^۱ خیال دارد که ما را چندروز معطل سازد. گفتم من فردارا میروم به شکیان، نمی مانم. شما بمانید فردا در منزل شکیان بیائید بمانید، و قرارداد آدمی همراه ما روانه نماید همان دار ماباشد. تا سه-چهار ساعت از شب گذشته معطل شدیم، آدم اونیامد. و پنج ساعت از شب گذشته سوار شدیم، دو ساعت بروز مانده رسیدیم به شکیان. شخص پیری از اهل قافله عقب مانده بود او را هزاره ده زنگی ولاغری، لخت نمودند و خواستند او را بکشند. ازقراری که خوداومذکور ساخت. بعد گفته بودند پیرمردی محاسن سفید است نکشته بودند.

یوم یکشنبه دوازدهم را درشکیان بسربردیم. آدم میرزا بزرگ خان آمد که دیشب را خواستیم بیائیم پای اسب را زنجیر نموده بودیم بازنشد، هرچه کردیم تا الی صبح، و امشب را خواهند آمد. آن شب را هم هرچه کردیم فایده نداشت و نیامد.

صبح یوم دوشنبه سیزدهم شهرشوال آنچه معطل شدیم نیامد. میرزا بزرگ خان تا یک ساعت بظهر مانده آمد، و درچادر بنده پیاده شد، و گفت بنه و آدم من رفته است بروج. دهی است از خوداونزد یک به قوریان^۲. وبعد بنه را بار کرده باتفاق میرزا بزرگ خان روانه به قوریان شدیم. و او دوفرستگی قوریان رفت به بروج ده خود، و بلدی همراه ما فرستاد. بلدراه را

۱- در اصل: وخیال دارد که او پاك شده است.

۲- در اصل و ظاهرأ صحیح آن چنانکه در تاریخ نو آمده غوریان است بغین.

گم کرده، دو - سه ساعت از شب گذشته ما را رساند به قوریان. و میرزا بزرگ خان کاغذی به بنده نوشته که جعفرقلی خان میرپنج و سام خان نوشته بودند. گفت آدمی که از سرخس آمده بود آورد این کاغذها را. و ورود به قوریان در قلعه قوریان منزل حاکم آنجا منزل نمودیم. حاکم قوریان محمد جبارخان، پسر امیرخان همشیره زاده ظهیرالدوله بود، و بسیاری ادراک آدمی بود. اول ملاقات و ابتدای صحبت گفت سرکار حسام السلطنه، کریم دادخان هزاره را خلعت داده است، و حال آنکه کریم دادخان از پیش ما گریخته و دشمن است با ما. خوب مگر وقتی که شاه مرحوم، تشریف فرمای بدور هرات شدند با صدهزار قشون و یکصد عراده توپ، کریم دادخان هزاره پیش ما بود، از برای ما فرق ندارد، لکن با آن همه خدمت ظهیرالدوله دشمن ما را مهربانی نمایند. بنده گفتم شما راست میگوئی اگر که حقیقت باشما بی لطف باشند. و لکن اگر این فقره حقیقت باشد بجهت مصلحتی بوده است که شماها نمی فهمید. و دیگر آنکه میگوئی شاه مرحوم با صدهزار جمعیت و یکصد عراده توپ بدور هرات آمد و کاری پیش نرفت و دو علت داشت: یکی آنکه صاحب منصب و نوکر خیانت نمودند. و دیگر آنکه مثل ظهیرالدوله حیات داشت. حال لله الحمد هیچ یک نیست. نه صاحب منصب و نوکر خیانت کار دولت علیه دارند، و نه شما ظهیرالدوله را دارید. بعد را حکایت شاهزاده را گفت که شکست خوردند و برگشتند به مشهد از هزاره و قوریان رفتند و چپو بسیار آوردند از سرخس. و حال ترکمان چند نفری آمده اند از سرخس بشهر، و عرض نموده اند که عراقی آمدند و ما را چپو کردند. شما چرا ما را چپو کردید. بعد مادر صید محمد خان گفته

است که اسباب شمارا میگویم بدهند، بعد از صحبت شام خورده شد. بعد از شام برخاست و رفت.

یوم سه شنبه چهاردهم را در قوریان معطل میرزا بزرگ خان شدیم، وعده نموده بود تا شام نیامد. و بعدرا آدمی فرستادم بهمراه آدم محمد جبارخان عقب میرزا بزرگ خان. در جواب نوشته بود که کار من ناتمام است بروید بدو فرسنگی منهم می آیم دو فرسنگی. و دو ساعت از روز گذشته محمد جبارخان باز آمد پیش بنده قدری صحبت کرد. آدمی از هرات آمده بود از کوشک بشهر و از شهر آمده بود به قوریان، و دوسه کاغذ از میرزا نجف خان و مستوفی و از سرتیپ ها آورده بود، که رفته بودند بر سر هزاره. و از احوالات آنچه معلوم من شد. که بزبان افغانی حرف میزدند. بسیار مغشوش است کار هزاره. و آنها، محمد جبارخان [و] عبدالواحد خان میگفتند که بجهت اغتشاش هزاره، مادر صید محمد خان خیالش این است که هر وقت که کار بر ایشان تنگ شود و ولایت از دست ایشان بیرون رود، بفرستد عقب دامادش پسر دوست محمد خان. شب چهارشنبه پانزدهم از شهر برادر محمد جبارخان آمد با تر کمانهائی که از سرخس پی سال و اسباب خود آمده بودند. صبح یوم چهارشنبه پانزدهم شهرشوال آمدیم بدو فرسنگی قوریان حوض شهر آباد. سه ساعت بغروب میرزا بزرگ خان آمد. یک ساعت بغروب مانده از حوض سوار شده روانه بسر چاه دزدان شدیم با پنجاه [و] دو سوار، و قافله همراه بود بقدر سیصد نفر. و لکن میرزا بزرگ خان همراه ما نبود بعد از عقب آمد و در یک فرسنگی منزل که سرچاه باشد صدای شیبه اسب آمد. اهل قافله بسیار مشوش شدند و تفنگ های خود را سردست

گرفتند و فتیله های تفنگ را روشن کردند. آدمی را فرستادیم معین کنند، بعد معلوم شد میرزا بزرگ خان با آدمهای 'خودش و اسبهای پیشکشی از بی راهه آمده بود. بعد را روانه شدیم. شش ساعت از شب گذشته بر سرچاه رسیدیم، پیاده شدیم، و در میان کوه با قافله بسربردیم. و از قوریان تا به حوض شش فرسنگ است.

صبح یوم پنجشنبه را از چاه آب کشیدند. مالها را آب دادند بار نموده روانه دهنه کرات شدیم. و چهار ساعت از شب گذشته وارد دهنه کرات شدیم. از سرچاه تا دهنه کرات ده فرسنگ است و آبادی ندارد محل ترکمان است. آمدیم یک فرسنگ بالای دهنه، چشمه آبی بود پیاده شدیم. قافله جمیعاً بتدریج آمدند تا الی صبح. و یوم جمعه هفدهم از آنجا سوار شده روانه بروی شدیم که پای تخت خاف است. از آنجا تا به خاف چهار فرسنگ است. نزدیک به خاف، قراول خاف جمعیت سواره دید و خیال ترکمان کردند. سید محسن خان خافی پیاده و سواره بیرون فرستاد. و آدمی پیش، ما فرستاده بودیم و کاغذی نوشته بودیم. آدم و کاغذ که میرسد خاطر جمع میشوند که ترکمان نیست و ما هستیم. همان سواره و پیاده آمدند باستقبال بنده درگاه. و ما را وارد به قلعه خاف کردند. الحق بسیار جای خوبی است. و سید محسن خان هر قافله که می آید از آن راه همه را میهمانی می کند. و ما را برد در قلعه و منزل از برای بنده درست نموده بود. و منزل جدا برای میرزا بزرگ خان درست نموده، هر منزل دو فراش [و] یک پیشخدمت [داشت]. تعارف بسیاری نمود و زیاد اظهار محبت کرد. بعد را حکایت آمدن ترکمان را تعریف نموده، که سه روز قبل چهار هزار سوار ترکمان

از سرخس حرکت نموده بصفحات جام، باخزر آمده، ولیکن آدمی آمد که ترکمان آمد به جام. قلعه قلندر آباد و فریمان را چاپید و محصولش را تمام آتش زده و دو قلعه قرائی از بلوک زاوه چاپیدند. ولیکن هفتصد ترکمان از آن چهار هزار ترکمان سوار شده آمدند بالای خاف. قراول خبر نموده، هرچند دیر خبر نمود اما باز خوب بود. قدری آدم و گاو و گوسفند از دور قلعه بردند، سید محسن خان می گفت تا بحال ترکمان جرأت نمی کرد دور خاف بیاید. حال فهمیده اند سواره و پیاده مانیت، در مشهد واردوی شاهزاده هستند. و همین سوار آن شب که ما سر چاه بودیم آمده بود و از سمت دیگر گذشته بود و ندانستند قافله آنجا هست و بعد را در خصوص آمدن بنده در گاه حرف شد. سید محسن خان گفت شما فردا هم اینجا بمانید اگر سواری از ترکمان جائی باشند بروز خواهد کرد.

صبح یوم شنبه هیجدهم درخاف که روی باشد ماندیم و حمام رفتیم و میر محسن خان آمد منزل بنده. کاغذی پسر میر محسن خان از مشهد^۱ نوشته بود که سوار زیادی بولایت آمده است با خبر باشید. قلعه های مخروبه را بشکنید^۲ و رعیت را در قلعه های محکم بنشانید این سوار برای خرابی رعیت و آتش زدن محصول آمده است. در بلوک زاوه قلعه سهل آباد [را] یک روز تا شام ترکمان محاصره کرده، علی خان میرشکار دعوا نمود، بسیاری از ترکمان را کشت آخر سرب [و] باروت ایشان تمام شده قلعه را گرفتند. علی خان را کشتند. تمام اهل قلعه را بردند. و تشویش ما را زیاد نمودند. قرارداد که یکصد پیاده همراه ما و قافله نماید. بعد را برخاسته رفتند.

صبح یوم یکشنبه نوزدهم شوال را ساعتی از ظهر گذشته از خاف

۱- در اصل: کاغذی از مشهد. ۲- در اصل: بشکنند.

باهزار خوف روانه شدیم با یکصد پیاده وقافله وارد نصرآباد گردیدیم . ازروی خاف تا نصرآباد هفت فرسنگ است . نصرآباد از محال خاف است متعلق به میرمحسن خان است . آدمی پیش روانه نموده بود تدارك برای ما دیده بودند، قافله از سمت مشهد آمده بود بسیار مشوش [و] پریشان، قدری اطمینان به آنها دادیم و روانه به روی شدیم .

و یوم دوشنبه بیستم را از نصرآباد روانه به نشخار شدیم و چهار ساعت بغروب مانده وارد نشخار شدیم . و از نصرآباد تا نشخار شش فرسنگ می گویند، چهار فرسنگ است . و نشخار از محال قرائست و در بین راه بهر دمی که میرسیدیم اهل ده فرار نموده میرفتند در قلعه، قلعه را می بستند . بعد که میدیدند مارا، می آمدند بیرون و می گفتند شاهزاده خوب ولایت را امن کرد، قبل باین اگر سوار ترکمان می آمد سی - چهل سوار می آمدند حال چهار هزار پنج هزار می آیند .

و فردا یوم سه شنبه بیست و یکم راضهری از نشخار روانه به سنگون شدیم . از نشخار تا سنگون چهار فرسنگ است . سنگون قلعه بسیار محکمی داشت، منزل حاجی مهدیقلی خان قرائی بود . بتحریک یعقوب علی خان، حسام السلطنه خراب نموده است خندقش را پر کرده .

از سنگون، یوم چهارشنبه بیست [و] دوم ظهري روانه تربت شدیم، نیم فرسنگ به تربت حیدریه مانده، سلیمان خان، نایب خود را با پسر خود استقبال فرستاده بود . باتفاق ایشان وارد شهر شدیم . در منزل خودش مارا منزل داده، و بسیار اظهار دل تنگی از بی التفاتی شاهزاده نمود که همیشه احکام بجهت آنکه مرا ضایع سازند میدهند . از آنجمله ترکمان آمده بلوک زاوه را چپو

نمود، بنده قوه نداشتیم که عقب ترکمان رفته کاری نمایم، نوکر را تمام از سواره و پیاده خواسته بردند. کسی پیش من نمانده است. و حال آنکه تربت همیشه دوفوج سرباز ساخلو داشت و پانصد سوار. حال من به یکصد و پنجاه سرباز شقاقی راضی شده‌ام، نگذاشتند در پیش من، و یکصد سوار دارم آنهم بیست و پنج قراول خانه دارم تقسیم آنها نموده‌ام. دویست نفر سرباز جدید گرفته‌ام از قرار حکم آنها هم تفنگ ندارند. یکصد نفر آنها را هم فرستاده‌ام ساخلو دهنه بلوچ، یکصد دیگر در اینجا هستند. تا بحال نه جیره و نه مواجب گذاردند بآنها بدویم، و جیره از خود تا بحال بایشان داده‌ام. دو عراده توپ در اینجا هست آن دو عراده هم اسب ندارد، می‌ترسم از آنکه مرا در دولت علیه مقصر سازند. باین احوال سرحداری چگونه نمایم. محصلی فرستادند که سیصد خروار جنس راه انداز از برای قشونی که در جام هستند. گفتم جنس حاضر رعیت بیچاره کجا جرأت می‌نماید که سیصد خروار جنس را برداشته بی‌سوار و سرباز به جام برساند. محصل از من نمی‌شنود و میگوید شاهزاده فرموده ریشش را بگیر بر سرش بزن تا بدهد. و همه روزها محصل نقد و جنس دارم، چگونه با رعیت راه بروم و شاکی نشود. حال پنج‌ماه از سال گذشته است. هشتصد تومان از مالیات بیش باقی نمانده است. اینهمه را میکند که چرا محولات را از پسران یعقوب علی خان گرفتم، و دست ایشان را از ولایت کوتاه نمودم، و گفته بودند بروید به [سر] پسرهای یعقوب علی خان در محولات و پسر او را که خانلرخان باشد بکشید. حال خیال دارم خانلرخان پسر خود را روانه خدمت اتابک اعظم نمایم، و مطالب خود را معروض دارم که قراری و

حکمی درباره این جان نثار نمایند که از عهده سرحداری این ولا برآیم بعد را برخاست رفت.

ویوم پنجشنبه بیست و سیم را در تربت حیدریه اطراق کردیم و نشسته بودیم، دیدیم پسرهای یعقوب علی خان، شیرخان و محمد حسین خان با محصلی از شاهزاده نورالله بیگ تفنگدار آمدند. و رقمی از شاهزاده و تعلیقه [ای] از میرزاموسی درآوردند، که املاک محقق و مختصی یعقوب علی خان را بدهید بدست پسرانش که در دست ایشان باشد. و اموال ایشان از قبیل مس و فرش [که] برده شده است رد نمائید. سلیمان خان گفت فرمایش را اطاعت میکنم، لکن آنچه قبالة املاک در بیاورند میدهم، والا املاک خالصه پادشاه را که دست ایشان بوده است نخواهم داد، و قرض پسران یعقوب علی خان، دو قلعه از محولات بودیکی فیض آباد و دیگری عبدالله آباد. سلیمان خان میگفت همین دو قلعه را در محولات دارم و منحصر است هرگز نخواهم داد، مگر شاهزاده بزور بگیرد بدهد. و من هم نخواهم ماند، سوار شده میروم خدمت امنای دولت، عرض می نمایم تفصیل احوال خود را. و پسران یعقوب علی خان گفتند غیر از این دو قلعه جای دیگر را نمیخواهیم. گفت نمیدهم بروید خدمت شاهزاده عرض کنید ملک خالصه پادشاه را و مثل این دو قلعه را بدست شما خیانت کار دولت علیه و مفسد نمیدهم. پدر شما مفسد بود لکن پیر مرد بود، کاری از او ساخته نمی شد، شما در جوانی بخیال فساد افتاده اید. و بس آدم شاهزاده گفت که املاک هر چه داشته باشد بتصرف ایشان میدهم، بشرط آنکه در این ولایت نمائند فساد نکنند، بروند خدمت شاهزاده خدمت کنند. و در خصوص

اسباب ایشان برسید ببینید اگر یک ظرف^۱ مس یا^۲ یک نمده اسب از ایشان کسی برده است من پانصد تومان جریمه میدهم. جواب ندادند و حرف حساب ظاهراً نداشتند. در مجلس معجب شدند. شخص تاجر یزدی آمد که از مشهد میرفتم به ترشیز. بقدر پنجاه تومان نقد و جنس همراه داشتم. در راه کوه سرخ چند نفر سرباز شقاقی مرا سخت کرده، از اسب پیاده نمودند. و در خارج راه دستهای مرا بستند، اسب و اسباب مرا برداشته بردند. بعد از ساعتی خود را بهزار مصیبت خلاص کرده، دست خود را باز کردم، روانه ترشیز شدم. و اهل ترشیز گفتند سربازها چندی است درین جا بودند تحصیل داشتند، دیشب را از اینجا رفتند. و می گفت میروم خدمت شاهزاده عرض نمایم.

یوم جمعه بیست و چهارم را در منزل سلیمان خان نهار خوردیم. جعفرقلی میرزا پسر حاجی محمد ولی میرزا هم آنجا بود. میرزا بزرگ خان گفت من دوروزی را کار دارم می مانم در اینجا. و بنده ضعیفه اسیر ترشیز را که از هرات آورده بودم بدمت سلیمان خان سپردم و روانه بولایت خودش نمود او را، و روانه به کامه شدیم و دو ساعت بغروب مانده وارد به کامه شدیم. از تربت تا کامه چهار فرسنگ است. راه را گم کردیم. چهار ساعت از شب گذشته وارد کامه شدیم، و آن شب را هم در کامه میهمان سلیمان خان بودیم چرا که کامه هم متعلق به اوست.

و یوم شنبه بیست و پنجم را روانه عبدالله آباد شدیم و در بین راه آبادی و قراول خانه بود و قراول نشسته بود. قراولان ما را خیال ترکمان

نموده بودند. اهل آبادی را خبر ساختند و داد و فریاد بلند نمودند. بعد معلوم شد که ما هستیم، آرام شدند و بعد را روانه شدیم. کدخدای عبدالله آباد شنیده بود آمدن ما را باستقبال آمد. و آن روز را بودیم و شب را روانه شدیم بجهت [آنکه] مسافت راه ده فرسنگ بود تا منزل دررود. و یوم یکشنبه بیست و ششم را وارد دررود^۱ شدیم و آنجا کثرت زوار بسیاری بود بحدی که راه و جا نبود و آن شب را در آنجا بسر بردیم. و یوم دوشنبه بیست و هفتم را روانه^۲ طرّبه شدیم و از دررود تا طرّبه شش فرسنگ بود و شب را در طرّبه بسر بردیم.

و یوم سه شنبه بیست [و] هشتم را وارد به مشهد مقدس شدیم و سواره رفته منزل محمدناصرخان او را دیدن کرده، و حسام السلطنه در شهر نبود، با اردو در کال یاقوتی بودند، دو فرسنگی شهر است. و سردار محمدناصرخان احوالات هرات را جویاشد. احوالات آنچه باید گفته شود گفتم، بعد از منزلی مشخص نمودند رفتیم بمنزل. و آقا باباییک فراش خلوت آمد دیدن بنده، و پول بجهت خرج راه نداشتم. یکصد تومان از آقا باباییک قرض نموده که در طهران خدمت آقائی آقا محمدحسن از بابت پول دیوان بدهم. و بعد از حمام رفته بزیارت امام همام علیه السلام حضرت رضا علیه التحیه و الثنا مشرف شدم، و دعا بدوام عمر و دولت پادشاه جمجاه روحی فدا نمودم.

و روز چهارشنبه بیست و نهم را رفتم بکال یاقوتی خدمت حسام-السلطنه. عباسقلی خان میرپنج خدمت شاهزاده بود. قدری احوالات هرات را جویاشد. و آنچه باید گفته شود عرض شد. بعد از آمدن منزل عباسقلی خان میرپنج، و او هم آمد منزل خود، بسیار التفات و محبت کرد و یاور توپخانه

۱- در اصل چنین است؛ امروزه درود می گویند. ۲- در اصل: طرّبه به.

مبار که باجمعی در منزل عباسقلی خان بودند. حکایت رفتن عقب ترکمان را می نمودند و گفت بقدر هشتاد سروصد نفر اسیر گرفته شد، و بعدرا سام خان ایلخانی آمد و بعدرا رعیت بسیاری آمدند باجمعی سادات و سلا، و شخصی دماغ او بریده بود. جویاشدم کیستند. گفتند رعیت صفی آباد هستند، از دست الله یار خان حاکم داد دارند، ظلم و بی حسابی بسیار نموده است، دماغ این بیچاره را بریده است، و لطفعلی آقا برادر الله یار خان هم داخل آنها بود. او هم آه و ناله داشت چرا که برادر خود را نصیحت کرده بود که چرا ظلم [و] تعدی میکنی بر رعیت. برادر خود را که لطفعلی آقا باشد الله یار خان حاکم گرفته بود و حبس نموده بود. و عباسقلی خان گفت خدمت حسام - السلطنه عرض میکنم و او را میخوانند بداد شما میبرند، خاطر جمع نمود آنها را و بنده درگاه برخاسته روانه شهر شدیم.

یوم پنجشنبه سلخ را زیارت نموده آمدیم منزل خود، میرزا ابراهیم خان سرهنگ فوج قزوین آمد دیدن بنده درگاه و قدری صحبت نموده تعریف رفتن سرخس را نمود. و بعدرا عباسقلی خان قزوینی داروغه آمد. و آقا سید حسین روضه خوان آمد ساعتی نشستند و رفتند. و صبح یوم جمعه غره شهر ذیقعه زیارت مشرف شدم آمدیم منزل. حاجی مهدقلی خان پسر حاجی طاهر قلی خان آمد دیدن بنده، ساعتی نشست و رفت.

و یوم شنبه دویم شهر ذیقعه بعد از زیارت حضرت رفتیم باز دید میرزا ابراهیم خان سرهنگ. و یوسف خان تیموری آمد منزل ایشان، مذکور داشت که دونفر از آدمهای او از تیموریها رفتند تا نزدیکی تجن، دواسب و سه سر از ترکمان آوردند، بردند خدمت حسام السلطنه، می گفت

گذشته از انعام و التفات، گفت مردیکه^۱ شما تیموری هستید چرا در میان ایل خود نمیروید. بعدرا برخاسته و رفت. بنده درگاه هم برخاسته آمدم منزل خود، بعد را آدمی از میرزا بزرگ خان آمد، گفت میرزا بزرگ خان می گوید بنده آمدم به بابا قدرت تابه شهر یک فرسنگ است. نوشتم باو که بیابشهر باتفاق برویم خدمت شاهزاده حسام السلطنه. و بعدرا دوساعت بغروب مانده میرزا بزرگ خان آمد، قدری عذر خواهی نمود که من بشما وعده دادم دو روز بعد از شما می آیم کارداشتم باین جهت تعویق افتاد، و بعد را برخاسته رفت.

یوم یکشنبه سیم شهر ذیقعده بعد از زیارت حضرت رفتم بازدید عباسقلی خان داروغه، ساعتی را نشسته دیدم طفلی بسن ده دوازده ساله آمد و گفت پانزده هزار دینار پول در میان صحن حضرت پیدا کردم، جار بزنید صاحبش پیدا شود رد کنید. قدری او را نوازش نمودیم و برخاسته. عباسقلی خان رفت در سر چهارسوق و جار زدند که صاحب تنخواه پیدا شود. بنده درگاه آمدم به منزل و از آنجا رفتم دیدن سام خان ایلخانی و برگشته آمدم منزل. آقا بابا بیک فراشخلوت آمد و صورت حساب خود را و معامله گمرک را از قرار نوشته علیحده که بنظر مبارک میرسد و دادم خدمت آقائی آقامحمد حسن و رفت.

ویوم دوشنبه چهارم را بعد از زیارت باتفاق میرزا بزرگ خان روانه خدمت حسام السلطنه رسیده^۲ قدری احوالات هرات را جويا شد. عرایض هرات را میرزا بزرگ خان داد خدمت حسام السلطنه و عرض زبانی هم

۲- در اصل چنین است و به سیاق

۱- در اصل چنین است. تکلم امروزه باید گفت روانه شده.

عرض نمود دارم . حسام السلطنه فرمود حال بروید منزل بعد شما را میخواهم . خدمت حسام السلطنه یک شخص ملا بود و سیف الدوله میرزا پسر ظل السلطان . و بعدرا آمدم منزل، میرزا موسی وزیر حسام السلطنه یک مجموعه نهار و یک مجموعه هندوانه از برای بنده درگاه و میرزا بزرگ خان فرستاده بود . وعصر را رفتیم خدمت حسام السلطنه و عرض زبانی خود را میرزا بزرگ خان نموده، بعدرا فرمایش نمود بمیرزا بزرگ خان که تو باید فردا را هم بمانی تا مطالب تورا جواب بدهم . بنده عرض کردم مرا مرخص بفرمائید بروم شهر . مرخص نموده روانه بشهر شدم و شب را منزل حاجی محمد مهدی پسر حاجی طاهر قلیخان موعود بودم ؛ رفتم بآنجا و دوست علیخان باجمعی از سادات و اهل ولایت خراسان در آنجا بودند . بعد را آمدم منزل و در مشهد مقدس قیمت جنس : نان سیصد دینار تبریزی و جو خرواری هفده هزار، و کاه خروار پنج هزار و گوشت تبریزی یک هزار [و] صد دینار است .

و یوم سه شنبه پنجم را از منزل آمدم منزل محمد ابراهیم خان برادر جارچی باشی محمد قاسم خان و شب را در آنجا بودم . یوم چهارشنبه ششم را تا بظهر معطل میرزا بزرگ خان شدم نیامد، سوار شده روانه به جاقرق^۱ شدم و از جاقرق بشهر چهار فرسنگ است و شب در آن منزل بوده و قیمت جنس : کاه تبریزی پنجاه دینار، جو صد و شصت [و] هفت دینار، و نان سیصد دینار .

و یوم پنجشنبه هفتم شهر ذیقعد از جاقرق برداشته آمدم به دررود و شش فرسنگ است . وقایع قابل نبود همه اهل رعیت شاگرد دعاگوی

دوام عمر و دولت جاوید آیت بودند، و قیمت جنس از قرار : کاه تبریزی شصت و هفت دینار، وجو تبریزی دویست دینار، ونان هم سیصد دینار . و یوم جمعه هشتم شهر [ذیقعه را] از دررود روانه نیشابور شدیم . که یوم شنبه نهم ذیقعه باشد اطراق نموده بجهت نیامدن میرزا بزرگ خان و یکروز را که او هم برسد . و از دررود تا نیشابور پنج فرسنگ بود و روز را رفتیم دیدن الله قلی خان و سربازی از فوج خلج در شهر و دروازه ها ساخلو بودند . والله قلی خان چند روز قبل را رفته بود در میان ایل عمارلو و دهات و بلوکات سرکشی کرده بود و مراجعت نموده داخل شهر نشده بود . در بیرون دروازه نیشابور در باغ امام ویردی خان منزل نموده بود و خیال رفتن به بلوک و ایلات داشت مجدداً . و قیمت جنس از قرار : کاه پنجاه دینار، جو تبریزی صد و بیست و پنج دینار، نان سیصد دینار .

و یوم یکشنبه دهم را از نیشابور روانه گرماب شدیم تا گرماب شش فرسنگ بود و شب را در آنجا بوده . وقایع قابل عرض نبود قیمت جنس : نان سیصد دینار و کاه سی و سه دینار، جو هم شصت و هفت دینار . و دوشنبه یازدهم را از گرماب روانه به زعفرانی شدیم و منزل هفت فرسنگ بود و قیمت جنس : نان سیصد دینار، جو دویست دینار و کاه شصت [و] هفت دینار .

یوم سه شنبه دوازدهم را روانه سبزوار شدیم و از زعفرانی تا سبزه وار شش فرسنگ بود . و مصطفی قلی خان حاکم سبزوار، آقا محمد حسین برادرش باینده درگاه و دوست علی خان را استقبال نموده وارد شدیم، و دوست علی خان در بیرون شهر بباغی منزل نموده و بنده در شهر منزل نمودم . و در منزل مصطفی قلی خان آمدم دیدن او . شخص زوار مازندرانی آمد عرض نمود

بحاکم که در بیرون شهر دیک مرا شام پخته بودند، دیک را با شام پخته دزدیدند. مصطفی قلیخان فرستاد داروغه را آوردند و گفت برو در بیرون شهر و دیک این شخص را پیدا نموده بده. داروغه رفت و میگفت تفحص بسیار کرده ام پیدا نشد، و داروغه چهار هزار دینار پول دیک را بآن شخص داده روانه نمود او را قبض گرفت آورد. و مذکور ساختند که چند روز قبل را هم چهار تومان پول از جیب شخص شیرازی درآورده در بیرون شهر با مهر ثبت درآورده بودند آمده بمصطفی قلیخان عرض کرده بود مصطفی قلیخان چهار تومان از خود داده بود و قبض گرفته. بعد از رفتن زوار شیرازی دزد را پیدا کرده چهار تومان را و مهر ثبت را گرفتند و چهار تومان خود را که بشخص شیرازی داده بود برداشته، و مهر ثبت را بمیرزا ابوالقاسم تذکره نویس سپرده که در حین مراجعت زوار شیرازی برساند باو. و یک جلد کلام الله از شخص زواری گم شده او را هم تفحص نموده سربازی یافته بود، گرفته بصاحبش رد نمود. و مصطفی قلی خان بسیار آه ناله و شکایت از نواب حسام السلطنه می نمود که یک عراده توپ در اینجا بود فرستاد بردند بدار الخلافه و قورخانه توپ را هم برد به مشهد. و از دار الخلافه حکم آمده بود که یکصد سوار از ولایت گرفته شود و میرزا علی رضا که آمد گفت علی الحساب پنجاه نفر سوار بگیرید و پنجاه دیگر را بمرور جمع نمایند و حال پنجاه نفر سوار گرفته ام. سرکار حسام السلطنه حکمی فرستادند که هشتاد سوار بزودی روانه دارید. آنچه هم عرض کردم که پنجاه سوار حال گرفته ام چگونه هشتاد سوار روانه سازم نمی پذیرند. و از قرار مذکور می گفت از وقتی که میرزا علی رضا آمده است، اخلال در امر بنده می کند چرا که چند قریه دارد در سبزوار و تمنا دارد که مالیات دیوان را ندهد و جمع

دهات خود را سر شکن رعیت بیچاره نماید ، حال بنده مانع هستم اخلاص
در امر بنده می نماید .

و یوم چهارشنبه سیزدهم را توقف در سبزوار نمودیم و در حمام
رفتیم ، چنان زلزله غریبی شد که سراپای برهنه از حمام بیرون دویدیم ،
بعد را آمدیم بمنزل . مصطفی قلی خان آدم فرستاد که بیائید برویم دیدن
آقا سید حسین روضه خوان که از مشهد باتفاق بنده درگاه آمده بود . برخاسته
رفتیم منزل مصطفی قلی خان و همراه رفتیم منزل آقا سید حسین ساعتی
نشسته آمدیم . در بین راه شخصی به مصطفی قلی خان عرض کرده که مرا
هرشب به کشیک محله می برند ، اهل محله ، همه صاحب دولتها معاف
میباشند و ما فقرا را هرشب کشیک می برند . مصطفی قلی خان فرستاد
که خدای محله را آوردند تنبیه نموده قدغن نمود که موافق قاعده و عدالت
کشیک محله را بدهند . بعد را برخاسته رفتیم بمنزل . و آن روز دو-سه
نفر غلام از نواب حسام السلطنه آمدند به سبزوار ، که محمد حسین خان
برادر مصطفی قلی خان که نایب است از جانب مصطفی قلی خان بکوه مش
من بلوکات سبزوار ، که^۲ او را نواب حسام السلطنه خواسته است ، و
حضرات رعایای کوه مش رفته بودند عرض نموده بودند که تعدی و بی حسابی
شده ، و از قرار مذکور بتحریک میرزا علیرضا شده بود . اهالی و رعایا و
سادات جمع شدند بقدر دویست نفر و حرفشان این بود که از محمد حسین
خان نایب کوه مش بی حسابی ب ماها نشده . و عالی جناب آقا سید حسین
روضه خوان و دوست علی خان و بنده درگاه حاضر بودیم . حضرات سادات و
اشراف ولایت و رعایا استشهاد تمام نمودند و همه مهر کرده از برای

۱- در اصل: غدغن . ۲- این کلمه ظاهراً زیاد است .

سرکار حسام السلطنه فرستادند، که همگی راضی و شاکر می‌باشیم، و از راه عناد تحریک کرده بودند. قیمت جنس در سبزوار: نان تبریزی دویست دینار، و کاه می‌وسه دینار، و جو تبریزی صد و پنجاه دینار.

یوم پنجشنبه چهاردهم را هم توقف نمودیم در سبزوار که میرزا بزرگ خان برسد. نیامد این روز را.

و یوم جمعه پانزدهم ذیقعه صبح باتفاق مصطفی قلیخان و آقا محمد حسین برادر مصطفی قلی خان بیرون آمده، دوستعلی خان هم همراه آمده روانه ریود شدیم. و مصطفی قلی خان تا دوفر سنگ مشایعت نموده برگشتند. و دوستعلی خان و بنده در گاه و سواره سبزواری و حضرات زوار وارد ریود شدیم. و از سبزوار تا ریود چهار فرسنگ بود و قیمت جنس: نان دویست دینار و جو صد و پنجاه دینار و کاه سی و سه دینار.

و یوم شنبه شانزدهم از ریود روانه به سودخر^۱ شدیم، و از سودخر تا ریود چهار فرسنگ است. و قایع قابل عرض نبود و قیمت جنس: کاه تبریزی می‌وسه دینار، و جو هم صد و پنجاه دینار، و نان دویست دینار.

و یوم یکشنبه هفدهم روانه مزینان شدیم. و از سودخر تا مزینان چهار فرسنگ است. و در مزینان یوم دوشنبه هیجدهم را توقف نمودیم بجهت رسیدن تمام زوار و سوار جوین و پنجاه پیاده مزینانی که سرکار حسام السلطنه حکمی داده بود که همراه بنده در گاه و دوستعلی خان و زوار بیایند. چرا که این چند منزل محل خوف بود و جنس هم از اینقرار: جو تبریزی دویست دینار، و کاه پنجاه دینار، و نان هم دویست [و] هفتاد [و] پنج دینار.

۱- در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم به شکل‌های «صد خرو» و «سد خرو»

ضبط شده است ولی در محل بهمان صورت مذکور در متن (Sudxar) تلفظ می‌شود.

و یوم سه شنبه نوزدهم را از مزینان حرکت نموده باتفاق دوستعلی خان و زوار جمیعاً و یک عراده توپ و چهل نفر سوار سبزوار و پنجاه نفر سوار جوین و پنجاه پیاده مزینانی بقاعده و نظم آمده وارد عباس آباد شدیم . واسبهای توپخانه مبارک که در مزینان است ، باوجود آنهمه آب [و] علف خیلی مفلوک و بی حال بودند . و از مزینان تا عباس آباد هفت فرسنگ است . لله الحمد از اقبال شاهنشاه جمجاه روحی فداه بسلامتی از آن منزل پر خوف وارد به عباس آباد شدیم و شب را بسربردیم . و قیمت جنس : جو دویست [و] پنجاه دینار ، کاه صد و سی [و] سه دینار ، نان چهارصد دینار .

و یوم چهارشنبه بیستم را از عباس آباد روانه میان دشت شدیم ، و از عباس آباد تا میان دشت شش فرسنگ است . درین راه در الهاک «دهی است» به زواری که از دارالخلافه می آید رسیدیم . و توپ و پیاده شاهرودی ابواب جمع مطلب بیک تفنگدار همراه ایشان بود . در الهاک سواره جوین و مزینانی و توپ که همراه ما بود به همراه زوار عاجز مشهد برگشتند و رفتند . و پیاده شاهرودی ابواب جمع مطلب بیک همراه ما آمده و در الهاک توپچی و توپ یک عراده بود و از الهاک گذشته وارد میان دشت شدیم . و میان دشت آبادی جزئی دارد ، و یک عراده توپ و توپچی هم در آنجا هستند . و آن شب را در میان دشت بسربرده و قیمت جنس در میان دشت : نان تبریزی چهارصد دینار و کاه دو یست دینار و جو سیصد و سی [و] سه دینار . یوم پنجشنبه بیست [و] یکم را از میان دشت روانه میامی شدیم و توپ در زیدرماند و پیاده همراه ما آمدند . و در زیدر قلعه ساختند و آبادی

دارد، زراعت می شود. و از میان دشت تا میامی شش فرسنگ است. و قیمت جنس: کاه تبریزی دویست دینار، جو دویست [و] پنجاه دینار، نان چهارصد دینار.

و روز جمعه بیست [و] دویم را از میامی آمدیم به شاهرود پایاده شاهرودی و زوار وارد شاهرود شدیم. و از میامی تا شاهرود ده فرسنگ است. و میرزا بزرگ خان هم از عقب آمده به شاهرود و بما رسید.

و یوم شنبه بیست [و] سیم را توقف نموده و بهمراهی آقا سید حسین روضه خوان رفتیم منزل رضاقلیخان نایب الحکومه شاهرود که از جانب حسینعلی خان حاکم بسطام در آنجا نایب است. چند نفر از زوار فیروز کوهی در چهل روز قبل از این، خورجین از ایشان برده بودند، و بقدر سی تومان امباب در آنجا بوده، رفته بودند زیارت و قرار شده بود که برگشتن از زیارت حضرت رضا علیه التحیه والثناء، امباب شخص زوار فیروز کوهی را پیدا کرده بدهند. برگشته بودند و مطالبه اسباب خود را میکردند و حکمی هم از حاکم بسطام حسینعلی خان گرفته بودند که اسباب را نایب شاهرود پیدا کرده بدهد. بعد را قرار دادند که یک ماه مهلت بدهد اگر اسباب پیدا شد فبها المراد والا پول اسباب ایشان را برضایت ایشان اهل شاهرود بدهند. و روز حرکت از شاهرود قورخانه ازدار الخلافه می آمد روانه مشهد مقدس بود. مطلب بیک تفنگ دار که حال سر کرده پیاده است، پیاده خود را برداشته با قورخانه روانه شد که از آن سه منزل مخوف بگذراند. و قیمت جنس: کاه تبریزی صد دینار و نان تبریزی سیصد دینار و جو دویست [و] بیست [و] پنج دینار.

ویوم یکشنبه بیست [و] چهارم را روانه مهمان دوست شدیم ،
 واز شاهرود تا مهمان دوست هفت فرسنگ است . و مهمان دوست قدری
 خراب شده ورعایا اظهار پریشانی و کم آبی می نمودند . حاجی محمدصادق
 خان هم در آنجا بود و قیمت جنس : نان سیصد دینار و جو دویست [و]
 پنجاه دینار و کاه هفتاد [و] پنج دینار .

و یوم دوشنبه بیست [و] پنجم را روانه دامغان شدیم و وارد
 دامغان شده و رحمت الله خان حاکم سمنان در دامغان بود ، مشغول راه
 انداختن فوج دامغان بود و در دامغان نماذیم . از دامغان گذشته روانه
 دولت آباد شدیم و از مهمان دوست تا دولت آباد هفت فرسنگ است . و
 الله قلی خان سرهنگ در دولت آباد بود و یک ضعیفه شیرازی از حضرات
 زوار ، سربازی دامغانی آمده از او مطالبه پنج تومان طلب می کرد . آخر الامر
 رفتند پیش الله قلی خان سرهنگ عرض نمودند ، الله قلی خان هم گفت بروند
 مرافعه . ملاجعفر نام شیرازی در میان زوار بود ، پیش او بمرافعه رفتند و
 او هم حکم قسم داد که ضعیفه قسم بخورد یا تنخواه بدهد . و قیمت جنس :
 کاه پنجاه دینار و نان دویست [و] پنجاه دینار ، جو دویست [و] پنج دینار .

ویوم سه شنبه بیست [و] ششم را از دولت آباد روانه آهوان
 شدیم . و در آهوان آبادی ندارد و چا پارخانه هم ساخته اند و کارونسرائی
 دارد از قدیم ساخته شده ، و از دولت آباد تا آهوان ده فرسنگ است . و
 قیمت جنس : کاه تبریزی صد دینار ، جو دویست [و] پنجاه دینار ، نان
 تبریزی دویست [و] پنجاه دینار .

ویوم چهارشنبه بیست [و] هفتم را از آهوان وارد سمنان شدیم

و پاشا خان سرتیپ فوج سمنان [و] دامغان در بیرون شهر منزل داشت. فوج مشغول مشق بودند و منتظر چادر و تدارک بودند که از دارالخلافه برسد و مسافت هفت فرسنگ بود. و قیمت جنس از قرار مذکور است: کاه تبریزی پنجاه دینار، جو دویست دینار، نان دویست و پنجاه دینار.

و یوم پنجشنبه بیست [و] هشتم را از سمنان روانه لاسجرد شدم. در بین راه به دهی رسیدم که سرخه می نامند آن قریه را، و در چهار فرسنگی شهر است. اهل آن آبادی آمدند و شکایت بسیاری از تعدی حاکم خود می نمودند و می گفتند سالی یک هزار [و] چهار صد [و] هشتاد تومان مالیات بدیوان میدهیم و امسال را حاکم بعد از وضع عوارضات و صادرات^۱ یک هزار [و] هشتصد تومان از ما گرفته اند. می خواهیم برویم بدار الخلافه خدمت بندگان اتابک اعظم عرض نمائیم. و تفنگ سربازی هم در راه دیدیم بار بود می بردند به خراسان. و از سمنان تا لاسجرد شش فرسنگ بود و قیمت جنس از قرار کاه: تبریزی پنجاه دینار و نان تبریزی سیصد [و] پنجاه دینار و جو تبریزی دویست دینار.

و یوم جمعه بیست [و] نهم را از لاسجرد روانه به پاده خوار^۲ شدیم و از لاسجرد تا پاده ده فرسنگ بود و قیمت جنس: کاه تبریزی پنجاه دینار و جو تبریزی دویست دینار و نان دویست [و] پنجاه دینار. و یوم شنبه غره ذیقعه را از پاده خوار روانه به قشلاق شدم و از پاده به قشلاق چهار فرسنگ است. قیمت جنس از قرار مذکور بود: نان تبریزی دویست [و] پنجاه دینار، جو تبریزی صد و شصت [و] هفت دینار، کاه تبریزی پنجاه دینار.

ویوم یکشنبه دویم شهر ذیقعه را از قشلاق روانه به ایوان کیف شدیم و از قشلاق به ایوان کیف پنج فرسنگ بود ، و درین راه چادر و پول می بردند به سمنان و دامغان از برای فوج پاشا خان . و قیمت جنس از قرار مذکور بود : نان تبریزی دویست و پنجاه دینار ، جو تبریزی شصت و هفت دینار و کاه تبریزی پنجاه دینار .

ویوم دوشنبه سیم شهر ذیقعه را از ایوان کیف روانه جوتو شدم و از ایوان کیف تا جوتو هفت فرسنگ بود . قیمت جنس از قرار مذکور بود : کاه پنجاه دینار و جودویست دینار ، نان دویست [و] پنجاه دینار . ویوم سه شنبه چهارم را روانه به شاه عبدالعظیم شده و از آنجا وارد طهران گردیدیم و بنه خود را در شهر گذاشته ، یوم چهارشنبه پنجم را در اردوی همایون اقدس شهر یاری روحی و روح العالمین فداء بخاکپای مبارک مشرف شده شرف عتبه بوسی حاصل آمد .

- ۲ -

سفرنامه مرو

نوشته

سید محمد لشکر نویس

در ۱۲۷۷ قمری

تاریخ سفر مرو مطابق سال بیچی میل سنه ۱۲۷۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه که قبل از شروع در مقصود ذکر آن لازم است و مشتمل است بر چند فقره :

فقره اول این است که البته این مطلب بر اولیای دولت قاهره واضح و آشکار است که این مردمی که این سفر همراه بودند ، از رئیس و رؤس و بزرگ و کوچک و نوکر و رعیت ، هیچکدام غرض شخصی با دولت متبوعه خود نداشتند ، و همه طالب و راغب بودند که این خدمت بزرگ از پیش برود ، که بواسطه آن هریک علی قدر مراتبهم از دولت در ازای خدمت التفات و مرحمت ببینند ، و مورد تحسین و آفرین و عنایات ملوکانه شوند . و گذشته از این معنی همه خود را در سلک عقلا می شمردند ، بلکه از کمترین میدانستند . و معلوم است عقلا هرگز با خود عداوت نمی ورزند ، و طالب ضرر مالی نیستند ، تا به ضرر جانی چه رسد . و در این سفر کسی نیست و نبود که از مال نقداً [و] جنساً از بیست هزار تومان گرفته به تفاوت مراتب اشخاص از حاکم و وزیر و سر تیب و سر کرده و سر هنگ و صاحب منصبان جزو افواج و سواره و توپخانه تا سرباز تا بین کمتر از پنجاه تومان متضرر شده باشد . و این نکته دلیل واضح است بر این معنی که هیچ کس در کار جنگ اگر بملاحظه حفظ ناموس دولت هم نباشد بملاحظه اینکه جان و مالش محفوظ بماند کوتاهی نکرده است .

فقره ثانی این است که الی الآن قشونی در این دولت ابدآیت باین تمامی و آراستگی و استعداد و شایستگی^۱ و شوکت بطرف ترکستان حرکت نکرده بود. و همین آراستگی و شوکت زیاد و استعداد تمام باعث غرور و غفلت رؤسای قشون شده بود. بمرتبۀ [ای] که قبل از حرکت از مشهد مقدس، اعتقاد اغلب رؤسای قشون از سردار و پیشکار و غیرهما این بود که هنوز مقدمۀ قشون به آق دربند که پانزده فرسخی مشهد است^۲ نرسیده ترکمانیه تکه بطور اضطرار و الجاء یا از سرو فراراً می کوچند و بطرف بلخ و بخارا و خیوق فرار میکنند، یا بتمکین برعیتی دولت ابد مدت و قبول تکلیفات دولتی هرچه باشد راضی میشوند.

وفی الواقع همانطور بود که حضرات رؤسا و سرکردگان^۲ تصور کرده بودند. بلکه اعتقاد قاطبۀ اهل خراسان و هرات و خود ترکمانان هم همین بود که این فقره شق ثالث ندارد. لکن چون خیر و شر و نفع و ضرر و فتح و ظفر مربوط بمشیت خداوندی است، و در اردوی ما که در حقیقت اردوی کفر بود و اردوی اسلام نام داشت، کلیۀ رسم خداپرستی از میان رفته بود. و اخبار و احادیث و تواریخ امم سالفه و قرون ماضیه را بکلی از خاطر محو کرده بودند و از سر «کم من فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله»^۳ غفلت ورزیده، مدار کار خود را بغرور و خودپرستی گذاشتند. بطوریکه از ابتدای حرکت بطرف سفر مرو تا مادامیکه رشته اردو از هم گسیخت،

۱- در اصل: شایستگی

۲- در اصل، همه جا: سرکردگان.

۳- چه بسا جمعیت کم که بر جمعیت بسیار به یاری خداوند پیروز شدند.

یک لفظ انشاءالله از بزرگ و کوچک و عاقل و جاهل اردو شنیده نشد . همه غرور بود و خودپرستی و کبر و غفلت . لکن طرف مقابل که طایفه ترکمانیه بودند، چون راه چاره از همه طرف مسدود دیدند ، و از صلح و رعیتی بطوریکه تفصیل آن نوشته میشود بکلی مأیوس شدند، با توکل تمام و توسل مالا کلام بفضل خداوند اعتصام جسته ، حالشان در کمال عجز و ضعف بود، بغیر از خدا بهیچ طرف امید نداشتند . بطوریکه مکرر خود این چاکراز اسرای ایشان که در اغلب روزها گرفتار قشون دولتی شده بودند [شنیدم]، که میگفت اگر خدا مرا نمیگرفت شما نمیتوانستید مرا بگیرید . همان غرور و خودپرستی و غفلت اهل اردوی مابعث تمامی و پریشانی و شکست قشون دولتی شد . و بمقاد «اذا جاء القدر عمی البصر ونعم ما قال»^۱ .

قضا ز آسمان چون فرو هشت پر همه عاقلان کور گردند و کر

از روز حرکت از شهر مشهد مقدس تا روز مراجعت اردو ، آنچه تدبیرات که عقلا و رؤسای قشون کردند همه بر خبط و خطا و بر طبق مدعای حضرات ترکمانیه و میل خاطر ایشان بود . تا آنکه در روز هفدهم ربیع المولود (۱۲۷۷) هرچه باید بشود شد . و بعد از آن جمع آوری و پریشانی قشون شکسته خارج از حوصله همه کس بود تا ورود مشهد مقدس .

فصل اول

قبل از حرکت اردو از شهر مشهد مقدس ، با اینکه بنای حرکت اردو از راه کوچه قم و جنگل سخت صعب بی آب بود، الزم و اهم کارها

۱- وقتی که قضا و قدر آمد دیده بینائی کور میشود، و چه خوش گفته است .

این بود که لااقل یکماهه قبل از حرکت ، چند فوج قشون و چند دسته سواره بجهت ساختن بندغزلقیه که از رودخانه هرات باید بریده شود و آب بطرف شوره کال و کوچۀ قم برود مأمور شوند . و آن بند را در کمال استحکام و درستی ببندند^۱ که قبل از رسیدن اردو بسر بند لامحاله مقدمه آب بشوره کال رسیده باشد که بعد از رسیدن اردوی بزرگ به سرخس ، نبودن آب مایه توقف زیاد اردو در آن صحراهایی که مدارمال غیر از نی خشک بی معنی بهم نمیرسد، نشود . و بواسطه توقف زیاد در آن صحراها ، مال سواری و بارکش اهل اردو بکلی از حالت کار نیفتند و از درجه اعتبار ساقط نشود .

لکن رؤسای اردو بواسطه همان غفلت زیاد و اعتقاد خطائی که سابقاً تفصیل داده شد، بصرافت این معنی نیفتادند و اقدام باینکار نکردند . اگرچه هفت روز قبل از حرکت اردوی بزرگ ، باصرار مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار و اغلب سرکردگان و سرتیپان : نواب جهانسوز میرزا و مرحوم محمد حسنخان رئیس ، و مقرب الخاقان حسینعلی خان سرتیب و عالیجاه تقی خان سرهنگ و رضاقلی خان قورت بیگلو و فتحعلی خان بغدادی ، با افواج و سوار خود مأمور رفتن سر بند و اقدام باینکار شدند و رفتند، اما تا رسیدن اردوی بزرگ بسر بند، بهیچوجه کاری از پیش نبردند . در آن دو-سه روز که رسیده بودند جزئی کاری کرده بودند ، و یکطرف بند را بسته بودند ، چون آب رودخانه زیاد بود بند خراب شد و طاقت نیاورد .

بعد از چهار پنج روز که اردوی بزرگ بانجا رسید دوازده روز

۱- در اصل: به بندند .

در همان سربند بجهت ساختن و پرداختن بند، کل قشون معطل شدند، و از صبح تا شام اغلب سرکردگان با افواج و نفری جمعی خود مشغول اینکار بودند. و بعد از آنکه بند بسته شد، چون بعد مسافت عبور آب به محل مقصود که شوره کال بود تخمیناً هیجده افرسخ میشد، و آن زمین بیابان هم، همه ریک و قم [بود] و عبور^۲ آب از آنجاها کمال صعوبت داشت. بطوریکه باینکه همه روزه اردو بکنار نهر آب حرکت میکرد، و مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار خود بشخصه با چند فوج مراقب بردن آب بود، و هر جا که عبور آب مشکل بود، با بیل و کلنگ نهری میکنند، و راه آب را صاف و درست میگردند، باین تفصیلات آب در بیست و چهار ساعت، شب و روز در اغلب جاهای آن صحرا زیاده از یکفرسخ و نیم الی دو فرسخ مسافت طی نمیکرد، و اردو بطور اضطرار و الحاء با آب حرکت میکرد. و آخر هم باز آب را بجائی که مقصود بود نرسانیدند، و مع ذلک زیاده از بیست و پنج روز در آن بیابانها برای نرفتن آب و بطوء^۳ حرکت او معطل شدیم. و خلاصه مطلب این است، که در روز سه شنبه غره شهر ذیقعه الحرام ۱۲۷۶، اردوی بزرگ از کال یا قوتی سه فرسخی شهر مشهد حرکت کرد، و در روز پانزدهم ذیحجه وارد جولگای^۴ مرو شدیم، که مدت حرکت اردو چهل و پنج روز طول کشیده بود. باعث آن نبستن بند غزلقیه بود.

و در این مدت بواسطه اینکه در آن صحراها، علوفه اسب و شتر

۱- ذراصل: هجده.

۲- واو زیاد بنظر میرسد.

۳- بطوء: کندی.

۴- مراد جلگه است.

بغیر ازنی خشک بهم نمیرسید ، بلکه در بعضی منازل هیچ یافت نمیشد ، و از منزل روز پیش بمنزل روز بعد نی خشک را حمل میکردند ، اسب های سواری مردم بکلی اسقاط و بی پا شده بود ، که اغلب قادر بر حرکت نبودند ، و بعد از آنکه بکوچه قم رسیدیم ، و ترکمان از اطراف بنای تاخت و تاز اردو را گذاشته بود و همه روزه از همه طرف می تاخت و می برد ، باوجود اینکه قریب شش هزار سوار خراسانی و عراقی و آذربایجانی در اردو داشتیم ، ممکن نبود که پنجاه نفر سوار از اردو بیرون برود ، و دوفرسخ ترکمان را تعاقب نماید ، و شتر و مالی که از اردو برده بودند برگردانند .

فصل دوم

در اردوی دولتی از روز حرکت از مشهد مقدس تا ورود به جولگای مرو و مادام توقف در مرو بهیچوجه نظم و قاعده [ای] نبود . اگرچه همه شب حکم نظامی بجهت تکلیف حرکت و سکون روز بعد اردو صادر می شد ، و همه سرکردگان و صاحب منصبان مهر میکردند ، لکن بهیچوجه کسی دژ خیال این معنی نبود که موافق حکم نظامی رفتار نماید ، و از طرف مقابل هم که طرف رئیس و سردار بود بهیچوجه مؤاخذه و سیاستی از کسی نمیشد . از هنگام حرکت از مشهد مقدس ، در منزل چهار گنبد که چهار فرسخی شهر است ، از جانب سردار اردو قدغن شد که روزها که اردو در منازل عرض راه اطراق میکنند و متوقف است ، چون اردوی جنگ است و باید بقراین و قیاسات از حال دشمن باخبر بود ، تفتنگ بغیر حکم صاحب منصب و محل ضرورت انداخته نشود ، که اگر علی الغفله از طرف دشمن حکایتی بشود معلوم شود . و بجهت تأکید این حکم از جمیع رؤسای قشون التزام

گرفته شد، و ابلاغ حکم نظامی بهمه آحاد و افراد اهل اردو شد. لکن اصلاً احدی بمقام اطاعت نبود، و بعد از التزام دادن و ابلاغ حکم کردن در اردو، تفنگک از وقت های سابق بیشتر انداخته میشد، و این قاعده مستمر بود تا ورود بقلعه مرو، و بهیچوجه من الوجوه از جانب سرداران و رؤسای قشون مؤاخذه و سیاست و جواب و سؤال از احدی نشد، و به همچنین شب-هائیکه روز بعد بنای حرکت اردو بود و حکم نظامی بجهت تکلیف فردای آنروز صادر میشد، بخصوص در حکم هم تصریح میشد که چون حرکت اردو در ولایت دشمن است و کمال احتیاط لازم است که مبادا از طرفی علی الغفله چشم زخمی وارد آید، در حرکت اردو قبل از پیش قراول و بعد از چنداول یکنفر مال و آدم از اهل اردو نباشد. و از طرفین یسارویمین هم بهمین قاعده احدی از فوج و سواره بنداول تجاوز نکند و پیش و پس نباشد. و اغلب روزهای حرکت اردو بجهت انتظام این قاعده، مخصوصاً پاشا خان قزاق^۱ و بعضی روزها اشخاص دیگر مأمور بودند، لکن مادام حرکت اردو از مشهد مقدس الی ورود مرو احدی از آحاد اردو بمقام اطاعت این حکم نبود، و مأمورین هم از عهده منازعه با جمیع اهل اردو بر نمی آمدند، و همیشه یک فرسخ قبل از پیش قراول و نیم فرسخ بعد از چنداول، اهل اردو متفرق و پیریشان باختیار خود حرکت میکردند، و بعد از گذشتن اردو از سرخس، چون سوار آلمان ترکمانیه همه وقت در اطراف اردو مترصد هرزگی^۲ و دزدی بودند، بهمین واسطه بی نظم حرکت کردن

۱- در اصل چنین است و شاید قزاق صحیح باشد.

۲- در اصل: هرزه گی.

اردو و سرخود بودن مردم ، اغلب روزها ترکمانیه دست اندازی بار دو می کردند . و باختلاف اوقات و احوال دونفر ، سه نفر ، پنج نفر تا ده و پانزده نفر آدم و شتر از اهل اردو می بردند ، و بهیچوجه از بزرگان دیگر کسی در مقام مؤاخذه و سیاست و تنبیه و جواب و سؤال در این باب با احدی نبود . مختصراً در اثبات این فقره همینقدر کفایت میکند که در این مدت که این چاکر در اردوی دولتی بودم ، بهیچوجه ندیدم و نشنیدم که سردار قشون بمقام مؤاخذه و تنبیه یک نفر آدم از نوکر ورعیت برآید ، و بیک نفر سرباز موافق قاعده نظامی چهار تازیانه بزند . یا پنج چوب بیک نفر آدم خارج نظام بزند . و جمیع اهل اردو از رئیس و رؤس و بزرگ و کوچک ، از سرکرده و تایین و مردم متفرقه همیشه از این معنی شکایت میکردند ، که ما هرگز اردو باین بی نظمی و پریشانی ندیده ایم . و چندین مرتبه مخصوصاً خود این چاکر از نواب حشمت الدوله شنیدم که از بی نظمی و پریشانی اردو شکایت میکردند و هنوز هم معلوم نشده است که نظم اردو در این سفر بعهدۀ که بوده است و چرا نظم نگرفته بود . و هرچه صدمه و ضرر و خسارت که در بین راه به اهل اردو وارد آمد بجهت همین بی نظامی و سیاست نکردن مردم بود .

لکن گذشته از عمل سردار و رئیس اردو که کلیۀ حالت آنها معلوم شد ، از برای رؤسای جزو اردو ، مثل سرتیپان پیاده و سواره ممکن بود که هریک در نوکر ابواب جمعی خود نظمی قرار بگذارند و اهتمام نمایند که خلاف قاعده از احدی ناشی نشود ، بجهت اینکه تسلط و استیلای ایشان در ریاست بر ابواب جمعی خودشان بالنسبه بیش از تسلط سردار و رئیس بود

برکل اردو، و در صورت مواظبت و اهتمام برای همه ممکن بود که در کمال قاعده و نظام نوکر ابواب جمعی خود را حرکت بدهند.

فصل سیم

حرکت اردو از کال یاقوتی بطرف مرو روز سه شنبه غره ذیقعه بود. و بعد از حرکت از محل معهود الی ورود بقلعه حشمت آباد که در سه فرسخی شهر مبارکه ناصری و در کنار رودخانه هرات واقع است، در اردو حکایت و خبری که قابل عرض کردن باشد اتفاق نیفتاد.

روز نهم شهر ذیقعه الحرام اردو از یورت مشهور به شورجه حرکت کرده وارد حشمت آباد شد، و در این منازل عرض راه از کال یاقوتی الی حشمت آباد، حرکت اردو از کنار رودخانه مشهور و معروف به کشف رود بود، که آب آن بالذات اندکی طعماً شور بود، لکن بتفاوت زمین های ممر که گاهی زمین شوره زار اتفاق می افتاد شوری آب بیشتر میشد. و کلیه اهل اردو از همان آب گذران میکردند. و کناری رودخانه اغلب جاها جنگل زیاد که مشتمل بر درخت های گز است بسیار است، و نی بسیار در کنار این رودخانه تا حشمت آباد بجهت مدار مال پیدا میشود، و در بعضی جاها علف صحرائی و جنگلی هم دیده میشد، اما اغلب مدار مالهای اردو از اسب و شتر بهمین نی ها بود. بعد از ورود به آق در بند یکروز اردو در آنجا توقف کرد و دو چشمه آب شیرین بسیار خوب که در کمال عذوبت و لطافت و خوشگوار بود در آن حوالی دیده شد، که در آن دو شب و یکروز جمیع اهل اردو آب خوراکی خود را از آن چشمه ها می آورد [ند]. و

مسافت این چشمه ها تا اصل قراول خانه آق دربند که محل توقف اردو بود تخمیناً نیم فرسخ میشد، و علف زیاد و میوه های جنگلی بسیار از قبیل پسته و انگور و انجیر در آن حوالی دیده شد، و از همه قسم وحوش و جانورهای حلال گوشت از قبیل کبک و قرقاول و انواع وحوش کوهی مثل گوزن و آهو و سایر چیزها در آن جنگل یافت میشد. و اغلب جاهای آنجا در عذوبت ماء و لطافت هوا و زیادتی علف و کثرت وحوش شبیه است به جنگلهای خوب دارالمرزگیلان و مازندران.

و روز حرکت اردو، از آنجا به شورجه عرضاً چهار فرسخ مسافت در میان و کنار جنگل و آب شیرین طی کرده شد. و همه اهل اردو مشغول شکاراندازی بودند. و هر کس بفرخور حالت خود در آن روز شکار کرد. و عصر آن روز اردو بمنزل شورجه وارد شد. و یکشب در آنجا توقف افتاد. فردای آن روز بعد از طی هفت فرسخ در میان زمین ریگزار بی آب معروف به قم، باصلاح ترکمانها، بمنزل حشمت آباد وارد شدیم. و نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان بجهت تماشای بمیان قلعه حشمت آباد رفتند. و آن قلعه ایست که سال گذشته که قشون دولتی مشغول ساختن قلعه مبارکه ناصری بودند، عالیجاه خداداد خان سرتیپ فوج مراغه حسب الامر نواب معزی الیه با عالیجاه میرزا مهدی سرهنگ مهندس بساختن آن مأمور شده بودند، و اشهد بالله قلعه در کنار رودخانه درجای بسیار خوب در کمال استحکام و متانت از هر جهت ساخته شده، و یکصد نفر سرباز از افواج عرب و عجم و یک عراده توپ بجهت محافظت و نگاهداری قلعه و قراولی اطراف قلعه که محل عبور ترکمان است در آنجا

گذاشته بودند. اردوی بزرگ آنشب در پهلوی قلعه در کنار رودخانه هرات که آب آن از کثرت و عذوبت از توصیف مستغنی است متوقف شد. فردای آن روزهم در آن محل توقف بود. عصر آن روز مقرب الخاقان محمدولیخان سردار از قلعه مبارکه ناصری بجهت شرفیابی خدمت نواب حشمت الدوله و جناب قوام الدوله وارد اردو شد. و چون خیار تازه در سرخس کاشته بودند و آن روزها عمل آمده بود، مقرب الخاقان سردار از آن خیار و بعضی سبزی آلات تازه که نمونه آبادی زیاد قلعه مبارکه ناصری بود همراه خود آورده بود، برای نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان قشون از خیار و سبزی تازه قلعه مبارکه ناصری برسم یادبود فرستاد. و فردای آن روز اردو از حشمت آباد حرکت کرده تا کنار بند غربته^۱ دوفرسخ طی مسافت بعمل آمد، و بعد از رسیدن به سربند معلوم شد که نواب جهانسوز میرزا با افواج خود و مرحوم محمد حسنخان سرتیب با افواج فراهان و مقرب الخاقان حسینعلی خان سرتیب با افواج اردبیل و مشکین که تا کنون هم بهمان منصب باقی و برقرار است، و سایر سرکردگان سواره مثل فتحعلی خان شاهسون بغدادی و رضاقلیخان قورت بیگلو با سواره جمعی خود در سربند اردو زده مشغول بستن بند هستند. اما چون بطوریکه سابقاً ذکر شد حرکت افواج مزبور از مشهد بطرف سرخس تا حرکت اردوی بزرگ زیاده از هفت - هشت روز طول نکشیده بود، مأمورین سابق چندان کاری در ساختن بند از پیش نبرده بودند. و بعد از آنکه اردوی بزرگ به سربند وارد شد، بجهت اتمام بند

۱- در اصل عیناً باین صورت است و باد و صورت مرقومه سابق فرق دارد.

ده روز در آنجا اطراق شد. بعضی روزها نواب حشمت الدوله و اغلب روزها مقرب الخاقان سردار چند فوج سرباز باییل و کلنگ برداشته بسریند میرفتند، و اغلب سرکردگان هم همراه بودند، و از صبح تا عصر اهتمام و مراقبت زیاد می کردند، تا بعد از هشت روزبندی در کمال متانت و استحکام ساخته شد، و از رودخانه هرات نهری که تخمیناً پنجاه سنگ آب در او بود بطرف شوره کال و کوچه قم روانه شد. و چون مقرب الخاقان شهاب الملک از مشهد مقدس بجهت دیدن سان قشون مأمور مرو و بعضی کارهای لازمه دیگر حسب الامر بهمراه اردو بود، در آن روزها که اردو در سریند متوقف بود بنای دیدن سان قشون شد.

و روز پانزدهم شهر ذی قعدة، قراولی اطراف اردو بعهده بعضی از سواره خراسانی مقرر شد، و سایر افواج و سواره از آذربایجانی و عراقی و خراسانی همه را در میدان حاضر کردند. نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله و اغلب رؤسا و سرکردگان با لباس نظامی حضور داشتند. مقرب الخاقان شهاب الملک و این بنده مشغول شماره کردن افواج قاهره شدیم، و مقرب الخاقان محمد ولیخان و حاجی میرزا محمد رضای مستوفی خراسانی مشغول شماره کردن سواره آذربایجانی و عراقی و خراسانی بودند. و از یک ساعت از طلوع آفتاب گذشته تا سه ساعت بغروب مانده دیدن سان بطول انجامید. ویست و یک هزار و کسری قشون مأمورین مرو از پیاده و سواره بمعرض سان درآمد. و تفصیل آن از قرار یست که همان اوقات مقرب الخاقان شهاب الملک در ذیل دو طغری 'طومارانفاد دربار معدلت مدار داشته است بدون کم و زیاد.

فصل چهارم

بعد از اتمام بند و دیدن سانقشون، روز بیست و دویم شهرذیقعدة الحرام اردو از سربند بطرف مرو حرکت کرد، و عالیجاه عباس خان سرتیپ فوج ترشیزی^۱ با فوج خود مأمور بتوقف سربند شد. که اگر احیاناً بند از زیادتى آب رخنه و ثلمه [ای] پیدا کند و بخواهد خراب شود از فوج مزبور کمال ممارست و محافظت و اهتمام در این باب بعمل آید و نیز مقرر شد مادامی که خبر گذشتن اردوی بزرگ از کوچه قم بطرف مرو نرسد، فوج مزبور از سربند حرکت ننمایند. و بعد از حرکت اردو از آن منزل چون آب بند مزبور تازه بطرف شوره کال بسته شده بود، و زیاده از چهار فرسخ مابین اردو و منتها الیه آب مسافت نبود، حرکت و سکون اردو مقرر بحرکت آب بود. هر قدر که آب طی مسافت میکرد اردو هم همراهی میکرد. و بعد از آنکه اردو چهار فرسخ از شهر سرخس گذشت و بمنزل صیاد قلعه رسید. کم کم حرکت آب بطوء بهمرسانید. بجهت اینکه ابتدای زمین شور و قم بود، و سالها بود که آب بآنجاها جاری نشده بود، از این جهت زیاد بزمین فرومیرفت تا بجائی رسید که حرکت آب در بیست و چهار ساعت شبانه روز زیاده از یک فرسخ و نیم الی دو فرسخ نبود. و رفته رفته آب بجهت مجاورت زمین شور تغییر کلی بهمرسانید، و زیاده از حد شور و تلخ شد. و هوای کمال حرارت در آنروزها داشت. و از این جهت مردم لابد از آن آب تلخ و شور میخوردند و اغلب بناخوشی اسهال گرفتار شده بودند. و در این روزها مقرب الخاقان محمدولی خان سردار به همراه اردو بود و کمال

۱- در اصل: فقط حروف «ش» و «ی» نقطه دارد. به حدس نوشته شد.

مراقبت و مواظبت در رسانیدن آب به شور کال داشت .

واغلب روزها یکفوج، دوفوج زیادتر یا کمتر بقدر ضرورت به همراه خود برداشته در جلو اردو حرکت میکرد که هر کجا آب از حرکت بایستد یا دیر حرکت کند با بیل و کلنگ نهر و سمر آب را پاك و صاف میکردند که در آنجاها زود حرکت نماید . و بهمین منوال هفده روز اردو در کمال آرامی حرکت میکرد و منتظر گذشتن آب بود . و مدار مال بغیر ازنی خشک و چوب گز اصلاً یافت نمیشد و بیشتر مایه فلاکت و بی پائی مال اهل اردو، توقف زیاد در آن صحراها بود . و در این اوقات چون قاطبه اهل اردو از رسیدن آب به شوره کال و کوچۀ قم با تفصیلات مذکور یأس حاصل کردند، و بیم هلاکت و تلف شدن قشون در کوچۀ قم داشتند، در میان رؤسا و سرکردگان اختلاف آراء بهم رسید . جمعی مثل نواب والا و مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ و یوسف خان سرتیپ هزاره و مرحوم محمد حسنخان، متفقاً اعتقادشان این بود به همینطور که تابحال اردو از این راه آمد و بیشتر مسافت که در نظر بود طی کرده است، باید باز هم از همین راه هر طور ممکن شود اردو را حرکت داد، و از خداوند التفات خواست و روانه مقصد شد . و مقرب الخاقان شهاب الملک و محمدولی خان سردار و مقرب الخاقان معاون لشکر تقویت بر قول این جمع میکردند . و جمع دیگر، مثل جناب قوام الدوله و مرحوم نصرت الملک و سایر سرکردگان و سرتیپان، اعتقادشان این بود، که اگر آب بکوچۀ قم نرسد و قشون از آنجا بی آب هیجده فرسخ بگذرد، با کمال حرارت هوا، قطعاً در کوچۀ قم دوئلث از این قشون تلف میشود و بمقصد نمیرسد . و اغلب سرکردگان خراسانی

تقویت قول جمع ثانی را میکردند و اعتقادشان این بود که اردو تاهرجا که رسیده مراجعت به حشمت آباد نماید، و از راه پل خاتون که به هرات و گلران می‌رود و همه جای آن راه مشتمل بر آب و علف زیاد است حرکت نماید، و روانه مقصد بشود. و همه روزه مجلس شوری در این باب فراهم می‌آمد، و میان سرکردگان همه روزه از این جهت گفتگو و منازعه بود. و این اول اختلافی بود که در میان اردو واقع شد. بالاخره جمع اول اثبات قول خود کردند، و صریحاً متعهد شده و گفتند التزام میدهیم که قشون را از راه کوچه قم حرکت بدهیم، و اگر نقصی وارد آمد از جانب دیوان اعلی مورد مؤاخذه و سیاست شویم. و بعد از این تفصیلات اردو بطرف کوچه قم روانه شد.

و دوفرسخ به شوره کال مانده، مقرب الخاقان محمد ولیخان سردار و شهاب الملک و جمعی از مستوفیان خراسانی و مردم متفرقه که بجهت اتمام کار ولایتی و عمل خود تا آنجا همراه بودند بطرف سرخس مراجعت کردند، که از آنجا روانه مشهد شوند. و بهمراهی حضرات مشارالیه از اهل اردوی، هر کس از نوکر تا بین بهر حيله و تزویر که توانست بطرف مشهد مراجعت نماید برگشت. تخمیناً قریب هزار نفر بلکه بیشتر آنچه این چاکر مطلع شدم، بطور فرار درخفیه بدون استحضار مقرب الخاقان شهاب الملک از حالت ایشان، بطرف مشهد مقدس مراجعت کردند. و بیشتر این مردم سوار بودند و کمتر سرباز. و از طرف ترکمانیه تکه‌الی یومنا هذا که دویم شهر ذیحجه بود اصلاً آسیبی باهل اردو نرسیده بود و تاخت و تاز و دزدی اتفاق نیفتاده بود.

فردای آنروز که مال اردو به علفچر بیرون رفته بود، سوارالامان بر سر ایشان علی الغفله تاخت آورد ، و بیست و پنج-شش نفر شتر و چند نفر آدم از اهل اردو اسیر برد . و بعد از این همه روزه سوارالامان در اطراف اردو بود، و هنگام فرصت از تاخت و تاز و هرزگی کوتاهی نمیکرد . بعد از مراجعت حضرات از اردو که دویم شهر ذیحجه بود ، پنج روز دیگر اردو به همراهی آب سه فرسخ مسافت طی میکرد تا بمنزل موسوم به شوجه کل که یک فرسخ تخمیناً از قلعه خراب شوره کال گذشته است . محل توقف اردو شد که منتهی الیه حرکت آب بود و از آنجا گذشته بود .

دو روزی هم که اردو در همان یورت توقف کرده بود باز آب زیاده از یک میدان در آن دو روز نرفته بود . و کمیت آن آب در اینجا زیاده دو سنگ آسیا نبود . اگرچه آبی که در بند بسته شده بود بطرف شور کال تخمیناً پنجاه سنگ آسیا گردان میشد . لکن در این مدت بجهت سستی و خشکی زمین ها و بیابانهای ریگزار بزمین فرومیرفت تا بدو سنگ آسیا رسید ، و در کمال آهستگی و آرامی بطوریکه مذکور شد حرکت می کرد . و با وجود این صورت جمیع اهل اردو از رئیس و مرؤس از حرکت آب زیاده از این یأس حاصل کردند ، و رأیها براین قرار گرفت که از همین جا اهل اردو بقدریکه بتوانند آب بردارند . و این هیجده فرسخ مسافت را بهر قسم که باشد طی نمایند و بمقصد برسند .

فصل پنجم

روز نهم شهر ذیحجه الحرام پنج ساعت بغروب مانده شیپور کوچ

زده شد. و همه اهل اردو بقدریکه توانستند مشک‌ها و ظرف‌های خود را بر آب کردند، و اسب‌ها و شتران را سیراب کردند، و سه ساعت بروز مانده اردو حرکت کرد. و چون بنای حرکت اردو برای نبودن آب و حرارت هوا و بعد مسافت در شب بود، و دریاغن خیال رؤسای قشون این بود که آن شب تا صبح بقدریکه ممکن شود طی آن مسافت بعیده را کرده باشند، که از نبودن آب و حرارت هوا صدمه [ای] بر قشون و اهل اردو وارد نیاید. نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سرکردگان قبل از حرکت اردو سوار شده در نیم فرسخی ایستادند. و قرار پیش‌قراول و چنداول و بنداول و نظم و محافظت اطراف اردو را گذاشتند. و کمال تأکید و اهتمام بهریک از رؤسا و سرکردگان بعمل آورده. که هر کس طرف خود را مضبوط نماید و بهیچوجه غفلت نکند. و خود بهمراهی پیش‌قراول روانه شدند. و تا اینقرارها گذاشته شد و اهتمامات بعمل آمد زیاده از یکساعت بهروز نمانده بود. آنوقت اول حرکت اردو بود.

و چون^۱ هوای آن زمین بجهت مجاورت بانمک‌زار و حرارت آن در کمال شدت گرم بود، و گذشته از این از کثرت سوراخ‌های مار و مور و موش آن زمین مثل غربال مشبک شده بود، بطوریکه اگر دست و پای اسب و شتر بسوراخی میرفت، ممکن نبود که سلامت بیرون ییاید و عیب نکند. و درخت‌های طاق و گز در کمال بلندی و ضخامت داشت. و بجهت زیادتی درخت گز و طاق هوا بطوری حبس شده بود که نفس در سینه‌های مردم تنگ میشد. و همین که آفتاب غروب کرد و یک - دو ساعت از شب گذشت

۱- این کلمه ظاهراً زائد بنظر میرسد.

رشته نظم اردو از هم گسیخته شد ، و مردم در این صحرا و بیابان متفرق بودند ، و بهیچوجه پیش قراول و چنداول معلوم نبود که کیست و در کجا است ، و هر کس بقدر قوه خود در طی مسافت تعجیل میکرد . و البته در آنشب زیاده از هزار مال سواری و بارکش اهل اردو از قبیل شتر و الاغ از حرکت ماند که صاحبان آنها چشم پوشیده گذاشته رفته بودند . و بهمین قاعده آنشب تا صبح اردو حرکت کرد . و از طلوع آفتاب هم تادو ساعت بظهر مانده بهمانطور طی مسافت میکردند . بعد از آنکه حرارت هوا زیاد شد بجهت اینکه مال مردم زیاد عقب مانده و تلف شده بود ، و قورخانه هنوز نرسیده بود و عراده توپ هیجده پوند دو فرسخ بمنزل مانده شکسته بود ، مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه و یوسف خان سرتیپ افشار و چند نفر دیگر از صاحبمنصبان و سرکردگان بجهت مرمت عراده توپ عقب مانده بودند . نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سرکردگان صلاح اینطور دانستند که اردو بهمان جا که رسیده توقف کند . و آن روز تا غروب آفتاب در آنجا بماند و باز شب بنای حرکت بگذارد و آن تتمه مسافت بی آب را طی نماید . بنابراین در همان وسط کوچه قم اردو زده شد . و مردم آرام گرفتند و چون حرارت هوا زیاد شد ، و آب ها که مردم همراه داشتند بجهت کثرت حرارت هوا همه را خورده و تمام کرده بودند ، و آب هائی که باقی مانده بود هم بجهت اینکه اغلب مردم مشک و راویه نداشتند پوست گوسفند و بز را که تازه در منزل روز قبل کشته بودند ، گرفته و آب در آنها ریخته بودند ، یکجا بیمصرف و متعفن شده بود . انسان که نمیخورد سهل است اسب و شتر و الاغ هم از بو و طعم آن نفرت داشتند

و نمیخوردند. و اگر از بزرگان و رؤسای اردو کسی یک راویه یا یک مشک یا یک تنگ آب داشت بجهت حفظ جان خود پنهان کرده بود، و بغیر از خود باحدی نمیداد. عطش زیاد براهل اردو غالب شد. و اضطراب مردم بسرحد کمال رسید. و همه وقیل و قال در میان مردم افتاد که آیا عاقبت کار در این صحرا چه خواهد شد.

از تفصیلات خداوندی آنکه افواج سمنان و دامغان که پیش قراول بودند، و صبح زود پیشتر از همه اهل اردو بمنزل رسیده بودند، باهتمامات مقرب الخاقان مصطفی خان سرتیپ اول و بملاحظه حفظ جان خود مشغول کنندن چاه شده بودند. و آنروز از صبح تا عصر قریب دوست چاه در اردوی افواج سمنان و دامغان کنده شد، بعضی از آن چاهها تا غروب آفتاب باب رسیده بود، و پاره ای تا نصف شب و آنها هم شیرین و خوشگوار نبود. اغلب شور و تلخ و بیمزه بود. لکن چون اغلب چاهها تادوازده و پانزده ذرع کنده شده بود بعد باب رسیده بود، باین واسطه در کمال خنکی و سردی بود. و همینقدر بود که آن بیرون آمدن آب در آن زمین که سالهای دراز و قرنهای پیشمار احدى از اهل آن خاک و آن سرزمین گمان بیرون آمدن آب نمی برد، مایه آسایش مردم شد. و از آن اضطراب و پریشانی و واهمه که بجهت نبودن آب داشتند بیرون آمدند. و مختصر این است که آنروز تا فردا عصر تخمیناً هزار و پانصد چاه در محوطه اردو کنده شده بود، و از همه آنها آب بیرون آمده بود. بعد از آنکه معلوم شد که آب از آنجا بیرون می آید و رفع پریشانی مردم از اینجهت میشود، حرکت دادن اردو از آن روز موقوف کردند. و دوشب در همانجا حکم

بتوقف اردو شد که مردم از کسالت و خستگی و صدمه راه آن شب بیرون بیایند و مال‌ها را سیراب کنند و بجهت آن چند فرسخ مسافت دیگر که آب یافت نمیشود آب بردارند. و عصر روز دوازدهم شهر ذیحجه سه ساعت بغروب مانده اردو از آن منزل کوچیده، از جنگل کوچه قم که راهش در کمال سختی و صعوبت و همه جاسوراخ و ثقبه مار و مور است، و عرض آن جنگل تخمیناً دو فرسخ و نیم میشود، و طول آنرا این چاکر معلوم نکرده که چقدر است، گذشته، وقت مغرب آنروز بصحرای داش رباط رسید. و چون آفتاب غروب کرده بود و راه‌ها همه سوراخ مور زیاد داشت، اردو را در همان پهلوی رباط خرابه داش رباط حکم بتوقف دادند. و لکن چادرهای اردو بهیچوجه برپا نشد. بجهت اینکه وقت طلوع صبح بنای حرکت دادن اردو را داشتند که آن چهار-پنج فرسخ بی آب را در هوای معتدل طی کرده باشند.

و خود داش رباط بالفعل کاروانسرائی است خرابه، از آجر پخته ساخته شده در کمال استحکام. و خود تراکمه میگویند که از زمانهای سلطان منجرامست. و در پهلوی آن رباط قلعه [ای] بوده است مربع که آنهم از آجر ساخته شده بود؛ و حالا بکلی خراب و منهدم شده است. لکن آثار و اطلال آن برقرار است، که درست معلوم میشود عرض و طول قلعه چقدر بوده است. و اطراف آن محل زراعت زیاد دارد که حالا بایر است. و سابقاً آن مزارع از رودخانه شهدا که از مرو میگذرد مشروب میشده است، و حالا آثاری هم از آن نهرها پیدانیست.

فصل ششم

در آن منزل بی آب که دو روز اردو بجهت کنند چاه توقف کرده بود، امامقلی سردار نام ساروق که از ریش سفیدان ساروق است، روز پانزدهم شهر ذیحجه الحرام از طرف پنجاه و میمنه وارد شد، و عرایض زیاد از طایفه ترکمانان ساروق و مهدیقلی خان بیگلربیگی ایل جمشیدی که در میمنه و ماروچاق سکنی دارند آورده بود. و مضمون عرایض ایشان مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و ایلیت و خدمتگزاری بدولت ابد مدت بود. و خود امامقلی سردار شخصاً بسیار عاقل و کامل و پخته و آگاه بود. و متعهد شد که روز سیزدهم دو ساعت بظهر مانده اردو را به یورت قرایب که محل زراعت طایفه تکه است، و مشتمل است بر آب و علف زیاد برساند.

صبح روز سیزدهم اردو از داش رباط حرکت کرده، به بلدی امامقلی سردار عازم مقصد شد. و تا آن روز ترکمانیه با اردو بهیچوجه مقابل و روبرو نشده بودند. گاهی که سوارالامان بتاخت می آمد، بطور دزدی و پنهانی از اطراف اردو شتر و آدمی میبرد. لکن آنروز که از داش رباط اردو بطرف یورت قرایب حرکت کرد، و یک دو ساعت از آفتاب بالا آمد، از اطراف وجوانب صحرا، سیاهی سواره ترکمانیه نمودار شد. و رؤسای اردو، قراول و چنداول را مضبوط ساخته، و خود از هر طرف با سوار ترکمانیه مشغول مدافعه شدند. و ترکمانیه هم در کمال خیرگی خود را باطراف وجوانب اردو زده و بقدر امکان کروفری میکردند. و زمین آنجاها بطوری سست بود و سوراخ زیاد داشت که اسب های توپخانه بکلی از

رفتار ماندند، وعراده های توپ تانصف بلکه بیشتر به ریگ فروخته بود، و جمیع توپ ها را برافواج تقسیم کرده بودند که هر فوج یک توپ و دو توپ بدست و شانه میکشیدند، و اسب ها از رفتار بکلی بازمانده بودند. و از اطراف هم که سواره ترکمانیه بنای خیرگی را گذاشته، میخواستند همان روز ورود اردو را بخيال خودشان برهم بزنند.

امارؤسای اردو صلاح در توقف و جنگ نمیدانستند. و ترکمانیه را از دور با گلوله توپ از اطراف اردو دور میکردند. و باین جهات عدیده طی مسافت آن چهار فرسخ راه، از دایر رباط به قریاب که آب و علف زیاد داشت ده ساعت بل متجاوز بطول انجامید. و دو ساعت بغروب مانده روز سیزدهم، اردو در یورت قریاب متمکن شد. و آن روز هم حرارت هوا و تشنگی، صدمه زیاد باهل اردو زد، و خیلی از مال بارکش و سواری مردم در آن ریگزار ازها افتاد و تلف شد.

و یورت قریاب محل زراعت طایفه تکه است، و امسال نیز بقدر مقدور زراعت زیاد کرده بودند، و بعضی از حاصل را تازه درویده بودند، و خرمن نکرده بودند و بعضی را خرمن کرده بودند، و بعضی را از اصل هنوز درو نکرده بودند. و بیشتر زراعت ایشان هم گندم و جو کن (مقصود ذرت است) و کنبج بود. و صیفی زیاد هم از قبیل خربزه و هندوانه و ماش و لوبیا و عدس و سایر حبوبات، الی ماشاء الله کاشته بودند. بطوریکه این جمعیت اردوی دولتی از عهده جمع آوری و برداشتن آنها بر نمی آمدند. و دو- سه روز اردو در همان یورت توقف کرد. و با آنکه اردوی دولتی به قریاب وارد شد هنوز خانوار ترکمانیه متفرق بودند. و چون وقت درویدن

حاصل بود خانوار ایشان بطور تفرقه، پنج خانه، ده خانه در محل زراعت خود آلاچیق زده نشسته بودند. و آن دو سه روزه که اردو در آن یورت بود، همه روزه سوار ترکمانیه پانصد و هزار نفر و بیشتر و کمتر تاخت به اطراف اردو می آوردند، و از طرفین زد و خورد می کردند. و اهل اردو در این دو سه روزه هر کس بقدر قوه و امکان در جمع آوری غله اهتمام میکرد، و جمیع اهل اردو تا سرباز و سوار تاین، البته نفری ده من آذوقه برای خود آوردند. و در آن دو سه روزه بتحقیق پیوست که قلعه سرو را ترکمانیه بکلی خالی کرده اند، که بهیچوجه کسی در قلعه نیست.

و شب دوم ورود اردو بان یورت، رؤسا و سرکردگان حسب الحکم در منزل جناب قوام الدوله حاضر شده به مشورت نشستند، در باب توقف اردو در آن یورت و جمع آوری حاصل ترکمانیه و کوچیدن و رفتن بقلعه سرو گفتگوی زیادی کردند. اعتقاد اغلب سرکردگان قشون بلکه اعتقاد عامه اهل اردو از نوکر و متفرقه این بود، که چندی در همان یورت توقف نمایند. و همه روزه یک نفر صاحب منصب بزرگ با چند فوج سرباز و سوار و چند عراده توپ بامال بارگیز اردو برای جمع آوری حاصل بیرون بروند، و چهار فرسخ اطراف اردو آنچه زراعت کرده باشند بجهت قشون جمع آوری نمایند. و قلعه [ای] در همانجا بسازند، و غله را انبار نمایند، و دوسه فوج سرباز با یک نفر صاحب منصب بزرگ و چند عراده توپ بجهت حفظ آن قلعه و نگاهداری آذوقه در آنجا بگذارند. بعد از این تفصیلات اردو را حرکت داده بقلعه سرو بروند، و اشخاصی که رأیهاشان در توقف اردو در آن یورت متفق بود: مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ و یوسف خان سرتیپ و

قاسم خان سرتیپ و معاون لشکر و آجودانباشی و بعضی دیگر از سرکردگان جزو قشون بودند.

ورای نواب والا حشمت الدوله و قوام الدوله حرکت اردو از آن یورت و بردن به مرو بود. بالاخره بعد از آنکه میانه رؤسا و سرکردگان در این باب قیل و قال زیاد شد. آخر سخن منجر باینجا شد که نواب حشمت الدوله و قوام الدوله جواب سرکردگان را اینطور گفتند، که شما از جانب دولت محکوم به حکم ماهستید، و آنچه ما بکنیم عین صلاح دولت است، و شما را نمیرسد که چون و چرا در احکام دولتی بنمائید. تکلیف شما اطاعت است، و بعد از این فقره، حکم به کوچیدن اردو از آن یورت صادر شد.

و در هفدهم شهر ذیحجه به طرف قلعه مرو حرکت کردند، و اغلب آذوقه که مردم در یورت قرایب جمع آوری کرده بودند و نتوانستند حمل نمایند در همان محل اردو ماند. و توقف اردو در آن چند روز در یورت قرایب حاصلش این بود، که تخمیناً ده، دوازده هزار خروار غله ترکمانان تفریط شد، و چیزی به ایشان عاید نشد، اما نه اینکه همه آن غله بمصرف اهل اردو رسیده باشد. علی التخمین نصف این مقدار را قشون دولتی آورده و به قلعه مرو حمل کردند، و تتمه در زیر دست و پا و حرکت اردو پامال شد، که نه به کار اهل اردو آمد و نه به مصرف ترکمانان رسید. و از یورت قرایب تا قلعه مرو چهار فرسخ مسافت دارد، و بنای رؤسا این بود که یکشب در بین راه توقف نمایند و فردای آن روز، که روز هجدهم و عید غدیر باشد به قلعه مرو وارد شوند، و در این خصوص چون مشیت خداوندی

برخلاف این قرار گرفته بود ، در بین راه بدائی حاصل شد و تفصیل آن این است، که روز هفدهم که اول طلوع آفتاب اردو از یورت مزبور حرکت کرد، نواب والا حشمت الدوله وقوام الدوله با افواج اردبیل و مشکین و شانزدهم شقاقی ، وقرائی و سواره هزاره پیش قراول بودند ، و بقدر یک میدان که اردو حرکت کرده بود ، مقدمه اردو مقابل شد با یک اوبه ترکمانیه ، که تخمیناً سه-چهار هزار خانوار جمعیت داشتند . و بعد از مقابل شدن پیش قراول با آن اوبه ، نواب حشمت الدوله وقوام الدوله میل کردند که چون اول ورود اردو بجولگای مرو است و ترکمانان هم هنوز درست جمع آوری نکرده اند، اظهار شوکتی و جلادتی از خود و قشون دولتی کرده باشند ، و چشم زخمی به ترکمانیه زده باشند . و از آنطرف ترکمانان خیال کردند که اردو بجهت تاخت اوبه آنها از قریاب حرکت کرده ، قریب هزار سوار و پانصد پیاده از اوبه وسنگر بیرون آورده ، در میان جوگن زار که محل تردد اردو بود بنخوا گذاشتند . و بقدر صد نفر از سوارشان هم در جلو اردو بنای اظهار جلادت و انداختن تیر و تفنگ را کرده ، جناب قوام الدوله اولاً سوار هزاره را مأمور کردند که ترکمانیه را جلوگیر بکنند ، و ایشان را از جلو اردو دور نمایند . سواره هزاره هم اولاً بطور اجماع زور آور بطرف ترکمانیه شدند ، و ترکمانیه آهسته آهسته خود را به طرف بنخوا گاه کشیدند ، و بعد از رسیدن سواره هزاره به محل بنخو سواره و پیاده ترکمانیه از میان جوگن زار بنای انداختن تفنگ را گذاشته و چون نواب حشمت الدوله دیدند که ترکمانیه زور آور شدند ، بسر بازان فوج اردبیل و مشکین که بیشتر از همه پیش قراول بودند حکم

یورش به جوکن زار دادند که ترکمانیه را از میان جوکن زار برانند و عقب
بنشانند .

وفوج مزبور هم در کمال جلادت و رشادت بطرف ترکمانیه یورش
برده با تفنگ و سرنیزه بنای دعوا را گذاشته و خوب از عهده برآمده ،
ترکمانیه را از بنخوگاه عقب نشانیدند . وفوج ۱۶ شقائی و قرائی از عقب
فوج اردبیل رسیده ، به ترکمانیه حمله آورده و از دوعراده توپ پیش قراول هم
علی الاتصال بطرف ترکمانیه شلیک ساچمه و گلوله میشد . و ترکمانیه
از این جهات مستأصل شده ، خود را بطرف اوبه کشیدند که متصل برود
شهد بود ، و سه سنگر هم در جلوی اوبه در کمال استحکام ساخته بودند .
اولاً فوج اردبیل زور آورده آنها را از سنگر اول عقب نشانیده و داخل
سنگر دوم شده ، آن سنگر را نیز از ایشان گرفتند و داخل اوبه شدند ،
و در کمال جلادت مشغول جنگ شدند و کار بجائی رسیده بود که زن های
ترکمانیه ، خاک سی پاشیدند به چشم های سربازان فوج اردبیل ، و با چوب
آلاچیق سرباز را از اوبه میراندند و دور میکردند ، و در این حالت باز ترکمانیه
جمعیت خود را فراهم آورده به سرباز زور آور شدند . و چون مسافت جنگ گاه
تا اردو بقدر یک میدان آب بیشتر بود و مدت دعوای شش - هفت
ساعت طول کشیده بود ، حکم صادر شد که اردو هر کجا رسیده همانجا
توقف نماید و بیشتر نرود که مردم آرام بگیرند ، وفوج و توپ بجهت کمک
فوج اردبیل و آن دو فوج پیش قراول بفرستند .

و بعد از آنکه خبر وارد شدن فوج اردبیل به سنگر ترکمانیه به اهل
اردو رسید ، مردم متفرقه اردو چنان دانستند که سرباز اوبه را گرفته ،

مشغول غارت و تاراج اموال و عیال ترکمانیه شده‌اند. مردم متفرقه هم بخیال اینکه آنها هم خود را به اوبه برسانند و از اسباب غارت چیزی پیدانمایند، هر کس خودش بدون سرکرده و رئیس اسب خود را سوار شده، تاخت اوبه را منظور کرده، داخل سربازشد، و همین که این مردم متفرقه و سوار رجاله داخل سرباز شدند، چون جمعیت ایشان زیاده از سرباز بود دست و پای سرباز را گرفته، نگذاشتند سرباز مشغول دعوا باشد، بلکه اغلب سرباز را پامال کرده میگذشتند که به اوبه برسند. ترکمانیه بعد از مشاهده این حالت برسر مردم متفرقه رجاله زور آور شده، چند تیر تفنگ و شمشال در میان آنها خالی کردند و چند نفر را هم با شمشیر کشتند و مردم متفرقه را از پیش برداشته بطرف اردو دوانیدند، و از طرف اردو هم بهیچوجه من الوجوه از برای سربازانیکه مشغول جنگ بودند کمکی نرسید، آنها هم چنان دانستند که شاید ترکمانیه وقت انداختن اردو برسر اردو ریخته آنها را مشغول کرده‌اند. لابد آ دست از جنگ برداشته بطرف اردو مراجعت کردند. و در مراجعت از جنگ ترکمانیه بنای خیرگی^۱ گذاشته امام ویردی سلطان نام، سلطان فوج اردبیل را با چند نفر سرباز بضرب شمشیر بقتل آوردند و چند نفر هم از آن دو فوج کشتند و از سواره و مردم متفرقه هم بقدریکه میتوانستند اسیر کردند و کشتند و دو ساعت بغروب مانده جنگ موقوف شد.

و اردو همانجا توقف کرد و آن روز زیاده از نیم فرسخ راه از آن چهار فرسخ مسافت قلعه را باین جهت طی نکردند، و از قراریکه بعد از دعوا محقق

شد آن روز قریب دویست نفر از اهل اردو اسیر و مقتول طایفه ترکمانیه شده بودند، و از آن طایفه زیاده از چهل-پنجاه نفر تلف نشده بود. و فردای آن روز که روز عید غدیر بود بجهت رفع کسالت و خستگی، اردو در همان جا توقف کرد، و ترکمانیه از این معنی زیاد وحشت کرده بودند و توقف اردو را روز بعد در آنجا حمل بر این معنی کرده بودند که حکماً اعتقاد رؤسای قشون این است که امروز به هیئت اجتماع قشون را بر سر آن اوبه ببرند و آن اوبه را متفرق نمایند.

و چون روز گذشته افواج مأمورین جنگ هنوز از ترکمانیه صدمه [ای] نخورده بودند، با وجود اینکه جمعیت ترکمانیه دو مقابل بلکه سه مقابل جمعیت سرباز و سواره پیش قراول اردو بود، بهیچوجه از ایشان هراسی بخاطر راه نداده بطور جلادت و بهادری دعوا کرده بودند. ترکمانیه قطع کرده بودند که اگر روز بعد هم قشون به هیئت اجتماع به جنگ برود و مثل روز گذشته جنگ نماید و جلادت کنند ایشان را شکست فاحش خواهند داد و عیالشان را اسیر خواهند کرد، و بر خود حتم کرده بودند که اگر روز بعد از آن جنگ باز بنای جنگ بشود اگر بتوانند و ممکن بشود ایل و اولوس خود را جمع آوری کرده بطرف چهارجو و بخارا فرار نمایند، و اگر ممکن نشود به تمکین رعیتی و خدمتگزاری دولت ابد مدت راضی شوند و تن در دهند، و اعتقاد جمیع سرکردگان خراسانی از قبیل یوسف خان هزاره و عطاء الله خان تیموری و سایر سرکردگان جزو و مردم خراسان همین بود که روز بعد از آن جنگ اردو در همان جا توقف نماید و اقدام به جنگ نموده به هیئت اجتماعی آن اوبه را که سه-چهار هزار خانوار بیش نبود از پیش

بردارند. این فقره بطوریکه عرض شد مایه وحشت ترکمانیه میشود آنوقت یافرامیکنند یا ایل میشوند. گذشته از این ها خود این چاکر از ترکمانانیکه روزها در علف چر و غیر ذلک گرفتار قشون دولتی میشدند، مکرر شنیدم که میگفتند که اگر اردو فردای همان روز اقدام بجنگ کرده بود کار ماها یکسره و تمام شده بود.

ومع ذلک التفاصيل رؤسای قشون صلاح در توقف اردو در آن پورت ندانستند و آن اوبه را بحالت خود گذاشته، روز نوزدهم از آنجا بطرف قلعه مرو حرکت کردند. روز بیستم شهر ذیحجه الحرام یک فرسخ مسافت طی کرده شب را در پورت مشهور به سمندوک توقف کرده، روز بیست و یکم از آنجا حرکت کرده بیرون قلعه مرو که کنار رودخانه ایست که از رود شهد جدا می شود و بقلعه مرو می آید محل توقف اردوی دولتی شد، و پنج روز در همان بیرون قلعه توقف شد. لکن همان روز بیست و یکم که ظاهر قلعه مرو مضرب اردوی دولتی شد. از هر فوجی پنجاه نفر بجهت محافظت و نگاهداری قلعه مرو مأمور شدند و مشغول ساخلو قلعه بودند.

و در این چند روز ترکمانیه شب و روز پنهان و آشکار خود را به اردو می زدند، و حتی المقدور در بردن اسیر کوشش میکردند و بطورهای مختلف شبها از کنار اردو سرباز را می دزدیدند میبرند. مثلاً شب ها که سرباز میرفت از رودخانه آب بردارد یکنفر یا دونفر ترکمان از آنطرف آب که نی زار بود و خود را پنهان کرده بودند، بدون ساتر عورت و لباس، لوط و برهنه با یک تیغ شمشیر خود را بمیان آب می انداخت و آهسته از آب میگذاشت. و قتیکه سرباز مشغول آب کردن ظرف یا کار دیگر بود دست

او را گرفته بمیان آب میکشید و تا سرباز میرفت فریاد کند و رفقای او خبر میشدند و از اردو کمک می آمد ترکمان بهر جا که منظورش بود رسیده بود، و کسی او را ندیده مراجعت میکردند و در آن شبها همه شب تا صبح در اطراف اردو همین هنگامه و گیرودار بود، و چون افواج سمنان و دامغان و عرب و عجم در کنار آب چادر زده بود، اغلب از آنها گرفتار میشدند. و از فوج مراغه در آن شبها اظهار جلادتی شد. چند نفر سرباز روز در کنار آب که کسی ایشان را نمیدید بسخا کردند و شب وقت آمدن ترکمان ها دو سه نفر از ایشان را مقتول و اسیر نمودند.

فصل هفتم

بعد از وقوع این تفصیلات در بیرون قلعه مرو، رؤسای اردو صلاح اینطور دانستند که اردو را از آنجا حرکت داده بخود قلعه ببرند. چون قلعه برج و باره داشت و اطراف آن محفوظ بود و در دروازه ها و محل تردد با وجود مضبوط بودن قراول، ترکمانیه نمیتوانستند دست اندازی نمایند. روز بیست و ششم شهر ذیحجه اردو بقلعه مرو داخل شد، و از برای هر فوج و دسته سمتی و طرفی در قلعه معین شد، و هر کس در جای خود قرار گرفت، و در این چند روز بواسطه نبودن گوسفند در اردو، و گوشت شتر خوردن، سرباز و نوکر متفرقه بسیاری بناخوشی اسهال و زهیر گرفتار شده بودند. روز دوم شهر محرم الحرام یکصد و پنجاه نفر سوار و پنجاه نفر پیاده از ترکمانان ساروق از اطراف پنجاه آمده وارد قلعه مرو شدند، و بر حسب عرایض خودشان که سابقاً در کوچه قم مصحوب امام علی سردار ترکمان ساروق

۱- اینجا کلمه بسیخوشیه تر نوشته شده.

فرستاده بودند متقبل خدمت گزاری و نوکری و رعیتی دولت ابد مدت شدند .

نواب حشمت الدوله و قوام الدوله هم برای ایشان مخارجی معین کردند که ماه بماء مطابق برات از مقرب الخاقان معاون لشکر دریافت میکردند . به سواره ایشان روزی نفری هزار دینار و به پیاده نفری پانصد دینار و بریش سفیدان و تفاوت بگیرشان نفری دوهزار دینار داده میشد . و در این ایام که عشر اول شهر محرم و ایام تعزیه داری بود ، جمیع اهل اردو از بزرگ و کوچک هر کس بفراخور حالت خود مشغول تعزیه داری جناب خامس آل عبا علیه السلام و دعا گوئی دولت ابد مدت بودند . نواب جهانسوز میرزا و مقرب الخاقان مصطفی خان سرتیب اول ، و مقرب - الخاقان شجاع الملک در منازل خود اسباب شبیه فراهم آورده بودند . روزها شبیه بیرون می آوردند و سایر سرکردگان هم در منازل خود روضه خوانی میکردند ، و هر روز بجهت علف چر یک نفر صاحب منصب و چند فوج مشخص میشد ، با چند نفر از ترکمانان ساروق و چند عراده توپ که مال متفرقه اردو را جمع آوری کرده ، با مال اصطبل توپخانه برده ، علف ونی و خار شتر حمل کرده بیاورند ، و اغلب روزها خود نواب والا حشمت الدوله بجهت جمع آوری مال اردو و حفظ علف چر بیرون میرفتند ، و همه روزه در این مدت از طرف ترکمانیه تاخت و تاز بود و بقدر مقدور اهل اردو اسیر میبردند ، و بیشتر بجهت این فقره این بود که مردم متفرقه علف چر در ذهاب و ایاب بطور نظم و قاعده حرکت نمیکردند ، و بطور تفرقه و پیریشان بجهت آوردن علف میرفتند . بعضی روزها که صاحب منصبان بزرگ مأمور خدمت

علف‌چر بودند بسیار دیر از قلعه حرکت میکردند و بیرون میرفتند ، و بدیهی است مادامیکه صاحب‌منصب حرکت نکند فوج و توپ و سواره ابواب‌جمعی او حرکت نمیکند، و مردم متفرقه اردوهم بجهت حفظ مال خود وزودآوردن علف ، صبح بسیار زود از قلعه بیرون میرفتند و بیرون قلعه کسی نبود که ایشان را بنظم وقاعده حرکت بدهد و اطراف ایشان را محافظت نماید . از اینجهت‌ها ترکمانان حتی المقدور همه‌روزه دست‌اندازی نمیکردند و اسیر می‌بردند .

و بسیار روزها دیده شد که مردم و مال علف‌چر که بجهت آوردن علف بیرون رفته بودند مراجعت میکردند، و در مراجعت ایشان آن صاحب‌منصب که موافق حکم نظامی مأمور محافظت مردم بود سوار شده بود بیرون میرفت . بعد از بیرون رفتن از قلعه میدید که مردم در کار مراجعت هستند او نیز مراجعت میکرد ، و در اینصورت تکلیف رؤسای اردو این بود که مؤاخذه از مأمورین بکنند و بمقام سیاست و بازخواست برآیند، و بهیچوجه اقدامی از ایشان در این باب نمیشد و بیشتر باعث این فقره خلاف و نفاق میان رؤسا و سرکردگان بود . بعد از آنکه یکنفر از ایشان بخدمتی مأمور میشد، میگفت من چرا بروم فلان آقا که محل مشورت و انیس و جلیس شب و روز است برود، و همین قاعده استمرار داشت تا کار اردو یکطرف شد، و ترکمانان ساروق بقدر قوه در خدمت گزاری و محافظت اهل اردو و جنگ کردن با طایفه تکه و اسیر گرفتن از ایشان و آدم کشتن کوتاهی نمیکردند، و از وقتی که ترکمانان تکه از آمدن ساروق به اردوی دولتی

استحضار بهم رسانیدند در علف چرو غیر ذلک با کمال احتیاط حرکت میکردند، و آن جسارت‌ها که سابقاً در بیرون قلعه از ایشان دیده شده بود ترک کرده بودند که سهل است از نیم فرسخی قلعه مرو تجاوز نمیکردند و پیش نمی‌آمدند، و ساروق‌ها، هم شب و هم روز بطور دزدی و الامانی بر سر راه ایشان و به اوبه آنها میرفتند و اسیر و گوسفند و غیر ذلک از ایشان می‌آوردند تا ایام عاشورا منقضی شد.

خیال نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و اغلب رؤسای قشون این بود که بعد از گذشتن ایام عاشورا باید بر سر اوبه تکه رفت و با ایشان کار را یکطرف کرد. مرحوم نصرت‌الملک میرپنجه اعتقادش این بود، که چون خانوار سائر کمتر از جمعیت تکه است، و از اینجا به قلعه یل اتان که محل توطن و سکنای ایشان است زیاده از چهار فرسخ مسافت نیست، و قلعه ایشان هم مملو از آذوقه و غله و سایر چیزهای دیگر است، و در این مدت که اردوی دولتی در قلعه مرو بوده است، از ایشان بهیچوجه اظهار خدمتگزاری و اطاعتی نشده است، و با اینکه تا بحال چند حکم بجهت آمدن ایشان به اردو صادر شده که سواره و پیاده‌شان را برداشته به اردو بیایند و قافله خود را غله و مایحتاج اردو بارگیری کرده به اردو بیاورند جواب ندادند سهل است، یک نفر آدم از ایشان به اردو نیامده است، پس در این صورت آنها را بحالت خود گذاشتن و از دشمن خانگی غفلت کردن و بکار دشمن دوز دست پرداختن خلاف رویه حزم و احتیاط است، بهتر این است که اول بر سر ایشان برویم و کار آنها را تمام کرده و ایشان را بمقام اطاعت آورده، بعد قرار کار ترکمانان تکه را بگذاریم، و ترکمانان

ساروق نیز در این باب با مشارالیه همداستان بودند و این رأی را صواب میدانستند و اصرار ایشان زیاده از همه کس بود.

بالاخره رأیها بر این قرار گرفت که روز پانزدهم محرم ازهر فوج پانصد نفر انتخاب کرده و پانزده عراده توپ برداشته با چند دسته سوار بطور اختصار بدون حمل بنه و چادر زیاد بر سر قلعه یل اتان ایلغار نمایند. روز پانزدهم بهمان قاعده بطرف یل اتان حرکت کردند. نواب والا حشمت الدوله و قوام الدوله هم هر دو بهمراهی اردو بودند، و شب در کنار رودخانه شهد که سابقاً وقت آبادی مرو شاهجان، سلاطین ماضی بند بزرگ از سنگ و آجر و گچ در کمال استحکام بجهت سوار شدن آب باطراف قلعه قدیم مرو بسته بودند، و از وقت استیلای ترکمانیه بر آن صفحات بایر و خراب شده است، و حالا ترکمانان خودشان پائین تر از آن بندی بسته اند در همان سربند توقف کرده، نواب والا حشمت الدوله سرکردگان سواره خراسانی و ریش سفیدان طایفه ساروق را خواسته، ایشان را با سواره و پیاده ابوابجمعی خودشان مأمور ساخت اطراف قلعه یل اتان و آوردن گله و ربه طایفه سائر کردند، و آنها هم شبانه از اردو جدا شده بخدمت مأموره رفتند، و صبح روز دوازدهم نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر قشون از آنجا حرکت کرده بطرف قلعه عازم شدند. خود نواب حشمت الدوله با سواره چهاردولی آذربایجان که پیش قراول اردو بودند زودتر از افواج و توپخانه بسروقت قلعه رسیدند. بعد از رسیدن ایشان ترکمانان سالر هم خبردار شده آنها هم سواره و پیاده خود را جمع آوری

۱- در اصل چنین است و بسیاق کلام باید شانزدهم باشد یا پانزدهم مذکور در فوق، یازدهم، ولی در هردو جا صریحاً پانزدهم است به فارسی که عدد بعد از چهاردهم باشد.

کرده از داخل و خارج قلعه بنای جنگ و انداختن تفنگ را گذاشتند ، چون اغلب خانوار ایشان در پهلوی قلعه در کنار رودخانه شهد آلاچیق زده بودند و خارج از قلعه بودند . همان آلاچیق های خود را سنگر کرده مشغول مدافعه شدند ، و از طرف دیگر هم از داخل قلعه تر کمانان مشغول جنگ و مدافعه بودند . و اشهد بالله آن روز جلادت زیاد از مقرب الخاقان پرویزخان و برادرش مرحوم جعفرقلی خان و سایر سواره و نوکر او ملاحظه شد . با اینکه افواج و توپخانه عقب مانده بود و بجهت گذراندن توپها از نوغانه ها و نهرهای بزرگ معطل شده بودند ، و تخمیناً یک فرسخ مسافت میانه سواره پیش قراول و افواج و توپخانه بود ، و تارسیدن آنها زیاده از چهار ساعت دعوای سوار چهاردولی با تر کمانیه طول کشیده بود ، و مرحوم جعفرقلیخان برادر پرویزخان سرتیب در دعوا هدف گلوله شمشال شده بود و با سب خود مشارالیه هم گلوله خورده بود ، و چند نفر از سواره و منسوبان او تلف شده بودند . مع ذلک در جنگ ایستادگی کردند و از مقابله با تر کمانیه کناره نکردند و از هر طرف که آنها روی آورده سواره چهاردولی در جلو ایشان بمقابله می آمدند ؛ تا اینکه توپخانه و افواج از عقب رسیدند ، اولاً مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیب توپها را بجایهائیکه مشرف بر قلعه و آلاچیق آنها بود کشیده در کمال جلادت خود بنفسه مشغول انداختن توپ گردید ، و از طرف دیگر افواج مراغه با مرحوم نصرت الملک رسیده سواره و پیاده تر کمانیه را جلو گیر آمدند و جنگ سخت در انداختند و کمال جلادت و رشادت را ظاهر ساختند .

و از اتفاقات حسنه آنکه چند گلوله توپ بمیان قلعه رفته ، به نه نفر

از زنهای ترکمانیه خورده ، و یک دختر هم از ریش سفیدان که موافق
تقریر خودشان پادشاه بخارا خواسته بود خطبه نماید ، و مکرر اصرار
کرده بود و نداده بودند ، بعلاوه آن چند نفر هدف گلوله توپ آمد و ترکمانان
مستأصل شده ، رؤسا و ریش سفیدان آنها جمع شده باقرآن و شمشیر خود را
به رکاب نواب والا حشمت الدوله انداخته ، و از ایشان امان خواسته .
نواب حشمت الدوله هم از تقصیر ایشان گذشته ، قشون مأمورین جنگ را
حکم دادند که دست از جنگ برداشتنند ، و قدغن کردند که احدی از سرباز
و سوار و نوکر متفرقه بقلعه داخل نشود ، و میرزا محمدخان قولر آقاسی خود را
مأمور بمراقبت و مواظبت و رسیدگی عرایض ایشان کردند . و در کنار
رودخانه شاهد متصل بقلعه اردو زدند ، و هفت روز در همان مکان بجهت
معامله و بیع و شری توقف کردند ، و ترکمانان هم در آن چند روز غله و
آذوقه زیاد از قبیل گندم و آرد و جو و برنج و روغن و گاو و گوسفند و
غیر ذلک بقدریکه میتوانند از قلعه بیرون می آوردند و در میان اردو -
بازار بقیمت اعلی می فروختند . مثلاً گندم از دومن یک صاحبقران^۱ و
آرد گندم را از یک من و نیم یک صاحبقران کمتر نفروختند و برنج را یک من
چهار هزار و پنچ هزار و روغن را از قرار پانزده هزار و دو تومان فروختند . و روز
نوزدهم شهر محرم الحرام اردو از کنار قلعه یل اتان حرکت کرده عازم قلعه
مرو شد . و یکصد و پنجاه نفر سواره و پنجاه نفر پیاده هم از ترکمانان سالر
که خودشان داوطلب خدمت و نوکری دولت ابد مدت شده بودند ، در
رکاب نواب حشمت الدوله بقلعه مرو آمدند و از برای ایشان هم مثل

۱- صاحبقرانی از سکه های فتحعلی شاه است که قسمت اخیر آن یعنی قران
بیشتر در محاوره متداول و بعد کلمه ریال جانشین آن گشت . سکه صاحبقرانی
از سال ۱۲۴۲ هجری بمناسبت سی امین سال سلطنت فتحعلی شاه بجریان گذارده
شده بود . گنج شایگان آقای جمال زاده ص ۱۷۳ .

طایفه ساروق که سابقاً آمده بودند مخارج یومیّه استمراری برقرار شد ، و امان نظر نامی از خود آن طایفه هم نواب حشمت الدوله موافق خاطرخواه خودشان بداروغگی^۱ و حکومت برایشان گماشت ، و خلعتی هم از جانب دولت ابد مدت بمشارالیه داده ایل سالر و قلعه یل اتان را باو سپردند .

و روز بیستم شهر محرم الحرام اردو بقلعه مرو وارد شد ، و در این چند روز که اردو در یل اتان بود ، قلعه مرو را نواب حشمت الدوله به مقرب الخاقان قاسم خان سرتیب سپرده بودند ، و مشارالیه هم در کمال احتیاط و حزم همه روزه خود بجهت آوردن علف بامال مردم بافوج و توپخانه بیرون میرفت و با کمال انتظام و قاعده مردم را حرکت میداد ، و اگرچه باز ترکمانیه تکه بهمانطور سابق همه روزه خیرگی و اظهار جلالت میکردند ، لکن چون مشارالیه در کمال احتیاط و نظم مراقبت در ذهاب و ایاب و حرکت و سکون مردم داشت ، در آن روزها بهیچوجه من الوجوه صدمه [ای] از ترکمانیه براهل اردو وارد نیامد . باینکه بیشتر جمعیت اردو بلکه دو ثلث آن بقلعه یل اتان رفته بودند . و یک ثلث بیشتر در قلعه مرو نمانده بودند ، و اعتقاد اهل خراسان و ترکمانیه ساروق این بود که بعد از مسلط شدن به طایفه سالر و گرفتن قلعه یل اتان امان دادن بایشان و نوکراز ایشان به اردو آوردن و مخارج یومیّه مستمرینو کرایشان دادن خلاف قاعده است ، بجهت اینکه آنها در باطن با ایل تکه اتفاق دارند و حالا از ترس قشون دولتی و بملاحظه دفع شراز خودشان امان آوردند و تمکین بخدمتگزاری کردند . سزای ایشان بود که بعد از فتح قلعه قشون را حکم به غارت و تاراج و

۱- در اصل: داروغه گی .

قتل عام بدهند. مردهاشان را بقدر ممکن بقتل برسانند و زنهایشان را اسیر کنند و مایملک ایشانرا غارت نمایند، که همین فقره مایهٔ جسارت و جلادت زیاد قشون شده باشد، و بدانند که هر وقت بردشمن، دولت مسلط میشود مال و جان و عیال ایشان مال قشون دولتی است، و بهیچوجه از ایشان مضایقه [ای] نمیشود، نه اینکه اسان خواستن مزورانهٔ ایشان را قبول نمایند، و فریب اقوال و افعال دروغ آنها را بخورند، و بهمین آسانی ها دست از ایشان بردارند و بالاخره مایهٔ پریشانی و پشیمانی شود، و آنوقت چاره نداشته باشد چنانکه از تفصیل آینده معلوم میشود که طایفهٔ مزبور همه وقت بنای خلاف و نفاق را داشتند. و در جزو با طایفهٔ تکه کمال اتحاد را داشتند و از جزو و کل اعمال و افعال و اقوال و اهل اردو لیل و نهاراً ایشانرا استحضار میدادند. و بعد از ورود قشون از قلعهٔ یل اتان بقلعهٔ مرو مجالس شوری در باب رفتن بسرخانوار تکه و اتمام کار ایشان برپا شد. اغلب روزها و شبها در همین فقره اجلاس و مشورت بود. اعتقاد نواب حشمت الدوله و مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیب و نواب جهانسوز میرزا و چند نفر دیگر از سرکردگان جزو این بود که باید قشون را بطرف سنگر تکه حرکت داد و کار ایشانرا تمام کرد. و اعتقاد معاون لشکر و مرحوم نصرت الملک و عالیجاه یوسف خان ایل بیگی هزاره و میر عطاء الله خان تیموری و سایر سرکردگان جزو خراسانی برخلاف این فقره بود، و میگفتند که صلاح قشون در حرکت بطرف سنگر تکه نیست بلکه در جمع آوری تدارک و آذوقه بقدر اسکان و توقف در قلعهٔ مرو و ماندن در قلعه تا مادامیکه خود ترکمانیه مستأصل شوند و تمکین نمایند.

مثلاً همان نهر آبی که از رودخانه شهد جدا می شود و بقلعه مرو می آید و از قلعه میگذرد و بطرف یورت تکه و مزارع ایشان میگذرد و تخمیناً یکصد آسیا گردان آب دارد، و جمیع آن آب باید بمصرف ایل تکه برسد و جمیع مزارعشان از این آب مشروب میشود و جمیع انعام و دواب و چهارپایان آنها از این آب باید بخورد، اگر بسته میشد و بصحرا می افتاد و بطرف یورت تکه و مزارع ایشان نمی رفت یک فقره مایه پریشانی خاطر آنها و استیصال کلیه ایشان همین بود .

فقره دوم توقف قشون دولتی در مرو تا فصل پائیز و زمستان که وقت کشت و زرع آنها بود و آنها را همه روزه مشغول جنگ داشت و مانع شدن آنها را از زراعت و تخم کاری مایه پریشانی خاطر و تشویش آنها بود، و چون امسال بجهت اینکه قشون دولتی در وقت برداشت محصول برسر آنها رفت و زراعت آنها را حتی المقدور تلف و پامال کرد، اگر در فصل پائیز زراعت ایشان را مانع میشد و از کشت و زرع مأیوس میشدند ، لابداً یا باید بطرف بخارا و خیوق فرار کنند، یا به قبول ایلیت و خدمتگزاری دولت ابد مدت راضی شوند، و از جمیع آن اشخاص اولیه که اعتقادشان حرکت بطرف سنگر تکه بود مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ بیشتر اصرار میکرد، و از طبقه ثانی قوام الدوله و مرحوم نصرت الملک و یوسف خان هزاره از همه بیشتر انکار داشتند، و مقرب الخاقان معاون لشکرهم مجد قول طبقه ثانی بود و حرکت اردو را اصلاً صلاح نمیدانست بلکه صریحاً میگفت خبط و خطا است .

بالاخره رأی طبقه اول حسب الحکم غالب شد و بنای حرکت دادن

اردو بطرف سنگر و خانوار تکه صدق بهمرسانید، و حکم صادر شد که مردم آذوقه یکماه بردارند و تدارك خود را دیده، بعد از تشخیص ساعت سعد بطرف سنگر و خانوار تکه حرکت نمایند. و چون قشون مأمورین مرو زمان حرکت از مشهد مقدس بعضی تا دهم شهر صفر جیره خود را در همان شهر مشهد نقد آ[و] جنساً دریافت کرده بودند، که بهمه جهت از دهم شهر شوال که بنای حرکت اردو بطرف مرو بود، تا دهم شهر صفر چهار ماهه جیره خود را گرفته بودند و به مرو حمل کرده بودند، و این عمل درباره افواج و سواره مأمور سابق خراسان شده بود که افواج مراغه و افشار و اردبیل و سواره شقاقی و مقدم باشد، و به قشون مأمورین لاحق که امسال مأمور شده آمده بودند بهمه جهت از دهم شهر شوال، و بعضی غره شهر مزبور تا غره محرم جیره گرفته بودند، و بعد از آنکه بناشد که بجهت حرکت بطرف سنگر تکه قشون آذوقه یکماهه حمل نمایند، سرکردگان مطالبه جیره کردند و نواب حشمت الدوله و قوام الدوله بعد از مشورت و اجلاس قرار گذاشتند که از ترکمانان سالر ساکن قلعه یل اتان غله خریداری نموده بجیره قشون بدهند، و ریش سفیدان و کدخدایان آنها را جمع آوری کرده بعد از طی گفتگوی زیاد، قرار بر این شد که دوهزار خروار غله از ایشان از قرار خرواری چهار تومان خریداری نمایند، که قیمت آن مبلغ هشت هزار تومان باشد، و تنخواه مزبور را به مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ توپخانه تحویل نمایند، و جیره قشون را برآورد کرده موافق نیمورقی به مقرب الخاقان مشارالیه حواله نمایند که

مشارالیه بعد از رفتن یل اتان تنخواه را به ترکمانان داده غله را تحویل بگیرد. و هرفوج و هردسته سوار، مال بارگیر برداشته بهمراهی مشارالیه رفته در آنجا غله خود را دریافت نماید، و چون دوهزار خروار غله ابتیاعی کفایت جیره یکماهه قشون متوقف مرو را نمیکرد بعد از آنکه طلب افواج مشخص شد از برای هرفوج صد خروار جنس منظور کردند، که دریل اتان دریافت نمایند و تتمه جیره را هم از قرار خرواری چهار تومان نقد بگیرند، و سوار و سایر نوکران سورهم از این قرار خرواری چهار تومان تنخواه نقد از بابت قیمت جیره دادند.

و بعد از این تفصیلات مقرب الخاقان عبدالعلی خان سرتیپ با هشت عراده توپ و چند دسته سوار و از هرفوج دویست نفر و سیصد نفر برداشته بهمراهی چند نفر از ترکمانان سالر به قلعه یل اتان رفت و مشغول پرداختن جیره مردم شد. لکن بنای ترکمانان سالر بطوریکه سابقاً عرض شد برخلاف و نفاق بود و در جزو با تکه همدستان بودند. بعد از آنکه مشارالیه وارد یل اتان شد، تکه ها را اخبار کردند و ایشانرا تحریک نمودند که روز دیگر با جمعیت و سوار زیاد به یل اتان رفته اردوی عبدالعلی خان را برهم بزنند و متفرق نمایند. فردای آنروز هزار سوار از ترکمانیه تکه به یل اتان رفته اطراف اردو را محاصره نمودند، و طایفه سالرهم در جزو قرار گذاشته بودند که بعد از رسیدن سوار تکه به یل اتان، آنهاهم بقدریکه بتوانند کمک نمایند، و از اهل اردو بگیرند و بکشند. بعد از آنکه سواره الامان به یل اتان رسیدند اولاً طایفه سالر پیش دستی کرده بنای هرزگی و گرفتن سرباز و سواره اهل اردو را گذاشتند. بعد از آنکه مقرب الخاقان

سرتیپ استحضار بهمرسانیدند او نیز حکم داد که ترکمانان سالر که در اردو بودند گرفتند و خود هم مشغول مقابله و مقاتله باطایفه تکه شد، و ایشانرا بضرب گلوله توپ ازپیش برداشته، چند نفر از ایشان هدف گلوله توپ شده، مابقی بطرف مرو فرار کردند، و بعد از آنکه از مقابل قلعه مرو خواستند بگذرند، نواب حشمت الدوله با دوفوج افشار و دو عراده توپ و جزئی سوار قورت بیگلو و خراسانی بجهت علف چر از قلعه بیرون آمده بودند، ترکمانیه که از دور ایشانرا دیدند چنان دانستند که جمعیت علف چر متفرقه اردو است و به خیال اینکه اسیری از ایشان بگیرند بطرف ایشان میل کردند، ایشان هم خود را در میان علفزارها پنهان کرده بودند. ترکمانیه با خاطر جمعی زیاد بر سر ایشان تاخته همین که دویست، سیصد قدم فاصله میان ایشان مانده بود، نواب حشمت الدوله حکم دادند که توپها را بطرف ایشان بستند و سواره هم از یکطرف زور آور شده ایشان را از پیش برداشتند و بیست نفر اسیر و شش نیزه سر از ایشان بدست آمد و قریب دویست رأس اسب از آنها تلف شده، خائب و خاسر بطرف اوبه خود مراجعت کردند. و از آنطرف هم عبدالعلی خان تفصیل حرکت طایفه سالر و تکه را خدمت نواب حشمت الدوله و قوام الدوله نوشته، ایشانرا استحضار داد و دستور العمل خواست. بعد از رسیدن نوشته مشارالیه به مرو، نواب حشمت الدوله حکم کردند که آنچه از ترکمانان سالر در میان قلعه مرو باشند بگیرند محبوس نمایند. و همان ساعت همه آنها را گرفته و حبس کردند، و مقرب الخاقان عبدالعلی خان راهم بقلعه مرو احضار کردند. روز دیگر او با همراهان از یل اتان کوچیده بطرف قلعه مرو روانه شد، و بعد از آمدن

او به سرو خانوار سالرهم از یل اتان کوچیده بطرف پنجده روانه شدند و چند خانوار قلیل هم از ایشان بمیان ایل تکه رفت ، و قلعه یل اتان را بکلی خالی کردند .

و بعد از رسیدن این خبر به سرو واستحضار نواب حشمت الدوله و قوام الدوله از این عمل ، هزار و دویست نفر سوار که از جمله سواره هزاره ، جمعی یوسف خان ایل بیگی ، و سواره تیموری جمعی میر عطاء الله خان بودند با چند دسته سوار دیگر به سرکردگی نواب سلطان حسین میرزا همشیره زاده نواب حشمت الدوله مأمور سیاحت ایل سالر و مراجعت دادن ایشان شدند ، و بعد از آنکه مأمورین بقلعه یل اتان رسیدند باریش سفیدان طایفه ساروق که از پنجده می آمدند باردو ، ملاقات کردند .

و ریش سفیدان طایفه مزبور نزد نواب مشارالیه از ایل سالر بنای توسط گذاشتند که ایشان بما پناه آورده اند و چون ما ایل ترخان دولت علیه و در زیر حمایت و رعایت دولت علیه هستیم ، طایفه سالرهم بما پناه آورده ما را شفیع کردند که نزد اولیای دولت از ایشان توسط نمائیم ، و اگر شما ما را ایل خود میدانید باید توسط ما را در حق آنها قبول نمائید آنها بما کمال اتحاد را دارند و به خانه های ما آمده در پناه ما هستند .

مأمورین بعد از این تفصیل لابداً با ترکمانان طایفه ساروق بطرف قلعه سرو مراجعت کردند ، و همان تفصیلات را که از ریش سفیدان طایفه ساروق شنیده بودند خدمت نواب حشمت الدوله اظهار داشتند ، و خود ریش سفیدان هم حضوراً بنای شفاعت و توسط را گذاشتند ، و چون کار از

دست‌رفته بود لابداً توسط ایشان مقبول افتاد.

آنوقت معلوم شد که اشخاصی که منکر امان دادن ایل سالر بودند و اعتقادشان این بود که باید آن طایفه را تنبیه کامل کرد و تتمه آنها را هم از مرو کوچانیده به سرخس یا خراسان یا جای دیگر آورده سکنا داد چقدر مردمان عاقبت‌اندیش خیرخواه و خدمت‌گزار دولت ابد مدت بودند.

فصل هشتم

بعد از این فقرات بنای حرکت اردو بطرف سنگر تکه شد، و آنچه مردمان خیراندیش از قبیل مرحوم نصرت‌الملک و یوسف‌خان هزاره و سایر اهل خراسان اصرار و عجز کردند که عاقبت اینکار بغیر از وخامت و پشیمانی حاصل ندارد، حالا که قشون بهرطور بوده آذوقه سه چهارماهه جمع‌آوری کرده‌اند، صلاح این است که چندی در قلعه توقف نمائیم. و اگر ممکن شود بار سال رسل و رسائل کاری از پیش ببریم، مفید نیفتاد. و روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر صفر المظفر با پانزده فوج و بیست و چهار عراده توپ و سواره آذربایجانی و عراقی از قلعه مرو حرکت کرده، در بیرون قلعه اردو زده شد، و نگاهداری قلعه را محول به مقرب‌الخاقان آقا رضاخان آجودانباشی کردند. و فوج ناصریه را با فوج خوی و دامغان تماماً در قلعه گذاشتند، و سواره‌ایلات قزوین و سواره جامی هم‌سأور بتوقف قلعه شدند. و فردای آنروز که بیست و ششم بود اردو از ظاهر قلعه مرو کوچیده بطرف سنگر روانه شد، و آنروز یک فرسخ و نیم مسافت طی کرده، شب در یورت مشهور به سمندوک اردو متوقف شد.

و فردای آنروز که روز بیست و هفتم بود از آنجا حرکت کرده عازم یورت خان کچن^۱ که محل سکنای طایفه تکه و سنگر ایشان است شدند، و در این روز بعد از آنکه نیم فرسخ مسافت طی شده بود تخمیناً هشتصد نفر سوار تکه بجهت جلو گرفتن و اظهار جلادت کردن به سرراه اردو آمدند، و مقرب الخاقان سرتیب توپخانه با شلیک توپ آنها را از پیش برداشته بعقب نشانید.

و آن روز اردو یک فرسخ مسافت طی کرده و در نیم فرسخی سنگر تکه حکم بتوقف اردو صادر شد، و ترکمانان تکه بعد از ملاحظه این حالت و نزدیک شدن اردو به سنگر ایشان زیاده از حد اضطراب و پریشانی حاصل کرده، به توسط صفرك خان نام که از اسرای سابق تکه بود و از رؤسا و ریش سفیدان ایشان، و خود نیز رئیس سه-چهار هزار خانوار وایل بود، و در این سفر بجهت بعضی ملاحظات او را همراه آورده، و در منزل مرحوم محمد حسن خان محبوسانگاه داشته بودند، طالب مصالحه و مراوده شدند و اظهار خدمتگزاری و اطاعت و انقیاد کردند، مشروط باینکه یک فقره عرض ایشان قبول شود. و چون رؤسای ترکمانیه با مرحوم محمد حسن خان در سفر سابق اردو به همراهی نواب حسام السلطنه بمرو یک نوع خلطه و آمیزش و دوستی داشتند، از او خواهش کردند که امر مصالحه را اقدام نماید، و از جانب ایشان متقبل همه قسم اطاعت و خدمتگزاری بشود، از پیشکش دادن و خانوار بجهت ترو به سرخس و سرحدات خراسان کوچانیدن و موقوف کردن تاخت و تاز اطراف خراسان و غیر ذلک.

لکن یک فقره عرض ایشان در مقابل این بود که، بعد از آنکه تعهد و تقبل همه قسم خدمتگزاری بکنیم و ریش سفیدان خود را با هر قدر خانوار که از ما بخواهید بگرو بدهیم، و هنگام ضرورت دولت به نوکراز ایل خود سواره و پیاده بقدر امکان به دولت کمک نمائیم، و تاخت و تاز اطراف خراسان را بهمه جهت موقوف نمائیم، دولت هم باید استدعای ما را قبول فرماید و ولایت مرو را که یورت قدیم ماها است به ماها واگذارد، که ایل و اولوس ما از بابت زراعت و فلاح و وسعت مدار و غیر ذلک آسوده باشد. و اگر دولت علیه میخواستند ایل ساروق را هم در مرو سکنی بدهند باز ماها حرفی نداریم، و با ایشان بطور اتحاد و یکجبهتی کنار می آئیم، و بهر قسم که دولت علیه یورت و مزارع مرو را میان ماها تقسیم نمایند حرفی نداریم. و مرحوم محمد حسن خان هم تفصیل را خدمت نواب والا حشمت الدوله و جناب قوام الدوله عرض کرد، و اعتقاد ایشان و جمع دیگر از رؤسای قشون این بود که ترکمانان در این قول کاذبند، و حالا که می بینند قشون به نزدیک سنگرایشان رسیده و بر سر عیال ایشان آمده، می خواهند باین حرفها اردو را معطل نمایند، و ضمناً در مقام استحکام سنگر و حصار و خاکریز و جمع آوری آلات حرب بر آیند. و عرایض ترکمانان و توسط مرحوم محمد حسن خان را قبول نکردند و جواب درست ندادند. لکن رؤسای ترکمانیه آن دوروزه که اردو در نیم فرسخی سنگرایشان افتاده بود، همه روزه به منزل مرحوم محمد حسن خان می آمدند و خواهش میکردند که امر مصالحه در همان یورت تمام شود و قشون مراجعت نماید و از آنجا بیشتر نرود.

روز بیست و هفتم شهر صفر المظفر نواب حشمت الدوله از هر فوج پانصد نفر سرباز بهمراه برداشته ، با پانزده عراده توپ و چند دسته سواره و سرتیپ توپخانه بجهت تشخیص جای توقف اردو در نزدیکی سنگر تکه و صاف و هموار کردن نوغانه ها و نه‌رهای بزرگ بجهت عبور اردو از آنجاها به نزدیکی سنگر تکه رفتند . تا بجائی که زیاده از چهار هزار قدم مسافت میانه اردو و سنگر تکه نمانده بود ، و آنچه نوغانه و نه‌رهای بزرگ که در میانه واقع شده بود احتمال میرفت که ترکمانیه آنجاها را بگیرند و سنگر نمایند ، که اردو نتواند آنقدرها پیش برود همه را صاف کردند ، و با چوب و اسباب که از قلعه مرو بجهت بستن پل در محل ضرورت همراه آورده بودند پل بستند ، و افواج و توپخانه را در چهار هزار قدمی سنگر نگاهداشته ، صف آرائی کردند و بهر فوج هم یک عراده توپ ، قسمت دادند و بجهت توپها باستیانها ئیکه یک ذرع ارتفاع آنها میشد ساختند و توپها را بالای باستیانها کشیدند . ترکمانیه بعد از مشاهده این حالت آمدند نزد مرحوم محمد حسن خان و اظهار کردند که بنا بود اردو در همان یورت توقف نماید تا امر مصالحه تمام و یکطرف شود .

و اگر شما با ما بنای مصالحه و ایلیت دارید آمدن قشون شما تا این نزدیکی مایه وحشت و اضطراب اهل و عیال ما میشود . پس شما قشون را حکم مراجعت به یورت اول بدهید ، تا ما امروز ریش سفیدان خود را آورده امر مصالحه را تمام نمائیم . مرحوم محمد حسن خان این مراتب را خدمت نواب والا اظهار داشت . نواب والا و مقرب الخاقان سرتیب توپخانه و نواب جهان سوز میرزا

وسلطان حسین میرزا که در آنجا حاضر بودند ، در جواب گفتند که اگر ترکمان راست میگویند ریش سفیدان خود را الآن ، همین جا حاضر نمایند و قرار کار خود را تمام کنند . و مرحوم محمدحسن خان این مراتب را بآن چند نفر ترکمان که نزد او آمده اظهار مصالحه کرده بودند حالی کرد ، که الآن باید بروید جمیع رؤسا و ریش سفیدان خود را بیاورید ، این کار را تمام نمائید . و آن چند نفر ترکمان رفتند که بقیه رؤسا و ریش سفیدان را بیاورند ، و مراجعت ایشان دفعه ثانی بقدر یک ساعت و نیم تخمیناً طول کشید . سرتیپ توپخانه و نواب جهانسوز میرزا و سایرین که حاضر بودند اصرار کردند که بنای ترکمانیه برخلاف و نفاق و معطل کردن اردو است . و از آن طرف هم ترکمانان بقول خودشان بجهت تماشای قشون دولتی بهیئت اجتماع از سنگر بیرون آمده سواره و پیاده مرد وزن در جلو سنگر در کنار رودخانه شهد صف کشیده بودند . رؤسای قشون را بخاطر رسید که آنها را بترسانند و از اردو و توپخانه رعب و خوف زیاد در دل ایشان بیندازند . سرباز را حکم تشتوان دادند و بالابانچیان مشغول زدن طبل جنگ شدند ، و حکم شلیک به توپخانه دادند و توپچیان بطرف ترکمانیه مشغول شلیک توپ شدند ، و بقدر یک ساعت و نیم تخمیناً بطرف ترکمانیه شلیک کرده هشتصد تیر توپ بطرف ایشان انداختند . و بعد از آنکه بنای شلیک شد ، نواب حشمت الدوله و سرتیپ توپخانه و سایرین که حضور داشتند صلاح چنان دانستند که بفرستند اردو را از آن یورت نیمفرسخی کوچانیده بهمین چهار هزار قدمی بیاورند ، که حالا که کار باینجا کشیده اگر قشون شب از اینجا به اردو مراجعت نماید ترکمانان نوغانه ها و نهرها

که در سر راه هست می آیند میگیرند و سنگر می کنند ، آنوقت دوباره آوردن اردو و قشون باین مکان کمال صعوبت و سختی را خواهد داشت . و همان ساعت مرحوم محمدحسن خان مأمور بآمدن و کوچانیدن اردو از آن یورت و آوردن باین یورت شد، و اردو هم از آنجا کوچیده تا دو ساعت از شب گذشته در کمال صعوبت و سختی از نوغانه ها گذشتند و به اردو ملحق شدند . و ترکمانان هم پیش از وقت باستیان بسیار بلندی که تخمیناً پانزده ذرع هم ارتفاع داشت در جلو سنگر متصل برودخانه شهد ساخته بودند، و دو عراده توپ که سابقاً از اردوی خان خیقو بچنگ آورده بودند بر بالای باستیان کشیده ، حاضر گذاشته بودند . و همین که از مصالحه و اتحاد بقول خودشان یأس حاصل کردند ، ایشان هم خواستند اظهار حیاتی بکنند و جلادتی بخرج بدهند . از باستیان بنای انداختن توپ گذاشتند و بیست و پنج شش تیر توپ بطرف قشون انداختند . اما باحدی نخورده و کاری ندید و از آن توپ ها که از طرف قشون بآنها شلیک شده بود ، از قراریکه بعد معلوم شد زیاده از چهار پنج نفر آدم از ایشان تلف شده بودند . و آنروز تا عصر بهمین رویه گذشت و از هیچ طرف بغیر از انداختن توپ کاری از پیش نرفت، و ترکمانان هم از اهل اردو یأس حاصل کرده بکلی مراوده و آمد و شد را موقوف کردند ، و اردو در همان جا متوقف شد و یک-دو روز بجهت آسودگی و جابجا شدن اردو دعوائی از هیچ طرف نشد .

لکن همان روز اول که اردو بآن یورت آمده بود و هنوز درست جابجا نشده و آرام نگرفته بودند و سنگر اطراف اردو بطوریکه باید مضبوط

شود نشده بود، ترکمانیه تکه خیال کردند که همان شب اردو را برهم بزنند و متفرق نمایند و بهر قسم که ممکن شود خود را بار دو دست شمشیر داخل نمایند، و نگذارند که آنجا بمانند. و بهیئت اجتماع آمده، اطراف اردو را گرفتند و بنای انداختن تفنگ و شمشال گذاشتند، و زیاده از حد خیرگی کردند و بقدر چهار ساعت مشغول های وهوی بودند. لکن از طرف اردو اعتنائی بآنها نشد و همان قراول اطراف اردو با تفنگ با آنها مشغول مدافعه شدند، و از طرف توپخانه هم چند تیرساجمه و گلوله بایشان شلیک شد. و از این فقره که بتوانند دست بردی به اردو بزنند بکلی مأیوس شده مراجعت کردند. و فردا شب که شب دوم توقف اردو در آنجا بود باز بهمان قاعده شب گذشته با طرف اردو آمده بنای تفنگ انداختن و داد و فریاد را گذاشته مراجعت کردند.

روز دوم شهر ربیع الاول نواب حشمت الدوله با سرکردگان نشسته بنای کار دعوا را گذاشتند، و رأیها بر این اتفاق یافت که افواج را خبر کرده، باییل و کلنگ و چوب و میخ که اسباب ساختن باستیان است بروند در محل موسوم به حیران تپه که تخمیناً زیاده از دوهزار قدم تا سنگر تکه مسافت ندارد، و گلوله توپ و خمپاره و قپس بطور خوب به آلاچیق و اوپه آنها میرسد سنگر و باستیانی در کمال استحکام بسازند، و چند عراده توپ و خمپاره بالای باستیانها کشیده، بضرب گلوله توپ و خمپاره و غیر ذلک آنها را مستأصل نمایند، که بعجز بیایند و امان بیاورند و بر عیثی دولت ابد مدت راضی شوند. و بعد از تقدیم مشورت نواب والا و قوام الدوله و سایر سرکردگان با بیل و کلنگ و اسباب بستن باستیان و توپخانه از

اردو بیرون رفتند. ترکمانیه که شب و روز سواره و پیاده اطراف اردو را می گردیدند و قراولی میکردند و میخواستند از حالت اهل اردو استحضار حاصل نمایند، بعد از آنکه ملاحظه کردند که قشون و جمعیت زیاد از اردو بیرون آمد ایشان هم هفتدهشت هزار نفر سواره و پیاده از اوبه بیرون آمده، در مقابل اردو مستعد جنگ ایستادند، و کم کم مشغول مدافعه و مقابله شدند و نگذاشتند که قشون به حیران تپه برسد. در همان نزدیکی اردو؛ گیرودار و هنگامه گرم شد. افواج افشار و فراهانی داوطلب شدند که یورش ببرند و حیران تپه را از دست ترکمانیه بگیرند و سنگر نمایند. اولاً افواج افشار یا علی کشیده بطرف حیران تپه دویدند. و افواج فراهان نیز از عقب آنها یا علی کشیده رفتند، و از آنجائی که افواج مزبور به عزم یورش حرکت کردند تا حیران تپه که تخمیناً هزار و پانصد قدم میشد. معلوم است بعد از آنکه سرباز هزار و پانصد قدم پیاده بدود و به منزل برسد، با نفس گسیخته در هوای گرم حالت هیچ کار ندارد تا بدعوا کردن چه رسد، و در پهلوی حیران تپه علاوه بر این نوغانه آب بزرگی در کمال عمق داشت، و آتش کم بود. ترکمانیه در میان نوغانه مزبور بنخو کرده بودند. بعد از آنکه سرباز بانجا رسید غفله ترکمانیه دست به شمشیر برسر آنها ریخته و از افواج افشار و فراهانی بقدر هفتاد نفر زخمی و مقتول شدند، و سرباز بعد از مشاهده این حالت تاب مقاومت نیاورده بطرف قشون مراجعت کردند. و در مراجعت باز ترکمانیه بقدر سی-چهل نفر از ایشان مقتول و زخمی کردند، و مرحوم محمد حسن خان بیچاره هرچه

خواست جلو افواج افشار را نگاه بدارد که مراجعت نکنند ممکن نشد لابد آبرگشتند ، و افواج فراهانی هم بعد از افشار برگشتند . مرحوم محمد حسن خان خود نیز خواست بعد از مراجعت افواج برگردد در میان نوغانه اسب او بگل فرو رفت و تا خواست اسب را بیرون بیاورد ، پیادگان ترکمانیه بر سر او ریخته ، اولاً گلوله تفنگک بسینه او انداختند بعد از آن نشناخته بر سر او ریخته با چند زخم شمشیر او را مقتول نمودند ، و سرش را هم همانجا از بدن جدا کرده بردند . افواج افشار و فراهانی بقشون ملحق شده زخمی آنها را هم به اردو آوردند و قشون باز بهمان حالت مشغول جنگ بودند ، و اشهد بالله فوج مراغه با مرحوم نصرت الملک و برادرش خداداد خان و سایر صاحب منصبان افواج مراغه آن روز آنقدر جلادت و پاداری کردند که مافوق آن متصور نیست ، و از حوصله بشر خارج است . و از سواره هم سواره چهاردولی عراق و آذربایجان و قورت بیگلو و مقدم زیاده از حد جلادت کردند . و از طرف اردو البته هزار و پانصد تیر بل متجاوز شلیک توپ بطرف ترکمانیه کردند . و ترکمانیه هم بقدر دویت ، سیصد تیر توپ بطرف اردو و جنگ گاه انداختند ، و توپ ایشان همه طرف اردو را بطور خوب میزد . بلکه اغلب که سرتوپ را قدری بالا می گرفتند هزار قدم و پانصد قدم از روی اردو می گذشت و بیرون اردو می افتاد . و مختصر این است که جنگی بآن سختی اعتقاد این چاکر این است که در این سنوات و قرون اتفاق نیفتاده باشد . آخر کار جنگ بطوری شد که ترکمانیه و سرباز با هم به مشت و میلی و نیزه جنگ میکردند ، و دوازده ساعت بل متجاوز مدت جنگ طول کشیده و وقت غروب آفتاب طوری شد که هر دو طرف از

کاراقتاده ولابداً مراجعت کردند. و از طرفین آنروز هزار نفر تخمیناً مقتول و زخمی و اسیر شدند. و بعد از مراجعت قشون به اردو معلوم شد که مرحوم محمد حسن خان مفقود شده است اما درست مشخص نشد که زنده اسیر شده یا مقتول شده است. بعد از چند روز دیگر این فقره محقق شد که او را کشته اند. و همان شب سیم شهر ربیع الاول دو فوج قرائی و شانزدهم شقاقی مأمور شدند که با اسباب ساختن باستیان به حیران تپه [بروندو] بعد از رسیدن بآنجا...^۱ مشغول [شوند] بساختن باستیان و سنگر در کمال استحکام. و عالیجاهان مصطفی قلی خان سرهنک (میر پنجه) و رحمت الله خان شقاقی فوجهای خود را برداشته داوطلبانه بطرف حیران تپه رفتند. و بعد از رسیدن به حیران تپه مشغول ساختن باستیان و سنگر شده بودند که ترکمانیه خبردار شده به سرایشان آمده بنای جنگ گذاشتند. نصف افواج مزبوره مشغول جنگ بودند و نصف دیگر باستیان و سنگر می ساختند، و آنقدر پاداری کردند که سنگر ساخته شد و جان پناه درست کردند و مشغول مدافعه شدند. ترکمانان چون دیدند که نتوانستند کاری از پیش ببرند مراجعت کردند، و افواج مزبور در آن سنگر و باستیان متمکن شدند، و لکن در چند روز بکه آن فوجها آنجا بودند تا آخر شکست اردو اصلاً رؤسای اردو بسرکشی آنها نرفتند و دلجوئی از آنها نکردند، و لامحاله انعامی درازای آن خدمت بهیچوجه بایشان ندادند. و همه روز و همه شب ترکمانیه بسر آنها به هیئت اجتماع می آمدند و انواع [و] اقسام بایشان جنگ می کردند، و ایشان بقدر قوه پاداری و ایستادگی کردند. و گاهی که از طرف نواب حشمت الدوله مأذون میشدند چند تیر توبی به او بترکمانان می انداختند و به آلاچیق های ایشان

میخورد و چند نفر هم زن و طفل از ایشان تلف و هدر کرد. و حق مطلب اینست که بعد از مقتول شدن مرحوم محمد حسن خان بکلی قشون از حالت جنگ افتادند. و خیرگی ترکمانیه نیز روز بروز زیاد میشد و اضطراب و واهمه قشون دولتی زیادتیر، و از صرافت جنگ کردن و سنگر دیگر در پهلوی سنگر فوج قرائی و شقاقی بستن افتادند، و اختلاف آراء در میان سرکردگان بهمرسید. اغلب اعتقادشان این بود که باید از پهلوی سنگر تکه کوچ کرد و بقلعه مرو رفت. و بعضی دیگر اعتقادشان این بود که باید در جنگ ایستادگی کرد تا تکه منکوب و میخذول شوند. و اغلب اوقات شبانه روز مصروف همین سخنان بود و طایفه تکه هم حتی المقدور در جلادت و بهادری اهتمام میکردند و از اطراف اردو مال و آدم میبردند و می کشتند، تا روز نهم ربیع الاول و در آن اوقات هم بجهت مدار مال بسیار اهل اردو تنگی میکشیدند، و هر دو روز [و] سه روز یکمرتبه چند فوج و چند عراده توپ با یکنفر صاحب منصب بزرگ بجهت آوردن علف مأمور میشد و در ذهاب و ایاب صدمه زیاد میخوردند.

بالاخره طوری شده بود که بعضی از سرکردگان میگفتند که اگر گردن ما را بزنند به علف آوردن نمیرویم. تا روز نهم که علف اسبان توپخانه تمام شده بود و سرکردگان اغلب در منزل مرحوم نصرت الملک بودند، که نواب حشمت الدوله فراشباشی خود را نزد مرحوم نصرت الملک فرستادند که از هر فوج دو یست نفر با پنج عراده توپ خبر کرده ایم که بجهت علف آوردن اسب توپخانه بصحرا بروند خداداد خان هم مأمور است که رئیس آنها باشد و بروند علف بیاورند. و جهت اینکه از هر فوج دو یست نفر خبر

کرده بودند این بود که از هر فوج پانصد نفر بامال بارگیر بجهت آوردن آذوقه و علیق اسبان توپخانه بهمراهی مقرب الخاقان یوسف خان سرتیب بقلعه مرو رفته بودند، و زیاده از دویست و پنجاه نفر از هیچ فوج درسنگر نمانده بود، و خداداد خان تمکین نکرد که بهمراه افواج متفرقه به علف چر برود، و حرفش این بود که تا فوجهای خودم نباشد بجائی نمیروم. و هرچه نصرت الملک مرحوم و سایر سرکردگان اصرار کردند که خداداد خان بهمراه علف چر برود قبول نکرد و نرفت. آخر الامر همان افواج متفرقه با کریم سلطان مقدم، سلطان توپخانه مبارکه و پنج عراده توپ از اردو بیرون رفتند، و چون متصل به سنگر ترکمانیه علف زار و نی زار زیاد بود و از همه طرف به اردو نزدیک تر بود علف چین ها با آن طرف میل کردند. سواره و پیاده ترکمانیه هم در پهلوی سنگر خود با استعداد تمام حاضر بودند، و بعد از بیرون رفتن آن جمعیت از اردو، چنان دانستند که قشون به جنگ مأمور شده بیرون آمده است. آنها آهسته آهسته خود را بعقب کشیدند و منظورشان این بود که قشون را بطرف سنگر خودشان بکشند. علف چین ها غفلت کرده بطرف نی زار و علف زار متصل بسنگر ترکمانیه میل کردند. و بعد از رسیدن به نزدیک سنگر، ترکمانیه بهیئت اجتماع بر سر ایشان ریخته جنگ سخت در انداختند و از افواج متفرقه زیاد مقتول و اسیر کردند، و از فوج اردبیل و مشکین صد نفر بجهت آوردن علف بیرون رفته بودند، اغلب آنها هم وکیل و سرجوقه بودند، چهل نفر از ایشان در همان جا مقتول شدند و تاب مقاومت نیاورده از جلو ترکمانیه برگشتند، و ترکمانیه دو عراده توپ ۹ پوند و ۶ پوند از ایشان گرفته بطرف سنگر

خود کشیدند، و بعد از آنکه خبر به اردورسیدنواب حشمت الدوله ازسنگر بیرون آمده و مقرب الخاقان سرتیپ توپخانه و خدادادخان را بکوبک علفچین ها فرستادند. بعد از رسیدن آنها، ترکمانیه آن دوعراده توپ اول را کشیده برده بودند و میخواستند آن سه عراده دیگر که باقی مانده است ببرند. سرتیپ توپخانه و خدادادخان با جمعیت همراهشان بمقام مدافعه برآمده، آنها هم بهمان دوعراده توپ قناعت کرده در کمال فرح و انبساط و سرور توپ ها را برداشته بسنگر خود داخل کردند، و آنروز هم جنگی در کمال سختی و صعوبت اتفاق افتاد و از طرفین زیاد کشته و اسیر شدند و بالکلیه، اهل اردو از صرافت جنگ افتاده و هیچ حالت و یارای حرکت و کاری نداشتند، و خیرگی ترکمانیه روز به روز وساعت به ساعت زیادتر میشد. بالاخره بعد از آنکه از خارج و داخل معلوم کردند که اردو بنای کوچیدن از مقابل سنگر ایشان دارد، شبها و روزها علی الاتصال سه چهار هزار نفر پیاده آنها در اطراف اردو مشغول نگاهبانی و کشیک بودند، که هر وقت اردو بخواهد حرکت نماید، آنها هم بنای هرزگی را بگذارند، و بقدر قوه در کار جنگ و صدمه بقشون دولتی کوتاهی ننمایند، و همه روزه بتفاوت پنج نفر، شش نفر [و] ده نفر اسیر از اهل اردو میبردند. تا اینکه سرکرد گان و رؤسا در مجلس مشورت نشستند. بعد از گفت و شنید زیاد بنای کوچانیدن اردو بطرف قلعه مرو شد، و اغلب سرکرد گان مثل عبدالعلی خان و یوسف خان و قاسم خان و پرویز خان و مرحوم نصرت الملک تمکین بحرکت از آنجا نمیکردند، و اعتقادشان این بود که اول اردو نباید باینجا بیاید، حالا که آمده باید ایستادگی کرد تا کار تمام شود. و اعتقاد رؤسا در

کوچانیدن قشون بود. بالاخره کار بجائی رسید که جواب سرکردگان قشون را اینطور گفتند که شماها را مأمور باطاعت ما کرده اند، و آنچه ما حکم کرده ایم باید حکماً اطاعت نمائید. سرکردگان نیز لابد تمکین کردند. اولاً قرار بود که یک فقره مال مردم با افواج افشار و فوج مخبران شقاقی اسباب و احوال و ائقال زیاد که در اردو دارند حمل نمایند، و باسم اینکه بعقب آذوقه میرویم آن احوال و ائقال را برده بگذرانند^۱ و خودشان مراجعت نمایند، و دوباره به همراه قشون از سنگر مراجعت نمایند که اگر در راه چشم زخمی برسد و صدمه [ای] وارد آید، بازینه^۲ زیاد نباشد که قشون را از جنگ بازدارد. و باز بعد از این فقره اختلاف در مرتبه ثانی میان رؤسا بهمرسید و قرار گذاشتند که اردو یک دفعه حرکت نماید.

و روز هفدهم شهر ربیع الاول بنای حرکت اردو را گذاشتند، و عصر روز شانزدهم حکم نظامی صادر شد که مردم شبانه بار و بنه خود را بار کنند و چادرها را بیندازند و دو ساعت بصبح مانده حرکت نمایند. و اشهد بالله سرتیپ توپخانه و اغلب رؤسای قشون اصرار و ابرام زیاد کردند و عجز آوردند که حرکت دادن قشون باین بزرگی و مال بنه و بار زیاد در شب مایه هزار قسم خطر است، و اگر خدای نخواسته حکایتی رو بدهد مردم لامحاله باید همدیگر را ببینند و بشناسند و کاری از پیش ببرند، و اصرار ایشان حاصلی نبخشید، و حکم بکوچیدن اردو در شب چهارشنبه هفدهم شهر ربیع الاول صادر شد. و از قرار تفصیل، پیش قراول و چنداول و بنداول مشخص کرده بودند:

۱- چنین است در اصل و سیاق کلام: بگذرانند.

۲- در اصل باین صورت است ولی ظاهراً باز بنه به باء صحیح است.

پیش قراول

افواج

فراہانی

عرب و عجم

سمنائی و دامغانی

دو فوج

دو فوج

دو فوج

چنداؤل

افواج

قرائی

۶ شقاقی

مخبران شقاقی

افشار

فوج

فوج

فوج

دو فوج

سوارہ

مقدم

شاہسون بغدادی

ہزارہ

دوہست نفر

دوہست نفر

پانصد نفر

سوارہ

قورت بیگلو

چہاردولی

دستہ

دودستہ

توپ و خمپارہ

توپ بہمراہی فرج اللہ بک یاور

دوازدہ عرادہ

شش عرادہ

بنداؤل

طرف راست

توپ

سوارہ خراسانی

افواج مراغہ

دو عرادہ

پانصد نفر

دو فوج

طرف چپ

توپ

سوارہ مکرری

افواج بہادران

دو عرادہ

دوہست نفر

دو فوج

مقرب الخاقان قوام الدوله و معاون لشکر و این چاکر درگاه به همراه پیش قراول بودیم، و نواب حشمت الدوله و سرتیپ توپخانه و نواب سلطان حسین میرزا و سرتیپان افواج چنداول به همراه چنداول بودند، و سرتیپان افواج بنداول هم هر کس به همراه تیپ و فوج خود بودند، و مقرب الخاقان حسین علی خان سرتیپ با فوج اردبیل و مشکین مأمور بقراولی قورخانه بودند، و تا اردو از سنگر بتمامه بیرون آمد زیاده از یک ساعت بطلوع صبح نمانده بود، و ترکمانیه هم از کوچ اردو خبردار شده اطراف اردو در بسخوگاه ها پنهان شده بودند، و همین که عقبه چنداول از سنگر بیرون آمد که دیگر درجای اردو یک نفر آدم و مال از اهل اردو باقی نمانده بود، پیادگان ترکمانیه فریاد کنان باهای و هوی زیاد خود را ریختند بمیان افواج چنداول و هنگامه گرم شد، و افواج قلعه بسته مشغول جنگ شدند. و محل تردد اردو هم زمین صیفی زار بود که سابقاً بستان و جالیز کاشته بودند، و نهادهای بزرگ عریض طویل عمیق داشت و افواج چنداول زیاده از حد در جنگ پاداری و ایستادگی کردند. مرحوم نصرت الملک نیز با فوجهای خود از سمت خود مشغول مدافعه و مقابله بود، و جمیع توپها مشغول آتش فشانی بودند، و پیش قراول بعد از رسیدن بمحل موسوم به مزار تپه که علی التخمین سه هزار قدم از یورت اردو مسافت داشت توقف کرد و افواج و سواره جابجا ایستادند، و موافق قاعده نظامی صف کشیدند و توپها را هم در جلو افواج گذاشتند، و در آن حالت آفتاب طلوع کرده بود و جنگ سخت شده بود، و افواج چنداول بقدریکه توانستند در جنگ پاداری و ایستادگی کردند تا فشنک ایشان تمام شد. و چون قورخانه

در عقب پیش‌قراول بود تا آمدند فشنک بردند طول کشیده بود ،
 ترکمانیه زور آور شده و خیرگی زیاد کردند و بغیر از مرحوم نصرت‌الملک
 و افواج مراغه که تا آخر جنگ مشغول مدافعه و مقاتله بودند ، دیگر از
 هیچ طرفی از اطراف پیش‌قراول و غیره کمکی بآنها از سواره و پیاده نرسید ،
 و هر چه معاون لشکر به قوام‌الدوله اصرار کرد که ازین افواج پیش‌قراول
 لامحالہ دو-سه فوج بکمک چنداول بفرستید هیچ مفید نیفتاد ، و مشیت
 خداوندی هم به شکست آن اردو قرار گرفته بود . افواج چنداول بعد از
 آنکه شش ساعت دعوا کردند و راه امیدشان از همه طرف مسدود شد ، و
 ترکمانیه زور آور شده ، تاب مقاومت نیاورده شکست خوردند ، و ترکمانیه
 غالب و قشون دولتی مغلوب و آیه «و غیض الماء و قضی الامر»^۱ درباره قشون
 دولتی مصداق پیدا کرده ، دیگر حالت جمع‌آوری و نگاهداری مردم
 متفرقه خارج از حوصله بود . ترکمانیه خود را بمیان بنه و قورخانه ریخته
 اولاً قدری از قورخانه را آتش زدند و بنای اسر و قتل و نهب را گذاشتند .
 بقیه السیف که از ترکمانیه خلاصی حاصل کرده خود را بمزارتپه رسانیدند ،
 اعتقادشان این بود که هم آنجا دوباره جمع‌آوری و ایستادگی نمایند و با
 ترکمانیه دوباره مشغول مجادله شوند . چون بنه و قورخانه یکجا
 بگیر ترکمانیه افتاده بود ، سهل است ، توپ‌ها را هم گرفته بودند ، نواب
 حشمت‌الدوله و قوام‌الدوله صلاح در توقف ندیده بطرف قلعه مرو روانه
 شدند ، و بعد از رفتن ایشان از برای سایر مردم حالت یأس بهمرسیده .
 قتل مرحوم نصرت‌الملک و گرفتاری سرتیپ توپخانه و زخم برداشتن او و
 گرفتاری سایر سرتیپان هم بتحقیق پیوست ، و هر کس در خیال حفظ جان
 ۱- قسمتی از آیه ۴۴ سوره هود . یعنی و فرونشست آب و گذشت کار .

خود افتاد و رو بقرار گذاشت. و بعینه هنگامه محشر برپا شده بود، و آیه «يوم يفر المرء من اخيه وصاحبه وبنيه وفصيلته الذي^(۱) تؤويه»^۱ درباره آن روز و آن مردم صدق پیدا کرده بود. واقعاً حالت تصور غیر از حالت وقوع است، و تفصیل آن جنگ را اگر کسی بتمامی بخواهد که شرح بدهد تاریخ بزرگی خواهد شد، که نویسنده و خواننده و شنونده همه از مطالعه آن ملالت حاصل خواهند کرد. و ترکمانیه تا محل موسوم به کوك تپه که تخمیناً یک فرسخ و نیم تا قلعه مرو مسافت داشت متعاقب اهل اردو آمدند، و کردند آنچه باید بکنند و شد آنچه شد.

کنون بود نی آنچه بایست بود

ندارد غم و درد [و] اندیشه سود

و تتمه مردم با حالت پریشان و مغشوش کالجرا دالمنتشر^۲ بقلعه داخل شدند، و نواب حشمت الدوله و قوام الدوله بعد از ورود بقلعه مرو بفکر مراجعت بطرف مشهد مقدس افتادند، و بدون اینکه از احدی مشورت نمایند یوسف خان ایل بیگی هزاره و میر عطاء الله خان تیموری را خواستند، و قدغن کردند که شما دونفر با سواره جمعی خودتان الآن از قلعه بیرون بروید که ما هم از عقب شما سوار شده و خواهیم آمد، و از راه گل ران باید چهار-پنج روزه ما را بمشهد مقدس برسانید. ایشان نیز قبول کرده در تدارک حرکت بودند. مقرب الخاقان معاون لشکر از قضیه اطلاع بهم رسانیده، رفت خدمت نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و اصرار و ابرام زیاد کرد که آنها را از این صرافت و خیال بیندازد، و اگر بنای حرکت باشد همه مردم باتفاق یکدیگر حرکت نمایند، سهل است چهار عراده

۱- آیات ۳۴، ۳۵، ۳۶ سوره عبس یعنی روزی که مرد از برادر و زن و فرزندان خود میگریزد. دنباله عبارت مربوط است به سوره معارج (آیه ۱۳) یعنی و خویشان خود را که جای داده بودند و نگاهداری میکردند او را در دنیا. (۱) کلمه الذی هم غلط است و باید التي باشد تا آیه درست باشد. ۲- چون ملخ پراکنده.

توپ و قورخانه که در قلعه گذاشته بودند برداشته به همراه خود بیاورند، مفید نیفتاد، و جوابی که بمشارالیه گفته شد این بود که توهم بدون اینکه احدی را مطلع نمائی آجودانباشی را بردار بیاوبرویم. این مردم هر کس برای خود فکری میکند.

معاون لشکر تمکین نکرده بمنزل خودش آمد و سر کرده هائیکه بقلعه آمده بودند جمع آوری کرده و گفت چنان بدانید که شاهزاده و قوام الدوله در میان شمانیستند و هر طور عقل خودتان میرسد برای نجات خود فکری بکنید. همه قول او را پسندیدند و قرار گذاشتند که هر قدر فشنگ که در قورخانه است با فواج تقسیم نمایند و توپ ها را هم موافق قاعده با سب های توپ خانه ببندند، و مردم را بنظم و قاعده حرکت داده از قلعه بیرون ببرند و محافظت حال خود را نمایند تا خدا چه خواسته باشد. و در این خیال بودند که حشمت الدوله و قوام الدوله سوار شده با نوکرها و کسان خودشان از قلعه بیرون رفتند. و مردم متفرقه بعد از آنکه این حالت را ملاحظه کردند که سردار و رئیس، آنها را چه طور گذاشته رفته اند. هر کس بصرافت این معنی افتاد که زودتر برود و پیش بیفتد و جان خود را از مهلکه بیرون ببرد. عنان تمالک و اختیار بکلی از دست سرتیپ و صاحب منصب و سر کرده خارج شد، و اسبها که بتوپ بسته بودند سرباز و سوار و مردم متفرقه بندهای آنها را بریده و بجهت اینکه سوار شود و خود را خلاص نمایند بردند، و همه و هنگامه زیاد در مردم افتاد، بطوریکه یک دو نفر آدم نزدیک شد که در زیر دست و پای مال و مردم تلف شود، و معاون لشکر و آجودانباشی بعد از این مقدمه بیرون آمدند و هر چه به نواب حشمت الدوله و قوام الدوله

عجز و لایه کردند که لامحاله، حالا که بیرون آمده اید لااقل قدری جلو بکشید و اندکی آهسته تر بروید تا مردم عقب مانده هم بیایند برسند بجائی برسید و بیک تاخت در همان شب اول تا صبح پانزده فرسخ مسافت طی کردند. و مقرب الخاقان قاسم خان سرتیپ و حسین علی خان سرتیپ و رحمت الله خان سرهنگ بایبستر مردم پیاده عقب ماندند. آنشب نتوانستند خود را برسانند و روز دیگر آن طبقه اول که از قلعه آمده بودند، باز در پانزده فرسخی نماندند و پنج فرسخ دیگر مسافت طی کرده بر سر دوراه رسیدند، که یک راه از بیابان قم بی آب که معروف به کله بران است و هجده فرسخ آب ندارد و بطرف حشمت آباد و سرخس می رود، و راه دیگر بطرف پنج ده که یورت طایفه ساروق است جدا می شود.

نواب حشمت الدوله و قوام الدوله بناداشتند که از آن راه بی آب بروند بهمراهی یوسف خان ایل بیگی هزاره. مشارالیه از این معنی سرباز زده گفت من چگونه میتوانم ده پانزده هزار نفس در میان بیابان قم بی آب تلف نمایم و از تشنگی و گرسنگی هلاک نمایم. هر کس می رود برو من و سوار من پیرامون اینکار نمی گردیم. و بعد از این تفصیلات یکروز در سر همان دو راه توقف کردند تا سرکردگان و مردم عقب مانده رسیدند، آنوقت از راه پنج ده روانه شدند. لکن آن دسته که عقب مانده بودند، روز دیگر طایفه تکه بصرافت آنها افتاده چهارصد پانصد نفر متعاقب آنها بنای تاخت و تاراج را گذاشتند و بقدر قوه کوتاهی نمی کردند، تا اینکه مردم سابق و لاحق متصل بهم شدند و متفقاً روانه شدند و در آن حالت آذوقه مردم بکلی تمام شده بود، که یک سن نان و آرد گندم و جو [و] غیر ذلک در میان مردم

به هم نمرسید، و مدار مردم به گوشت اسب و شتر و غیر ذلک میگذشت، و خیال همه این بود که بعد از رسیدن پنجده، طایفه ساروق بمقام خدمتگزاری برمی آیند و آذوقه برای این مردم می آورند. و طایفه ساروق هم چنان تصور کرده بودند که نواب حشمت الدوله و قوام الدوله و سایر سرکردگان و مردمیکه اسبهای خوب داشتند و میتوانستند فرار کنند رفته اند و این جمعیت که در این صحرا معطل است همه سرباز پیاده و مردمان بی پا هستند که نتوانسته اند فرار نمایند. طمع آنها هم بحرکت آمده هرروزه بنای تاخت و تاز اطراف اردو را گذاشتند، و دو روز، روزی چهار پنج نفر اسیر از مردم بردند.

روز سیم صبح سواره و پیاده زیادی از ایشان که تخمیناً چهارصد پانصد نفر میشدند بمقابل اردو آمده، ایستاده بنای جنگ وهای وهای را گذاشتند، و خیالشان این بود که بقیة السیف طایفه تکه را هم آنها لجه نمایند و اسیر کنند. و اشهد بالله سوار هزاره یوسف خان ایل بیگی آنروز ایستادگی زیاد کردند تا ترکمانهای ساروق را از پیش برداشتند. چند نفر از ایشان خود را برودخانه شهد انداخته غرق شدند، و چند نفر مقتول و اسیر شدند، و اسرای ایشان را شاهزاده و قوام الدوله خواسته، انعامی بایشان دادند، و آنها را بطرف پنجده روانه کردند، و از برای کدخدایان و ریش سفیدان طایفه ساروق پیغام دادند که ما با شما ایل بودیم، و شما هم خدمتگزار دولت بودید، چرا حالا میخواستید خدمت خود را ضایع کنید و بهدر بدهید، باید حالا که این فقره برای قشون اتفاق افتاده است، شماها مهمان داری بکنید، و آذوقه از برای مردم اردو ببرید، باز دولت در مقابل

این خدمات شما التفات به شماها خواهد کرد ، و باز سال دیگر که قشون به مرو خواهد آمد شما را در مرو سکنی خواهد داد . و بشرح ایضاً از این قبیل پیغامات برای ریش سفیدان طایفه ساروق دادند ، و کاغذی هم باین مضمون برای آنها نوشتند ، و مصحوب اسرای خودشان فرستادند . فردای آن روز که به دوفرسخی پنج ده رسیدیم ، ریش سفیدان طایفه ساروق همه باستقبال آمدند ، و عذر تقصیرات گذشته را خواستند ، و چهار-پنج نفر اسیر که روز پیش از اردو برده بودند پس آوردند ، و اظهار اطاعت و خدمتگزاری و ایلیت کردند ، و خواهشمند شدند که اردو برود بمحل موسوم به داش-کُری که یک فرسخی پنج ده است بیفتد ، که مسافت اردو با او به چندان زیاد نباشد ، که از برای آوردن آذوقه و تردد ایشان به اردو نزدیک باشد . و برفوق خاطر خواه ایشان اردو در محل موسوم به داش کُری افتاد ، و ترکمانان هم بقدری که توانستند آذوقه از ماکولات حمل به اردو کردند ، و بقیمت گران فروختند ، و مردم لابد آ میخریدند . و بنا این بود که اردو دو روز آنجا توقف نماید ، که مردم از کسالت و خستگی راه بیرون بیایند ، و روز سیم از آنجا حرکت کنند ، و ترکمانیه هم بغیر از خدمتگزاری خیال دیگر نداشته باشند .

فردای آن روز که چهارشنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول بود ، سربازی در اردو بازار ، با یک نفر ترکمان ساروق در سر قیمت خربزه نزاع کردند ، تا آخر سرباز دست به تفنگ برد ، و ترکمان شمشیر ، و مهمه دو گرفت ، دو سه نفر سرباز و ترکمان هم از طرفین بحمايت آمدند ، و سربازان فریاد کردند که های ترکمان گلدی که بیک مرتبه اردو بازار

برهم خورد، جمیع مردم خیال کردند که سوارالامان تکه آمده. براسب های خود سوار شدند و مال و بنه و احمال و اثقال آنچه داشتند، و رو بطرف بیابان قم که از راه و آب خارج بود کردند. و آنروز هم از ظهر تا شام سرباز و مردم پیاده چهار-پنج فرسخ مسافت پیراهه طی کردند، و همه را پای برهنه دویدند. و هیچ کس از حال کسی خبر نداشت و هر کس فکر این بود که زودتر جان خود را بیرون ببرد، واحدی در مقام تحقیق بر نیامد که این خبر راست بود یا دروغ. باری ترکمانیه ماروق هم بعد از مشاهده این حالت بقدر هزار نفر سواره و پیاده از عقب اردو افتاده، بنای تاخت گذاشتند و تا اول خاک بادغیس هرات که به چمن بید معروف است آمدند، و بقدر دوهزار و پانصد نفر تخمیناً اسیر بردند. و کار بر مردم بسیار سخت شده بود. و از پنج ده به هرات که چهل فرسخ علی التخمین مسافت دارد، گذران مردم بگوشت اسب و شتر و گراز و خون شتر و خون اسب و علف و غیر ذلک میگذشت، و بقدر دویست نفر در آن بیابان ها از گرسنگی تلف شد، و بقیة السیف به هرات باحالت پریشان به شکریان رفتند، و چهار-پنج روز در آنجا توقف کرده روانه بطرف مشهد مقدس شدند. والی الآن که دو ماه است از این مقدمه گذشته، هنوز عقب مانده مردم که در صحراها و بیابانهای نزدیک هرات مانده بودند تمام نیامده و نرسیده اند. این است مختصری از وقایعات سفر مرو که حسب الامر اولیای دولت ابد مدت قاهره که عرض شد.

و اگر کسی بخواهد تفصیل حالات و حرکات این سفر را بجزو بنویسد مجلدات پرداخته خواهد شد، و مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

از خداوند، بباطن ائمه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين مسئلت مينمايم
كه وجود مبارك پادشاه جمجاه اسلام پناه روحنا له الفداء را در ظل حمايت
خود محفوظ بدارد و سايه بلندپايه اش را از سرقاطبه اهل ايران كم
نفرمايد. انشاء الله تعالى در ظل عاطفت خداوندی رفع كسالت و پريشانی
اهل ايران عموماً خواهد شد. آمين يارب العالمين !!!

**

اقل چاكران درگاه خلاق اميدگاه سيد محمد لشكر نويس نوری،
درسنة يكهزار و دويست و هفتاد و هفت هجری، مطابق بيچي ثيل تركيه،
كه حسب الامر قدردرهمايون شاهنشاهی روحنا فداه، قشون دولتي مأمور
تسخير مرو شاهجان و صفحات تركستان شده بود، در خراسان توقف
داشته، مشغول انجام خدمات لشكري و تحمل زحمات قشونی بود. بعد
از مأموريت لشكر به صوب تركستان، و اجتماع و احتشاد قشون مأموره
در خراسان، مقارن حركت اردو از ارض اقدس، حكم محكم همايونی،
بموجب ملفوفه فرمان، موشح و مزین به دستخط مبارك، مأمور بهمراهی
اردوی بزرگ شده، چاره [ای] جز اطاعت فرمان لازم الاذعان نداشت. طوعاً
او كرهاً بهمراهی اردو حركت كرده روانه گرديد. و از روز حركت از
ارض اقدس تا زمان مراجعت حدو النعل بالنعل با مرحوم مغفور حشمت-
الدوله و جناب غفرانآب قوام الدوله طاب ثراهما همراه بود، و قدسی
تخلف ننمود، و جميع حوادث اتفاقيه و وقایع سخت را كه در اين رساله
تفصيل داده شده است خود برای العين مشاهده نموده.

و گذشت از سر ما آنچه گذشت چه بدریا وجه كهسار و چه دشت
و چند مرتبه دوچار مخاطرات و مهالك سخت شده، از مال هرچه

همراه داشت از صامت و ناطق بمعرض تلف درآمد ، سهل است ، هیچ نمائنده بود که جان عزیز خود را هم به صعب ترین حالتی تلف کرده باشم . لکن چون اجل موعود مقدر نرسیده بود فضل خدا و توسل بائمه هدی علیهم السلام و اولیای بزرگوار دست گیری نموده ، بهر طور بود سلامتی خود را فوز عظیم شمرده . ناء عن الاهل صفر الکف منفرد^۱ مراجعت بارض اقدس نمود ، و پس از مراجعت بر حسب مأموریتی که داشت ، حالات و وقایع سفر نحوست اثر را از روی روزنامه های یومیة خلاصه کرده ، مطابق این کتابچه ، کتابچه دیگر نوشته ، بتوسط مرحمت و غفران پناه میرزا عنایت الله امین لشکر طاب ثراه ، تقدیم خاکپای اقدس همایونی روحفاده نمود و از عرض لحاظ انور گذشت ، و موقع تحسین و قبول یافت و بهمه قسم ، وعده بذل موهبت و توجه و مرحمت ملوکانه در باره اقل چا کران شد ، لکن فوت مرحوم مغفور معزی الیه مایه تعویق و تعطیل اجرای مراحم ملوکانه آمد . و از آن سال تا کنون نزدیک قرن است که گاهی در خراسان و وقتی در دار الخلافه طهران به خدمات قشونی می پردازد . همقطارانی که حال در دفترخانه مبارکه لشکر صاحب امتیازات و دارای شئون و افتخار شده اند در آن سنوات بهیچوجه اسمی و رسمی از ایشان نبود ، سهل است پاره ای از این اشخاص هنوز از کتم عدم بوجود نیامده بودند ، و این ذره بی مقدار بجهت عدم بضاعت و نداشتن مربی و واسطه بزرگ بافتوت ، بهمین حال ، خامل الذکر و پریشان از همه همسران و همقطاران بازپس ماند ، و چون در ناامیدی بسی امید است ، بعد از هزار یأس و خیبت و حرمان ، بانی فیض موطن اولیای بزرگوار ، خصوصاً حضرت ثامن الاطهار ،

۱- مصرع اول از بیت چهارم قصیده لامیة العجم طغرانی اصفهانی که نویسنده تضمین کرده است و می خواهد بگوید تنها و تهی دست و دور از کسان بمشهد بازگشته است . منفرد در اصل منفرداً نوشته شده است .

علیه صلوات الله الملك الغفار ، بحالت عجزه و مساكين و فقرای مملكت خراسان ترحم و تفضل فرموده ، در سنه ماضیه تخاقوی ئیل ، هزار و سیصد و یک هجریه ، علی هاجرها آلاف سلام و تحية^۱ ، شغل جلیل و منصب نبیل فرمانفرمائی و حکومت و دارائی مملکتین خراسان و سیستان ، بر حسب انتخاب شخص شریف و ذات مقدس همایونی روحانفاده ، مفوض و مفتخر بوجود مسعود حضرت مستطاب بندگان اجل اشرف امجد افخم ، تاج الوزراء و فخر الصدور ، مشید و سروج قوانین جمشید ، ثالث ماه و خورشید ، جناب جلالتآب خدایگان اعظم ، امیرنویان معظم ، نصیر دولت و ملت مزین ارائک فرمانفرمائی و ایالت ، آصف الدولة العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب خان ، ادام الله طول بقائه ، و مدالله ظلالة علی مفارق الانام گردید ، کمترین چاکر اهرام بخت و اقبال همراهی کرده ، در پیرانه سری ، بغلامی و چاکری برگزیدند ، و کما فی السابق بخدمات لشکری خراسانم مفتخر و سرافراز داشتند . و به مفاد آیه کریمه «سجعل الله بعد عسر یسرا»^۲ دعا های مدت عمر که در حق خود درین آستان مقدس مینمود و خاتمه امور خود را بخیر مسملت میکرد بحمد الله تعالی بتوجه الطاف شامله و سراحم کامله حضرت مستطاب اجل معظم الیه ، آثار اجابت ظاهر شده ، اکنون در جرگ چاکران و بندگان باختصاص مندرج و منسلک ، و شب و روز در کمال ارادت و عبودیت و صدق نیت مشغول چاکری و خدمتگزاری است . امید از فیض عمیم خداوندی این است که سالیان دراز این وجود مبارک و شخص شریف را برین مسند فرمانفرمائی پاینده و مستدام بدارد که مایه رفاه و آسایش عامه خلق این دو مملکت ، از غنی و فقیر و صغیر

۱- بر هجرت کننده اش هزاران سلام و درود باد .

۲- زود باشد که خداوند پس از سختی آسانی قرار دهد . جزء آخر از آیه ۷ سورة طلاق .

و کبیر میباشند .

این دعوت را بوقت تهلیل آمین آمین کناد جبریل

چون شفاهاً به اقل چاکران امر و مقرر شده بود که نسخه وقایع سفر گذشته مرو را استنساخ نموده ، از لحاظ انورشان بگذراند . امتثالا لامره الاجل الاکرم العالی مجدداً این نسخه را استکتاب نموده ، تقدیم حضور مرحمت ظهور مبارک داشت . مستدعی است که خطاها و زلات این بنده غلام را بنظر عفو و اغماض ملاحظه فرمایند . والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام خیر ختام . یا علی مدد .

- ۳ -

سفرنامه خراسان

نوشته

ا. هوتوم شیندلر

A. Houtum - Schindler

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حسب الفرمایش سرکار جناب مخبرالدوله ، نهم شهر صفر المظفر
از دارالخلافت مبارکه بسمت ارض اقدس حرکت نموده ، تفصیل یازده
منزل از دارالخلافت الی شاهرود از این قرار است .

منزل اول

از دروازه مشهد مقدس^۱ الی خاتون آباد هجده میل^۲ ونیم انگلیسی
مسافت دارد، و راهش مسطح و صاف است، و خاتون آباد ده خالصه است.
هشتاد خانه وارد دارد و یک کاروانسرای بزرگ با چهل اطاق و طویله های^۳
بزرگ که جناب حاجی ملا علی ساخته است. خاتون آباد اول ده ورامین
است، از حیث آب و خاک و زراعت مشهور است، و حال هم آب فراوان
دارد و یکی از بلوک پرمفعت و حاصل خیز ایرانست. اسکندر رومی که
دو هزار و دوست و ده سال تخمیناً پیش از این از ورامین عبور نموده،
جهت کل قشون، آذوقه از ورامین بدست آورده، حمل نموده، در چند منزل
گذران نمودند. باوجود این همه جنس که در ورامین است، در خاتون آباد
نان و کاه و جورا زیاد به عابرین گران می فروشند. دوده که^۴ نزدیک

-
- ۱- گویا اشتباه است و صحیح آن دارالخلافت طهران است چه خاتون آباد
از توابع طهران است نه مشهد و از بقیه مطلب هم استنباط میشود.
 - ۲- هر میل انگلیسی یک هزار و شصت و نه متر است.
 - ۳- دراصل : طویله ها .
 - ۴- این کلمه زائد بنظر میرسد .

خاتون آباد است که مابین شمال و جنوب خاتون آباد واقع اند یکی حصار امیر که خالصه است، و یکی دیگر یبر^۱ مال امین الملک است. چهر خانه منزل اول در کبود کمبز^۲ است، درشش فرسخی دارالخلافة واقعست. و در این کبود کمبز یک کاروان سرای شاه عباس است.

منزل دوم

خاتون آباد الی ایوانه کیف^۳ بیست و هفت میل انگلیس است. راهش خوب است، ولی در چند گذار سنگ زار است، و نهر بسیار هم در بین راه می باشد که از برای عبور کالسکه بسیار زحمت دارد، دهاتی که نزدیک راه می باشند از این قرار است: الورك^۴ ده کوچک آب فراوان دارد، خسرو، ده کوچک است، شریف آباد ده بزرگ معتبر است. از شریف آباد الی ایوانه کیف که پانزده میل انگلیسی است. این پانزده میل آب ندارد، ایوانه کیف جای خوبی نیست، در زمستان و بهار آب دارد ولی در تابستان و پائیز آب ندارد، بجز آبی که در آب انبارها انداخته اند چاه کندن هم ممکن نیست، اولاً بواسطه عمق که در پنجاه زرع باب نمیرسد و اگر بیشتر بکنند، دم مانع کندن میشود و مقنی را میکشد، در آخر تابستان ابدآ آب ندارد و آب انبار هم خشک شده و اگر هم آبی باشد شور شده است.

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد اول یبروداغلان ضبط شده است.

۲- امروز کبود گنبد گفته میشود هر چند بنا بر تلفظ قدیم و کنونی بسیاری از نقاط ایران گنبد هم گفته میشود.

۳- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران بصورت ایوانکی آمده است ولی از اصل تبعیت گردید و بهمان صورت نوشته شد.

۴- در قسمت اول این کتاب بصورت آلوک آمده است ولی در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران آلوک نوشته شده است. حرف پیش از کاف. درست مشخص نیست که دال است یا راء یا همزه.

از رودخانه شهر دماوند آب می آورند به آب انبارها می اندازند ، و در ایوانه کیف چپرخانه می باشد ، و ربع فرسخ به سمت جنوب کاروانسرای شاه عباسی واقع است که حال خرابه می باشد، مسکون نیست. کوهی که مغرب ایوانه کیف واقع است قره قاج می گویند و مشرق را کوه قلعهک می گویند ، به سمت جنوب چهار رشته کوه می باشد یکی کوه نمک ، دیگری کوه مکرچ دیگری کوه کالنگ ، دیگری سیاه کوه که گاهی کوه گوگرد می نامند .

منزل سیم

ایوانه کیف الی قشلاق خوار هجده میل و ربع انگلیسی است، یک فرسخ و نیم اول خیلی هموار است ، بعد از اتمام این یک فرسخ و نیم ، اول گذار سرداریست . اسم مربوط این گذار سردره است و دهنه خوار هم می گویند و طولش پنج میل انگلیسی است . در ابتدای این دهنه دو قلعه کوچک و خرابه می باشد و یک قلعه سنگی خرابه در وسط این گذار می باشد . احتمال می برد که این جادزد گاه بوده و این قلعه ها قراول خانه بوده است . بعد از اتمام این دهنه میرسد به جلگه خوار، راه اول قدری سنگ زار است ، بعد از آن خوب می شود و از ده حسین آباد و قلعه نو و کرند رد میشود ، میرسد به قشلاق خوار، بلوک خوار شصت و دو پارچه ده دارد و دست امین - السلطان است . بزرگترین ده بلوک خوار...^۱ که دو یست خانه وار است . بلوک خوار تخمیناً روی هم حساب نموده نود هزار خانه وار دارد ، و مثل جلگه ورامین آب بسیار دارد . آب خار رودخانه ایست که از پهلوی ده

۱- در اصل: جای آن مفید است .

سره‌رود و از نزدیک کوه سرهور می‌آید. قشلاق خوار چپرخانه دارد و یک کاروانسرای خشتی که آقا نصرالله ساخته است، و سالی هشتاد و چهار تومان اجاره می‌گیرد. از قشلاق خوار راه خوبی دارد به سیاه کوه که چهار فرسخ است، و در جلگه خوار هم قشلاق پانصد خانه وار ایل اوسانلو و سیصد چهارصد خانه وار ایل الاکائی است.

منزل چهارم

از قشلاق خوار الی ده نمک بیست و سه میل انگلیس است، راه صاف و خوب است، بعضی مکانها سنگزار است. در سه فرسخی قشلاق ارادان است که تلگراف خانه دارد. از ارادان تا پادسه میل انگلیسی است و از پاده الی ده نمک آب ندارد و نه میل و ربع انگلیس مسافت می‌باشد. ده نمک پنجاه و یک خانه وار دارد، آب بسیار کم و شور می‌باشد و زراعت هم خیلی کم برداشت میشود، و مردم اینجا خیلی بی چیز می‌باشند، و از قدیم هم مالیات نمی‌دهند. ده نمک یک کاروانسرای بسیار خوب دارد که از بنای شاه اسمعیل است، و این کاروانسرا بیست و چهار اطاق و طویله بزرگ بسیار خوب دارد. جنوب این ده همه اش کویر است، و شمالش کوه چهل و یک تن مشهور است، قلعه ده نمک با وجود این که خیلی خراب است بیست و شش خانه وار منزل دارند، و اهل ده می‌گویند که اینجا جای بسیار بزرگی بوده است، و از اطراف چینه پایه دیوارها معلوم است که می‌گویند در اینجا که حال دیوارست دروازه شهر بوده است. خربوزه در ده نمک از جهت شوره زار بودن زمین، بسیار خوب و ممتاز است، و دویخچال در ده نمک می‌باشد.

حاجی علی اکبر امین معدن و حاجی علی نقی کاشی ارباب این ده نمک می باشند^۱.

منزل پنجم

از ده نمک الی لاس گرد^۲ بیست و چهار میل ونیم انگلیسی است ، راهش خوب است ، قدری سنگ زار است ، و در زمستان این راه خیلی سخت است از جهت زیادی کل ، سه فرسخی ده نمک ده عبدل آباد واقعست ، این ده خیلی معتبر و آباد بوده ولی حال به کلی مخروبه [است] و کسی مسکن ندارد ، دو فرسخ شمالی ده عبدل آباد ، معدن گوگرد و سرب دارد ، ه میل مسافت از عبدل آباد ، چند کال دارد با پل های خوب و محکم که در زمان صفویه ساخته شده است . اینجا پل کُرپی مشهور است و بیشتر حد مابین خراسان و عراق عجم این نقطه بوده است ، و یک برج خرابه هم در اینجا واقع است که برج میکشم مشهور است ، بزبان لاسگردی برج موکشم ، و در یک فرسخ پیش از رسیدن به لاس گرد ، راه داخل کوه می شود و یک چشمه آب صاف بسیار خوب دارد ، و در ابتدای دهنه این کوه که آب باریک می گویند اسم کوه تیره کان است ، و از آب باریک تا جلگه لاس گرد راهش بسیار سخت است و بعضی از جاها عبور کالسه نمی شود و از یک مال هم بیشتر نمی تواند رد شود . لاسگرد ده معتبر است و قلعه آن مدور است اطراف ، بیرون بسیار کثیف^۳ است ، بطوری که کثافت^۴ مانع پورش

۱- ذر اصل میباشد .

۲- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد سوم ، لاس جرد ضبط شده است .

۳- در اصل : کسیف و کسافت - همچنین در سطر بعد .

دشمن می‌شود. و اهل لاسگرد از پشت سنگر کثیف در کمال آسودگی می‌باشند. درب قلعه بسیار کوچک است، داخل قلعه دو خیابان دارد، فاصله هر خیابانی عمارت ساخته شده است، بطور دایره سه مرتبه دارد و این عمارت‌ها بواسطه پل چوبی باهمدیگر اتصال دارند، و ارتفاع کل قلعه بیست و پنج الی سی ذرع^۱ می‌باشد. داخل قلعه شصت و هفت خانه دارد و در بیرون قلعه هشتاد و پنج خانه وار مسکن دارند که مجموع خانه‌وار این ده تخمیناً صد و پنجاه خانه وار می‌باشد. زراعت لاسگرد تقریباً چهارصد خروار جنس است، آب بسیار دارد و قدری شور است، در باغات شمال لاسگرد انار بسیار دارد و انار بی‌هسته^۲ لاسگرد مشهور و معروف است. کوه شمال لاسگرد کوه تولند می‌نامند و کوه انتظار از لاسگرد به فیروز کوه راهی دارد، سیزده فرسخ است، از ایج و امام زاده رد می‌شود. جلوی قلعه امام زاده‌ای است که امام زاده سید رضا و سید علی اکبر، هردو برادر حضرت رضا می‌باشند، در لاس گرد چپر خانه و یک کاروانسرای شاه عباسی دارد، کاروانسرا بیست و چهار اطاق و طویله‌های بزرگ و چند عدد بالاخانه و یک طالار بزرگ خوب هم دارد، اهل لاس گرد مثل سمنان و سرخه زبان غریبی^۳ حرف می‌زنند که از الفاظ قدیم و لفظ ترکی و فارسی مخلوط است.

۱- در اصل: زرع در همه جا ۲- در اصل: حصته در همه جا.

۱- راجع بزبان سمنانی رجوع شود به جلد اول کتاب فرهنگ لغات و اصطلاحات سمنانی نوشته آقای دکتر منوچهر ستوده و کتاب تاریخ قومس نوشته آقای رفیع.

منزل ششم

از لاسگرد الی سمنان نوزده میل ونیم انگلیسی می باشد. راه بسیار خوب است ولی در زمستان و در بارندگی بسیار گل می شود که عبور کردن به سختی می باشد. از لاسگرد هفت میل گذشته سرخه واقعست. سرخه یک ده بسیار معتبر است و سیصد و پنجاه خانه وار دارد و آب و باغات بسیار دارد، مالیات این ده تقریباً هزار و پانصد تومان است، والیه زاده دختر حضرت شاهنشاه که زوجهٔ اعتضادالملک است از بابت مواجب می گیرند، و خربزهٔ سرخه مشهور است و انار بی هستهٔ خوب دارد، و در اطراف سرخه چند عدد ده کوچک می باشد و اسامی آنها از این قرار است: نظامیه^۱، محمدآباد، سنجده. از سرخه تا سمنان دوازده میل ونیم انگلیس، راه بسیار صاف خوب می باشد. یک ده معتبر در شمال واقعست مؤمن آباد می گویند. سمنان یک شهری کوچک است که تقریباً هزار خانه وار دارد. و پای تخت حکومت سمنان و دامغان و جندق است. در سمنان پنج محله می باشد: ناآر^۲ و اسفنجان و چوب مسجد، ولاتی^۳ آبار و شاه جوق. ارگ^۴ و تلگراف خانه در محلهٔ ناآر واقع شده است. مسجد شاه و مسجد جامع در محلهٔ چوب مسجد واقع اند. چهار دروازه دارد: دروازهٔ خراسان و عراق و ناآر و چوب مسجد. در سمنان پنج کاروانسرا در داخل دارد و شش کاروانسرا هم در بیرون شهر می باشد، پهلوی دروازه ناآر از این قرار است: کاروانسرای سپهسالار خشتی است، بیست و هشت اطاق دارد، یک بالاخانه و ازبنای

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم نظامی ضبط شده است.

۲- ناسار نیز نوشته شده است برای اطلاع بیشتر به تاریخ قومس نوشته

آقای رفیع مراجعه شود. ۳- لتی بار نیز آمده است.

۴- این کلمه را همه جا با کاف نوشته است ولی در محاوره با گاف تلفظ

میشود.

محمدخان سپهسالار مرحوم است، دویم کاروانسرای حاجی آقابابا، خشتی و بیست و پنج اطاق دارد، سیم کاروانسرای آقا، خشتی و چهل و هشت اطاق دارد. چهارم کاروانسرای شاه عباسی خراب است. پنجم کاروانسرای وارثین علیقلی کفش دوز خراب است. ششم کاروانسرای نواب سیف الله میرزای مرحوم خشتی و خراب است. مالیات حکومتی سمنان تقریباً نوزده هزار و پانصد تومان است. حاکم این حکومت حسین خان اعتضادالملک پسر سپهسالار مرحوم است. سمنان سه مدرسه کوچک دارد: مدرسه مسجدشاه، مدرسه صادق خان، مدرسه مهدی قلی خان، مسجدشاه از بناهای خاقان مغفور است، بسیار محتاز است و خیلی تعریف دارد، دویوان بزرگ دارد که ارتفاع آنها سیزده ذرع است. میان حیاط و حوض بزرگ و نهر آب جاری دارد، سی اطاق برای طلبه و غربا دارد و این بنارا خوش رو و خوب نگاه داری می کنند. مسجد جامع از بناهای محمد شاه مرحوم است، حیاط کوچک است و یک ایوان دارد. پشت مسجد جامع یک منار، از بنای محمد شاه مرحوم دارد و ارتفاع این مناره بیست ذرع است و از پائین تا بالا نود پله میخورد، مؤذن مسجد جامع از سر این مناره اذان می گوید، و از بالای این مناره شهر سمنان و اطراف خوب دیده میشود. بجز این دو مسجد پانزده مسجد دیگر دارد ولی همه آنها کوچک است. در محله [ای] که شمال شهر واقع است سی برج خرابه می باشد. بروج میرزا عسکری مشهورند و هر یکی بیست الی ده ذرع ارتفاع دارد، بالا رفتن بسیار مشکل است. یکی از این سه برج قلعه ترکمان می نامند و داخل این قلعه یک چاهی می باشد که بیست

ذرع عمق دارد و پائین یک آب کمی بایوی بسیاریدی دارد . در محله شاهجوق یک عمارت خراب دارد که می گویند امام زاده چهل تن ، ولی تفصیل و تاریخ او معلوم نشد . در مغرب سمنان چند عدد امام زاده دارد ، یکی امامزاده علوی که از اولاد امام رضا علیه السلام میباشد ، یکی دیگر امامزاده اشرف ، یکی دیگر امام زاده میرزا حسن ، و یک بقعه خرابی هم می باشد که به چهل دختر مشهور است . نزدیک این امام زاده ها و اطراف نزدیک شهر سمنان چند عددده می باشد که روی هم محلات می گویند و اسامی هریک از این قرار است : کوش مغان^۱ ، کودووک^۲ ، و زاورقان^۳ . بازار سمنان کوچک است ولی دکان او پر از اسباب و خوب کاسی می کنند و معمور است . آب سمنان از یک رودخانه می باشد که از پهلوی ده شاه میرزاد^۴ که داخل کوه شمالی سمنان است جاری می باشد . نیم فرسخ شمالی شهر جائی می باشد که سمنانیها میگویند آب بخش کن ، و در اینجا آبی که می آید از رودخانه به پنج قسمت کرده اند که هریکی از آن قسمت ها میرود به سمت شهر و در اصطلاح جمع میشود و بعد از آن باز می کنند به باغات و زراعت می برند . زراعت بلوکات سمنان کفاف جمعیت سمنان را نمی کند و برای سه ماه کافیست . برای کفاف نه ماه دیگر از اطراف و خوار میآورند . در مراجعت از سمنان از اهل آنجا شنیدم که از بابت پول سرشمار ، حاکم خیلی تعدی میکند ، چنانچه پول سرشمار از دیوان نهصد تومانست و حاکم تقریباً

۱ و ۲ و ۳- در کتاب قومس ، تألیف آقای رفیع کوشک مغان و کودی دریا

کد یوروزاوغان ضبط شده است .

۴- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد سوم شه میرزاد نوشته شده

است .

چهار هزار تومان در سال دریافت میکند. و بنای عریضه نوشتن هم داشتند. شخصی را آنجا دیدم که در فوج سمنانی سرباز بوده و در سفر مرو امیر شده بود و بعد از پانزده سال تازه از دست ترکمان خلاص شده و آمده بود. سمنان، هنوز از خستگی راه بیرون نیامده، گماشتگان حاکم آمده بودند و سرشمار می‌خواستند. قیمت آذوقه در سمنان با دارالخلافت چندان فرقی ندارد، بجز برنج که از طهران ارزان تر می‌فروشد.

منزل هفتم

سمنان الی آهوان بیست و دومیل ونیم است. از دروازه شهر تا سیزده میل راه خویست کم کم روی بالا رفته و بعد از آن داخل کوه میشود، از آنجا تا ده خرابه که وسط دره و کوه واقع است و چاشت خوران می‌گویند دومیل ونیم است. در تابستان و بهار در این ده سه-چهار نفر مشغول کشت و زراعت جزئی می‌باشند، در آخر تابستان آب آنجا می‌خشکد. از چاشت خوران الی کاروانسرای آهوان راه خیلی سختی دارد، همه کوه می‌باشد و پست و بلندی خیلی دارد، و مسافت از چاشت خوران الی آهوان هفت میل است. در آهوان یک چپر خانه دارد و یک آب انبار و یک کاروانسرای شاه عباسی و یک کاروانسرای سنگی خرابه که کاروانسرای انوشیروان می‌گویند، ولی معلوم نیست که انوشیروان این کاروانسرای را ساخته باشد، گویا از بنای مأمون خلیفه عباسی است^۱، چونکه آن خلیفه

۱- در سفرنامه ناصرالدین شاه به خراسان اشاره‌ای نیز به بنای این کاروانسرا شده است و تاریخ آنرا در حدود هزار سال ذکر کرده است. برای اطلاعات بیشتر به تاریخ قومس نوشته آقای رفیع مراجعه شود.

در کل راه از بغداد الی طوس که حال مشهد مقدس باشد منزل هائی که دور بود و آبادی نداشت کاروانسرا و آبادی بنا مینمود . در اطراف آهوان سه مزرعه کوچک و آب جزئی دارد؛ یکی مزرعه سیرآباد ، دویم مزرعه کودوان ، سیم مزرعه تامود . کل زمین این سه مزرعه بیشتر از چهل من بذرافشان زمین ندارد. آهوان جای بسیار سرد است ، پنج روز پیش از عید نوروز که من آنجا بودم وقت طلوع آفتاب آب یخ می بست و یخ و برف بسیار در آنجا بود .

منزل هشتم

آهوان الی گوشه^۱ یازده میل ونیم است. از آهوان الی ده خراب که آب خوران است هفت میل ونیم باشد. راه میان کوه و سنگ زار است، جنوب ده آب خوران کوه سلطان شاه رخ است . سرآنکوه یک امامزاده مدفونست. از آب خوران الی گوشه سیزده میل راه خوب صاف و بی آب است . گوشه یک جای کوچک است، چپرخانه دارد و یک آب انبار و یک کاروانسرای شاه عباسی کوچک باده اطاق و سه ایوان ، یک جزئی زراعتی هم دارد، چهار فرسخ شمالی در کوه دشت تران معدن سرب دارد و پنج فرسخ مغرب گوشه، در کوه کرکیان هم یک معدن سرب دارد که سرب این معدن در سمنان منی ... شاهی فروش میرود . نزدیک به گوشه چند تپه و خرابه دارد که اهل ولایت دروازه شهر قدیم قومس میگویند .

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم قوشه ضبط شده است .

منزل نهم

از گوشه الی دامغان بیست و دومیل ونیم است . از گوشه الی ده امیرآباد هفت میل وراه تا آنجا بسیار خوب است ، دست راست چند ده دارد به فاصله نیم فرسخ : یحیی آباد ، فیروزآباد وده زه . امیرآباد ده معتبر است پاشانزده عدد برج و مال اعتضادالملک است ، از امیرآباد الی دولت آباد چهار میل ونیم است ، راه تا آنجا بسیار خوب است ودهاتی که نزدیک راه می باشد از این قرار است : سلطان آباد خرابه ، امامزاده قاسم ، سلیمان آباد خرابه ، سیدآباد ، فتح آباد ، اعلاءآباد خرابه ، اسمعیل آباد ، قاسم آباد ، قلعه اسمعیل آباد و حاجی هفتاد خانه وار دارد . دولت آباد ده بسیار بزرگ است با دویست و پنجاه خانه وار و آب بسیار . یک فرسخ در شمال دولت آباد ، ده بزرگ خراب منصورآباد دارد . از دولت آباد الی دامغان یازده میل ونیم است . در اطراف راه ده بسیار دارد ، معتبرترین دهات از این قرار است :

بخش آباد ، شیرآشیان ، علی آباد ، عوض آباد ، حاجی آباد ، رضی آباد . بیش از رسیدن بشهر دوتپه کوچک دارد . میان آن دوتپه را کنندند و کله آدم بیرون آوردند . پهلوی این تپه ها یک امامزاده دارد گنبد زنگوله مشهور است ، داخل آن امامزاده هیچ معلوم نیست ، مقابل این امامزاده یک خرابه دارد که میگویند پیربکرابن اخیان .

دامغان شهر بزرگی است ولی خرابه بسیار دارد ، آنچه معموره

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد سوم علا ، (Alla) ضبط شده

که نام یکی از دهستانهای مرکزی شهرستان سمنان است .

۲- در اصل : کنبز .

می باشد ششصد خانه وار بیشتر نیست . محلات دامغان پنج می باشد از این قرار است : محله شاه ، چوب مسجد ، دباغان ، سراوری ، بزبان دامغانی سرولی میگویند ، زرجوب . یک محله دیگر هم بیرون شهر می باشد میگویند محله آب ، و پنج دروازه هم دارد : دروازه عراق ، دوم سرولی ، سیم زرجوب ، چهارم خراسان ، پنجم شاه من . در دامغان بسیار عمارات قدیم دارد و دو مناره بسیار مرتفع دارد ، یکی پهلوی مسجد جامع است ، تخمیناً هشتصد سال پیش از این ساخته شده است و دو ذرع ارتفاع دارد ، از پائین تا بالای سر این مناره صد و دو پله میخورد ، سرش خراب شده است و دور مناره بخط کوفی با آجر برون آورده اند و بواسطه خرابی خوانده نمیشود . مسجد جامع کوچک است تعریف ندارد . پهلوی مسجد جامع مدرسه فتحعلی بیک است . این مدرسه بیست و دو اطاق دارد خیلی کثیف است . در ایوان این مدرسه یک سنگی در دیوار نصب کرده اند و روی آن سنگ نوشته که این عمارت در نهصد و هشتاد و نه تعمیر شده است . مناره دیگر پهلوی یک مسجد قدیمست و این مسجد را تازی خانه یا چهل ستون می نامند ، مناره خیلی خراب است هم بالا هم پائین و رفتن بالا خیلی مشکل است . حیاط این مسجد قدیم یک مربع چهل و سه ذرع است بیست و دو ستون الحال موجود است . ایوان بزرگ بطرف قبله ساخته نشده است ، نزدیک باین مسجد قدیم بقعه پیر علم دار است . این بقعه هم در سنه چهارصد و هفده ساخته شده است و قبر محمد بن ابراهیم است و اسم معمار علی بن محمد بن حسین بود ، یک سنگ دیگر هم دارد که میگوید حاجی حسین دامغانی این بقعه را تعمیر کرده است ، دو مدرسه دیگر دارد

یکی مدرسه مطلب خان صاحب ده دولت آباد بایست اطاق ، و مدرسه حاجی موسی آقا باسی اطاق می باشد . ارگ دامغان جای بسیار معتبر بوده است . دیوار خندقش حالا هم آدم سواره در کمال آسودگی در بالای دیوار میتواند عبور کند ، وسط ارگ خانه [ای] میباشد که اینجا را مولودخانه خاقان مغفور میگویند ، خانه خوبی بوده ولی حال دیوار اطراف حیاط خراب شده است . داخل ارگ سی الی چهل خانه وار مسکن دارد ، زمین ارگ را طوری تقسیم نموده اند که هر یکی از اهل دامغان یک قسمتی از زمین ارگ را مالک اند . جلوی دروازه عراق پلی دارد و کاروانسرای شاه عباسی و معصوم زاده ، امام زاده جعفر ابن علی بن حسن بن عمر ابن زین العابدین ، تاریخی این امام زاده در روی قبر نداشت ، ولی آجرها که در ایوان این بقعه نصب کرده اند تاریخ سنه شصت و شصت و شصت [و] پنج دارند ، روی دیوار این ایوان هم یک سنگی دارد که فرمان شاه رخ نوشته اند ، فرمان از سنه هشتصد و بیست و پنج است . و میگوید که مالیات صابون که در دامغان میسازند عوض صد و هفت باید صد و پنج باشد . یک قبری هم دارد که از مرمر سبز ساخته اند ، و این قبر بنت شیخ شاه که ملقب به پادشاه انوشیروان عادل است در سنه نهصد و پنجاه و هفت مدفون شده پشت معصوم زاده بقعه [ای] دارد که اهل دامغان نمی دانند که چه بوده است ولی از خط کوفی که دور بقعه از آجر در آورده اند معلوم است که از بنای ابوخواجه اصغریک ابن اصفهان ، در سنه چهارصد و چهل و شش بوده ، در حیاط یک قبر شاه طاهر صفویه هم دارد که در سنه نهصد و شصت و هفت مدفون شده است ، و قبر محمد که از اولاد امام موسی کاظم علیه السلام باشد در اینجا است .

و این امامزاده بسیار معتبرست و اهل ولایت بسیار احترام دارند و از اطراف بزیارت می‌آیند، متولی این معصومزاده آدم بسیار مقدس و خوبی می‌باشد و سید نجیب است. بمن گفته که دهو، دهی است وقف این امامزاده، ولی چند سالست که قنات آن خشک شده است و زراعت نمیشود و بمن چیزی نمیرسد و امامزاده هم مخارج ندارد، اگر کسی بانی خیر شود و سیصد تومان مخارج قنات این ده کند، آب خوبی بیرون می‌آید زراعت و منفعت خوبی خواهد داد که خرج من و مخارج امامزاده بیرون می‌آید و علاوه به فقرام از منفعت این ده میرسد. آب دامغان از رودخانه چشمه علی است که آبش بسیار است. چشمه علی چهار فرسخ مسافت تا دامغان دارد، بازار دامغان کوچک است، صد و پنجاه دکان دارد و نصف آنها خالی و خراب میباشد. نزدیک شهر دامغان تپه حصار مشهور است، چونکه در مراجعت این تپه را بدقت ملاحظه کرده‌ام تفصیل آنرا من بعد خواهم گفت. دامغان یک باد بسیار بدی دارد که از قدیم همیشه بوده. میگویند که جهت آمدن این باد نجاست انداختن در چشمه گندابست که یک فرسخ ونیم تا چشمه علی مسافت دارد. چونکه این باد روز بروز و همیشه می‌آید و یقین است که همیشه متصل کسی مواظب نیست که در آنجا نجاست در آب بیندازد، عقل باور نمیکند که این فقره راست باشد.

منزل دهم

دامغان الی ده ملا بیست و چهار میل، راهش خوب است بجز چند جا که گل دارد بواسطه آب بهار و زمستان. از دامغان الی مهمان دوست دوازده میل است. دهات نزدیک اطراف راه از این قرار است: فیروزآباد،

حیدرآباد، گیز، محیان، بهران، طاق، مال الله یارخان سرهنگ، [...] ^۱
 بوسه جان، و امیرزان، باق ^۲ با یک تپه قدیم، حسین آباد، عشرت آباد،
 ابراهیم آباد، امام آباد.

مهمان دوست پیشتر جای بزرگی بوده و سابق براین منزلگاه
 معابرین بود. در نزدیکی مهمان دوست بقعه [ای] می باشد که هشتصد سال
 پیش از این ساخته شده است و به امانزاده قاسم مشهور است. از مهمان دوست
 الی ده ملا دوازده میل راه خوب دارد، دهاتی که در اطراف راه می باشد
 از این قرار است: زرین آباد، دولاب، حسین آباد، حاجی آباد، نعیم آباد،
 قادر آباد، مؤمن آباد، کلات ملا، قلعه حاجی. ده ملا ده بزرگی است با
 صد و پنجاه خانه وار و کاروانسرای شاه عباسی دارد و چپر خانه و قلعه خرابه
 و دو کاروانسرای خشتی و آب بسیار، کاروانسرای شاه عباسی بیست و
 شش اطاق دارد و یک بالاخانه و طویله خوب دارد، داخل قلعه ده ملا
 سه خانه وار دارد و باقی جمعیت بیرون منزل دارند، ده ملا الی شاهرود
 هفده میل است، راهی بسیار خوب و زمین سخت و صاف دارد و باقی
 جمعیت بیرون منزل دارند.

منزل یازدهم

ده ملا الی شاهرود هفده میل است، راهی بسیار خوب و زمین
 سخت و صاف دارد. دهاتی که در اطراف راه می باشد از این قرار است:

۱- متن در اینجا افتادگی دارد.

۲- در کتاب فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد سوم، باقراآباد و باقرآبادو

(Bâqer-âbâdu) ضبط شده که جزو بخش صیدآباد شهرستان دامغان آمده است.

رانجین^۱، سرادآباد، تِلَاتِه خان^۲، حزییان، قلعه ذوالفقارخان و سِکِه دو، و قلعه نو و تل. کوه هائی که در شمال واقع اند کوه مغان میگویند و کوهی که به جنوب واقع است کوه زر، و کوه ریش میگویند، شاهرود شهر [ی] کثیف است، آب و هوای خوبی دارد ولی از جهت کنه [و] شب گز، ماندن و منزل گرفتن در شهر جهت غربا و مسافرین خیلی زحمت دارد. تاجر بسیار دارد و معامله آنها اینست که پنبه و ابریشم و پيله و مس و سرب و گوگرد از خراسان خریده بولایت اروس میفروشند و عوضی آن آهن و قند و چاهی و ماهوت و پارچه و غیره میآورند. پا [ی] تخت حکومت این مملکت در بسطام است، و بسطام در یک فرسخی شمالی شاهرود واقع است. در بسطام باغات خیلی دارد، در میان [آبادی] مسجدی میباشد که یک مناره دارد و در آنجا شیخ بایزید بسطامی که در سنه دویست و شصت و یک مرده مدفونست، ولی تاریخ روی قبرش ششصد و شصت است. این مسجد و مناره از بنای سلطان اولجایتو^۳ خدا بنده است و در سنه هفتصد تمام شده است. این مناره هم مثل مناره جنبان اصفهان متحرک است. یک قبر دیگر هم آنجامیباشد که قبر شیخ ابویزید تیفور ابن عیسی بن مروشان [است]. قبر این شیخ تیفور بتاریخ سنه ششصد و پنجاه و شش میباشد، و در این مسجد یک امامزاده دارد، و نزدیک امامزاده یک بقعه میباشد که میگویند نعش یکنفر آدم در اینجا مدفونست که هنوز درست است و متلاشی نشده است، ولی چونکه از هر کس جو یا شدم که خود شما دیده اید، کسی نبود که خودش دیده باشد. نمیدانم این فقره راست است یا خیر؟ حاکم

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم، راهنجان ضبط شده است که جزو بخش مرکزی شهرستان شاهرود آمده است.

۲- کلاته خان صحیحتر بنظر میرسد. ۳- در اصل: اولجتو.

ولایت شاهرود و بسطام کیومرث میرزا عمیدالدوله است. بسواره شاهرود و بسطام که بجهت چهار منزل مخوف از سوارهای دیگر بیشتر کاردارند، چند سالیست مواجب دیوان و اسب بآنها نرسیده، سرهنگ این سوارها علی اکبرخان است، یک آدم قابلی است ولی این سرهنگ و سواره از بابت نرسیدن مواجب درست از عهده خدمت بیرون نمی آیند، چنانچه چند نفر ازین سوار از جهت محافظت نزد من بودند، اگر مخارج آنها را نمیدادم قوه ماندن نداشتند میرفتند.

چونکه از شاهرود به مشهد مقدس از دهات اطراف راه بجهت انجام خدمات تلگرافی عبور کرده لهذا تفصیل اینها را ذکر میکنم و بعد از آن تفصیل عبور شاهراه و منزل به منزل تا ارض اقدس بیان میشود.

حرکت از میامی الی کلاته مهر روشنی و اطراف آن

از میامی الی شریف آباد که ده معتبر این کلات باشد هیجده میل انگلیس است، از قرار تقریر مردم، این راه خیلی مخوف است، مخصوصاً آنجا که چند دره و ماهور دارد، سیزده میل و نیم از میامی ده خراب حسین- آباد نام واقع است، حسین آباد یک دهی باسی خانه وار بوده، بیست و هفت سال قبل ازین سالار پسر آصف الدوله از دست قشون ایران شکست خورده و ازین راه فرار کرده، همراه او ترکمان بسیار بود که کار اینها منحصر بقارت کردن بود، مردم حسین آباد همه بجهت درو کردن گندم بیرون رفته بودند، ترکمانها باین ده که رسیدند دختری در بیرون قلعه بود، از دختر جویاشدن^۱، دختر جواب داد مرد مارفته اند جهت درو، و در قلعه دو نفر

۱- در اصل چنین است. صحیح: شدند.

پیرمرد باقی مانده است، و چند نفر ترکمانها آن دختر را کشته، بقلعه ریختند و آنها را بردند و اسباب هرچه بود آتش زدند، از آن وقت تا بحال خرابه مانده است. سه میل و نیم از حسین آباد ابتدای دهات کلاته مهر روشنی است. این کلاته حالا میگویند کلاته عرب و عجم، و سرباز و تفنگچی هم بدیوان میدهند که در جزو فوج بسطامی می باشند.

دهات این کلاته از این قرار است: یونستان^۱ بایست خانه وار، و یکران^۲ بای خانه وار، اهل این دو [ده] عرب می باشند ولی زبان عربی هیچ نمیدانند، اسمشان از قدیم همین طور مانده است، چهل نفر از این ها تفنگچی های میان دشت می باشند. کهن آباد بایست خانه وار، و شریف آباد بایست خانه وار، و عسکر آباد باده خانه وار، و کرد آباد بادوا زده خانه وار، و ری آباد با سی خانه وار کلاته عجم می باشند. کهن و شریف آباد سالی پنج خروار جنس و هشت خروار کاه و سی و چهار تومان نقد بدیوان میدهند. هشت نفر سرباز و یک سلطان و یک نایب و یک بیرقچی^۳ به فوج بسطامی میدهند، اسم کلاتر این دهات نجفعلی خان است. ری آباد که دوفرسخ به مغرب واقع است. پانصد من جنس [و] شش خروار کاه و بیست و چهار تومان نقد و چند عدد سرباز میدهد. نزدیکی شریف آباد سه ده خرابه می باشد، مهر روشنی، و بویه و گزوان. آب این دهات کم است، درخت این دهات اکثر سنجد است و انار. دور این دهات همه گدار ترکمانست. سه فرسخ

۲۹۱- در کتاب تاریخ قومس، نوشته آقای رفیع بصورت هونستان و یکران

نوشته شده است.

۳- در اصل: بیدق.

شمالی شریف آباد رباط شونج است که بسیار مخوف است، از رباط شونج الی شاهراه مشهد مقدس چند گذار ترکمان است از اینقرار: چشمه بسیار، جوزدان، سبیداب، شورداد، چشمه گنداب: کوهی که در شمال این دهات واقع است کوه کنی مینامند، اهل این دهات برای تیر تلگراف از کوه نردین که سبزه فرسخ در شمال واقع است درخت آو رس که سرو کوهی هم میگویند آوردند. اهل این دهات از دولت روس خوب میگفتند بجهت اینکه از سه نفر از مردمان این دهات یک نفر آنها اسیر ترکمان شده بود و روس آنها را پول و لباس داده رها کرده بود، لهذا تعریف میکردند این زمان، آمدن ترکمان و دست برد ترکمان کم شده است، و ماها حال آسوده میباشیم. سابق بر این سالی ده بیست نفر ما را ترکمان می برد، مثلاً درین سال گذشته پنج نفر ترکمان آمده است که سه نفر از اهل ایران کشته اند ولی کسی نبردند. از شریف آباد الی میاندشت براه گذار شوردر، شانزده میل است، هشت میلش در جلگه می باشد و هشت میل دیگر در کوه می باشد. درین کوه چشمه شوردر واقع است و جای بسیار خویست، از بابت آب و سبزه و علف و جهت دشمن جای بسیار محفوظ است، چنانچه تنگه دارد اگر سه چهار نفر تفنگچی در این تنگه باشد، دشمن نمیتواند داخل اینجا شود. در این کوه ها معدن مس بسیار است و جای کوره های قدیم بسیار است، ازین چشمه تا میاندشت شش میل است.

حرکت از میاندشت الی بیارجمند^۱

از میاندشت راه میرود بجنوب، از کوه که رد شد داخل جلگه بیار میرسد، از میاندشت تاجشمة تلخ آب که اول جلگه بیارجمند باشد شانزده میل است که از اینجا همه دهات جلگه بیارجمند پیدا میباشند. از این چشمه الی غازازان چهار میل ونیم است، غازازان یک دهی با قنات و پنجاه خانه وار است، اهل این ده سابق براین از دست ترکمان زیاد صدمه خوردند، ولی حال چند سال است که آمد و رفت ترکمان رفع شده است. شخصی را آنجا دیدم که چند ماه قبل ازین از خیوق آمده بود، و بسیار از روس تعریف میکرد، سال گذشته دونفرترکمان پهلوی این آمدند، دو نفر چوپانرا ملاقات کرده، یکی از آنها را کشته و یک نفر دیگر فرار کرده به محض اینکه بده رسید از ترس مُرد.

از غازازان الی طاهرآبادشش میل است، که طاهرآبادشصت خانه وار دارد، چندتا درخت بادام و یک قنات آب که آب این قنات در کل جلگه بیارجمند مشهور است از خوبی. از طاهرآباد الی خانه خودی سه میل است، و خانه خودی دامنۀ کوه خانه خودی واقع است. خانه خودی هفتاد خانه وار دارد و تیول حاج ظهیرالدوله میباشد، پیشتر صد و پنجاه خانه وار داشت ولی در زمان قحطی این طور شده. در جنوب خانه خودی روی دامنۀ کوه شش عدد ده میباشد از این قرار است: کلاتۀ زین العابدین با یک خانه وار، قلعه احمد با ده خانه وار، دزیون با پنجاه خانوار، جابر با پنجاه

۱- شکل قدیم جمند، جو منداست و بیارجمند دو ده جدا گانه می باشد،

بنام بیار و جو منند.

خانه وار، قلعه بالا با شصت خانه وار، وی دو باشش خانه وار، این شش ده روی هم بیست خروار جنس ویست و هشت خروار کاه بدیوان میدهند و تخمیناً دویست تومان نقد میدهند، در این کوه سرب و مس بسیار دارد، آهن و زاج سبز هم خیلی دارد، سنگ مس باینقدر خوب و معتبر است که در سر معدن خرواری بیست و هشت تومان فروش میرود. در دزیون یک تکیه دارد بایک درخت چنار بزرگ، و یک امامزاده دارد که شاهسلطان عزیزالله مینامند. در زمانی که من در اینجا بودم یک شخصی در آنجا بود که دودست او را بواسطه دزدی، نواب حسام السلطنه بریده بود و میگفت من طلا میسازم و مردم عوام دور او را گرفته بودند و بتزویر از مردم پول میگرفت، تا زمان برون آمدن من از آن ده آن شخص دست بریده دویست تومان گرفته بود.

از خانه خودی الی بیارجمند سه فرسخست و از آنجا یک راه خوب و همواره شاهرود دارد. بیارجمند دویست خانه وارد اردو تیول^۲ معیر الممالک است، چهار فرسخ به بیارجمند سر راه شاهرود جائی^۳ میباشد که باغ گود مشهور است، پیشتر آنجا یک باغی بود که شخصی وقف کرده بود باینقرار، که هر مسافر سوار از این باغ رد میشود یک چارک انگور باو بدهند و هر مسافر پیاده نیم من، ولی حالا باغ و وقف همه خراب شده است و بیحاصل است. در خانه خودی و دهات او قارچ بسیار خوب پیدا میشود و بقارچ در این ده سمرق میگویند. اهل خانه خودی هم مرد و هم زن بسیار خوش رو و خوش گل میباشد، ولی در دهات نزدیک خانه خودی هم مرد

۱- دراصل: تذویر. ۲- دراصل: طیول. ۳- دراصل: جاهی.

هم زن زشت میباشد ، بسیار مرد دیدم که موی صورت آنها بسیار کم بود . از خانه خودی الی دستگرد ده میل ونیم بطرف شمالست . دستگرد نود خانه دارد و سیصد تومان مالیات میدهد ، اهل دستگرد صاحب بسیار شتر میباشدند و ساربانان میکنند . ازدستگرد تا چشمه گورخان دوازده میل است ، این چشمه گورخان کمی آب شیرین دارد و بسیار مخوف و محفوظ است که اکوهای دور این چشمه همه معدن مس میباشد و پهلوی چشمه گورخان دویست - سیصد جای کندن سنگ مس میباشد ، ولی دو - سه زرع که پائین میرود همه پر از آب است ، در همین تپه گورخانی بجز چشمه گورخانی چهار چشمه دیگر هم دارد ، قلعه گزیک چشمه است ، چشمه خدا و چشمه میرزا ، از چشمه گورخانی الی عباس آباد دوازده میل ونیم راه صاف خوب دارد .

حرکت از عباس آباد تا جوین و اطراف

از عباس آباد تا پل ابریشم هشت میل است و چونکه شاهراه بزرگست ، تفصیل آن بعد خواهیم گفت . از پل ابریشم ده میل راه دارد تا آسترو^۱د ، راهش خوب است ولی در میان تپه میباشد و سرازیری خیلی دارد . استرود ، ده معتبرست و هفتاد و پنج خانه وار دارد ، آب و زراعتش بسیار خوب است . از استرود^۲ الی فرومد شش میل است ، فرومد دهی بسیار معتبرست با دویست خانه وار ، مالیات این ده ، دویست و هشتاد تومان نقد است و صد و سی خروار جنس و صد و سی خروار گاه هرسالی بدیوان میدهد ،

۱ - این کلمه زائد بنظر میرسد .

۲ - در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، استرند ضبط شده است . ظاهراً استرند و استرمد و استرودسه صورت از یک کلمه است .

وسی سرباز و یک سلطان هم بجهت فوج عرب وعجم از این ده میگیرند .
 آب این ده از رودخانه منی دز است و بسیار فراوانست ، در این فرومد
 یک قلعه قدیم دارد که در زمان فتحعلی شاه بواسطه ترکمان ویران شده
 و یک خندق و چند برج تازه در زمان محمدشاه ساخته شده است . هفده سال
 قبل ازین هزار و پانصد سواره تکه آخالی آمدن^۱ بچپاول فرومد ، ولی میان
 شب راهشان کم گردید و میان کوه از دست فرومدی قدری شکست خورده
 بطرف داورزان^۲ رفته . گویند که قلعه قدیم از بنای فرامرزابن رستم^۳
 بوده است ، و باین دلیل اسم مربوط باین ده باید فرامرز باشد ، ولی در تاریخ
 قدیم ایران اسم این ده فریومد نوشته است . داخل قلعه یک آب انباری
 بزرگ میباشد و در اطراف این ده آثار خندق و علامات دیگر بسیار دارد .
 و یک مسجد آنجا میباشد که هفتاد سال قبل ازین ساخته شده [است] . اهل
 این ولایت داخل این مسجد نماز نمیکنند بواسطه اینکه از بنای سنی میباشد ،
 در ایوان این مسجد نوشته ، کتیبه و کچبری و ایوان بسیار خوب و قشنگ
 است . چند سال قبل ازین پهلوی دروازه فرومد مناره بزرگی بوده است که
 پیرماهور مشهور بوده ، این مناره افتاده و آجر این برای ساختن عمارت
 جدید بکار بردند . چند نفر بودند که میگفتند این مناره را بجهت آجر
 مخصوصاً خراب کردند . یک امام زاده دارد که سلطان سید احمد بود
 برادر امام رضا علیه السلام مینامند ، این بقعه چهل سال قبل ازین تعمیر
 شده است و بسیار جای خویست . فرومد آورده ولایت شاهرود و بسطام
 است ، قدری از فرومد گذشته داخل ولایت جوبین میشود . در وقتی که

۱- در اصل چنین . است صحیح : آمدند . ۲- در کتاب فرهنگ

آبادیهای ایران ، تألیف آقای دکتر مفخم پایان داورزن نوشته شده است .

۳- در اصل چنین است و از اصل تبعیت شد . ۴- در اصل : پیار .

من در فرمود بودم چند نفر از اهل شفی آباد^۱ که یکی از دهات جوین و چهار فرسخی فرمود [است]، پیش من آمدند و بسیار شکایت از ظلم حاکم جوین کردند و خواستند بروند دارالخلافت عرض کنند. از فرمود الی منیدر هشت میل ونیم است، راهش پهلوی رودخانه منیدرومیان کوه می‌رود. منیدراول جوین است و چهارده خانه وار دارد، و یک کمی ابریشم می‌سازند و زراعت جزئی هم دارند، باوجود این محمدجعفرخان سرتیپ حاکم جوین سیصد تومان از این ده بدبخت عوض مالیات گرفت. کوهی که منیدرمیاننش واقع است متصل بکوه داورزان ست و کوه داورزان [را] کرّه کوه هم می‌گویند. از منیدرالی کهنه هفت سیل است، و راهش خوبست ولی همه تپه و کوه است، دربین راه چند دانه چادر سیاه مال ایل بلوچ دیدم و هرچه از آنها جویا شدم که شتر بدهید بجهت حمل تیر، یا بره بدهید بجهت خوردن من و پولش را هم پیش بگیرد. جواب دادند نه شتر داریم و نه بره داریم. معنی آن این بود که برسیدن ما هرچه شتر و بره داشتند پنهان کردند. چونکه ما را در خدمت دولت میدانستند، خیال کردند که مال آنها را بی وجه خواستم بگیرم. کهنه یک ده کوچک است بایست خانه وار، آب فراوان دارد و لی زراعت از جهت زیادتی کوه کم است. حکومت جوین در سال گذشته مالیات از کهنه ازین قرار گرفت، مالیات جنس بیست خروارست، عوض این بیست خروار جنس، صد و شصت تومان نقد گرفت، سرشماری شصت تومان بود، سرگوسفند بیست تومان بود، بحساب گوسفندی دوهزار

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد نهم، شفیع آباد ضبط شده

وپانصد دینار، بیست تومان برابر هشتاد گوسفند است، و من شنیدم که از بیست [و] دو گوسفند بیشتر در دفتر دیوانی ضبط نیست. سر گاو پانزده تومان گرفت، گاوی پنجهزار. بیست سال قبل ازین همه گاو این ده را ترکمان گرفتند و از آنوقت تا حال یکدانه گاو در این ده وجود نداشت ولی سی رأس گاو هنوز در دفتر دیوان ثبت است. بجهت مالیات زمین، جریبی هشت قران گرفته شد و روی چهل جریب سی و [دو] تومان شد، جمع این دویست و هشتاد و هفت تومان میشود، و بغیر این مبلغ پنجاه یا شصت تومان دیگر آدمهای حاکم گرفته و کدخدا که یکی از سوارهای حاکم است صد یا صد و پنجاه تومان برای خود میگیرد، که این ده کوچک با پانزده خانه وار تخمیناً پانصد تومان در فاصله یکسال داده است. اهل کهنه هم یک کمی ابریشم میسازند، بیست سال پیش ازین یک جمعیت بزرگ تکه بجهت چپاول کهنه آمده بودند، سیصد رأس گاو و ده نفر مرد برده بودند، دو نفر راهم کشتند، از آنوقت تا حال هیچ ترکمان در نزدیکی این ده پیدا نشد. از کهنه الی جاجرم نه فرسخست و شفی آباد در نصف راه واقع است. از کهنه الی بجنورد شانزده فرسخست، و میان آباد که پایتخت حکومت اسفراین باشد در نصف راه واقع است. از کهنه الی جاقنای یازده میل است، راه متصل در ره و کوه میباشد. دهاتی که در اطراف هستند از این قرار است: دستوران، جبله، و گف، همه این دهات کمی ابریشم میسازند و قدری زراعت دارند. گف پنجاه خانه وارد دارد و ده معتبر است، آنجا هم یک امامزاده دارد که سید عبدالله بن موسی کاظم علیه السلام

مشهور است ، در گیت یکنفر نوۀ الله یار خان جوینی را دیدم ، الله یار خان جوینی از ایل ترک خلیجائی بود، در زمان سلطنت فتحعلی شاه یاغی شده بود، در مزینان گرفتار شده در دارالخلافت کشته شد .

جاقتائی صدوپنجاه خانه وار دارد، وارکش در وسط شهر واقع است، ارکش بسیار خرابه دارد و منزل حاکم است ولی چهارپانچ اطاق درست بیشتر ندارد . جاقتائی نزدیک بجلگه جوین است . و از اینجا تا بدهاتی که در جلگه واقع اند چهار فرسخ مسافت دارد . معتبرترین این جلگه زورآباد است ، دوفرسخی از زورآباد سمقان واقع است که دهی با بیست خانه وار میباشد، از جهت کم آبی و ظلم حاکم اهل ده، در ماه ربیع الاول، امسال بولایت سبزوار فرار کردند .

از جاقتائی الی زمند سه میل ونیم است، زمند سی خانه وار دارد ، و مالیات زمند از این قرار است: خانواری نود تومان نقد، هشت تومان و هشت هزار دینار، جنس، پانزده خروار، خرواری چهار تومان، و یک هزار دینار که شصت و یک تومان و نیم میشود ، گله سی و پنج تومان، گاو بیست و پنج تومان که جمیع با پولی که آدمهای حاکم میگیرند سیصد تومان میشود .

از زمند الی فریمان یک میل ونیم است ، فریمان بیست خانه وار دارد و از قدیم هیچ مالیات نمیدهد، بجز سالی بیست و یک تومان سرگله [ای] . از فریمان الی زرقون پنج میل ونیم مسافت دارد . زرقون چهل خانه وار دارد و دو بیست ونود و شش تومان مالیات میدهد و جزء حکومت سبزوار است . زرقون دم رودخانه نوین واقع است ، خیلی زراعت دارد و بسیار درخت گردو و میوه جات و سفیدار . در چند خانه این ده، کنه، شب گذارد، نزدیک به زرقون یک معدن معتبر مس دارد ولی حالا نه سالست که

هیچکس در این معدن کار نمیکند. زمستان زرقون بسیار سخت است، وقتی من آنجا بودم بیست روز بعد از عید نوروز، میان شب آب یخ میشد و سرکوه زرقون بسیار برف داشت. از زرقون الی رامشین هیجده میل انگلیس است، کل این راه میان کوه و دره است. دهاتی که در اطراف راه هستند از این قرار است: ارک نوجوی با پنجاه خانه وار، ارک قربانعلی بیگ با پنج خانه وار، سُنج شیرین با پانزده خانه وار، کُر دی، قلعه کزنذر باد و خانه وار، یوسف آباد با قلعه شاه داج^۱ با ده خانه وار، بیدخور با پنجاه خانه وار. همه این دهات آب بسیار دارند و خیلی زراعت هم میکنند. رامشین پنجاه خانه وار دارد، مالیات رامشین در سال گذشته پانصد و هفتاد و دو تومان بود و یک هزار دینار، خروار جنس به چهار تومان و یک هزار حساب کردند. هر خانه واری به شصت و چهار هزار، و هر تومان نقد به سیزده هزار حساب کردند، نزدیک برامشین یک دهی دارد و بلندباران مشهور است. بلندباران پنجاه خانه وار دارد و صد و شصت تومان مالیات میدهد، وهر [از] کنه شب گزاست، و بسیار تعجب است که رامشین که باین نزدیکی بلندبارانست هیچ شب گزندارد. از رامشین الی طبس نوزده میل است و راه در کل این مسافت میان دره و تپه میباشد. دهاتی که در اطراف راه میباشند از این قرار است: مهرآباد، بید، محمودآباد، برقمد، بالاآباد، میانآباد، نوده، بُزقند. بزقند در پهلوی طبس است و شصت خانه وار دارد و طبس ده بسیار خویست و صد خانه وار دارد و آب و زراعت و اشجار بسیار دارد و طبس در شمال سبزوار واقع است. از طبس الی سبزوار شانزده میل است که هشت میل بین کوه میباشد و هشت میل در جلگه. کوه هائی

که در اطراف میباشند معدن مس بسیار و پازهر سبز دارند . دامنه کوه که همانجا راه داخل جلگه میشود چند عدد ده میباشد: کلاته خواجه، سنگ سفید، عشرآباد، کلاته حاجی محمد رضا، شاه باش، زرقند^۱. از کلاته حاجی محمد رضا الی سبزوار هشت میل ونیم است و در زمین آنجا بسیار نهر و گودی بواسطه سیل حاصل شده است و در زمستان عبور خیلی مشکل است از جهت گل و آب .

حرکت نیشابور^۲ و معدن فیروزه و اطراف

از نیشابور الی معدن فیروزه سی و دو میل است، و در بین راه دهات بسیار میباشد که لازم نیست آدم این سی و دو میل را یک منزل بکند، در دهات بین راه میتوانند منزل نمایند. راه اول از کُرُم به رد میشود و هم چنین از سیف آباد و عشق آباد کهنه و یک لنگه و پیر کماج و شی هو، بعد میرسد بخواجه بچه که قبر شخصی در آنجا میباشد که بخواجه بچه مشهور است. از خواجه بچه الی رشیدآباد سه میل است، و میدآباد و سمان و عسکرآباد و حسن آباد در اطراف راه میباشند. رشیدآباد یکی از دهات حسام السلطنه میباشد و چهل خانه وار دارد. از رشیدآباد الی علی آباد که منزل مابود پنج میل است. علی آباد پهلوی رودخانه واقع است که بسیار آب دارد. اسامی دهاتی که در اطراف این رودخانه میباشند تا نزدیک دهنه چشمه از این قرار است: محمدآباد پنج خانه وار، خالق سی خانه وار، سرخ تره پانزده خانه وار، چهار باغ هشت خانه وار، تاغان بیست خانه وار، دمنجان سی خانه وار، دیار صد خانه وار. نزدیک به [دمنجان، در کوه نبالو

۱- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران، زرقان نوشته شده است. ولی در اصل

این کتاب بادوزاء نقطه دار. ۲- در اصل: نیشابور.

معدن مس و سرب دارد و چند دانه یاقوت هم در آنجا پیدا شد ، و دامنه کوه بسمت مشرق معدن نمک است که آب گو مشهور است، و سالی صد و هشتاد تومان اجاره دارد. رودخانه دمنجان [را] یکفرسخ بجنوبی علی آباد بچندین قسمت تقسیم نموده اند که هر یک از دهات اطراف آن رودخانه حق خود را میبرند. از علی آباد تا دومیل مسافت راه صاف و میان جلگه است، و از امامزاده خواجه علی^۱ و حصارنو [که] یکده کوچک باشد رد میشود. از آنجا تا قره قوچ و معدن فیروزه راه میان تپه و دره میباشد و چهارده میل و نیم مسافت دارد. قره قوچ پیش از قحطی ده خوبی بود ولی حالا آب بسیار کم دارد و سه خانه وار بیشتر ندارد و مالیات این سه خانه وار بیست و چهار تومان است، کوه نزدیک قره قوچ همه اش معدن نمک است و این معدن نمک برای سالی دویست و پنجاه تومان به حیدرنامی از جانب مستشار الملک داده شده است، چونکه در این معدن نمک از روی قاعده کار نمیشود و سر رشته درستی ندارند باین واسطه هم مداخل کم برداشت میشود و هم آدم تلف میشود. دهات معدن دوتا میباشد، قلعه بالا، قلعه پائین و تخمیناً دویست خانه وار دارد، اصل اهل این دهات از ولایت بدخشانست. آب این دهات کم است و همه جمعیت این دوده اوقاتشان صرف عمل معدن فیروزه میباشد، در عمل کشت و زراعت چندان اهماسی ندارند. این معدن فیروزه از ایام قدیم مشهور است، و پیشتر فیروزه بجز این معدن دیگر نبود، در همین معدن فیروزه بسیار جاها میباشد که کار میکنند و می کنند ولی در همه جا فیروزه خوب پیدا نمیشود. غارهای معتبر این است: غار عبدالرزاق، غار زاق، غار دره کوه، غار اردلانی، غار علی مرتضی

۱- با تردید. خواجه نبی هم خوانده میشود.

غار سرخ ، غار ملک ، غار آقاعلی ، غار شاهبیردار ، غار طاق میدان ، غار قمری . غار زاغ^۱ و غار عبدالرزاق سالی هشتصد الی هزار تومان اجاره دارند، ولی حالا آنجا کسی کار نمیکند، غار دره کوه عمقش بیشتر می باشد و از بالا تا پائین راه عبور بواسطه پیچ و خم زیاد است ولی ارتفاع عمودی از بالا تا پائین سی ذرع می باشد، هرچه پائین تر میکنند فیروزه رنگین تر و بهتر میشود . این غار در کوه دودهنه دارد، یکی کار میکنند و یکی دیگر هوای بسیار بدی دارد و نفس کشیدن صدمه میزند و این را چراغ کُش مینامند . معلوم است که در ایام قدیم معدن چیان معتبر داشته بواسطه اینکه^۲ کارهایی که در قدیم شده است در کمال آسانی میتوان رفت پائین و آمد بالا، و یا ستونست، و هرچه سنگ معدن بیفایده بود از غار بیرون میریختند، و حال هرمغاره [ای] که کنده اند، جهت فیروزه دست آوردن، سوراخهای کوچک که در کمال سختی میروند باشکم و بازحمت، و سنگ فیروزه که بیکاره می باشد بیرون نمی آورند ، در میان همان مغاره میریزند . غار معتبرین^۳ این معدن غار قمری بوده است ، ولی حال ده سال است که این [غار] قمری پر آب شده است، قدری پول خرج کرده اند که این غار خالی شود ولی بواسطه ندانستگی و نفهمیدگی بیفایده بود . میگویند که در غار قمری فیروزه [ای] پیدا شده که در هیچ غار دیگر پیدا نشده است، که^۴ فیروزه بزرگ که قوام الدوله به شاه پیشکش کرده است از همین غار بیرون آمده است . نزدیک این غار ، غار خروج و رایح هم دارد که هردو را کار میکنند ، و غار شهرنوه هم در آنجا می باشد که حال پراز آب است . حکومت خراسان از این معدن فیروزه سالی هشت هزار تومان از بابت مالیات

۱- در اصل باین دو صورت نوشته شده است .

۲- این کلمه زائد بنظر میرسد . ۳- ین زائد است .

۴- در اصل چنین است حرف که اضافی است .

دریافت مینماید، اگر دولت این معدن فیروزه را بیک نفر آدم معتبری اجاره میداد که آن شخص هر جا که خراب شده و آب گرفته است درست میکرد، در سالی پانزده - شانزده هزار تومان بلکه بیشتر بدولت عاید میشد عوض هشت هزار تومان که حالا میگیرند. هرچه فیروزه خوب پیدا میشود فوراً به 'فرنگستان میفرستند' [چنان] که در مشهد یا معدن، فیروزه خوب پیدا نمی شود. چند سال پیش از این فیروزه [ای] پیدا شد که اول برای دوازده تومان فروش رفت. میرزا هدایت تاجر مشهد این فیروزه را به صد تومان خرید و حال به پاریس فرستاده در آنجا هزار تومان قیمت دارد. در معدن هیچده چرخ برای تراشیدن سنگ فیروزه دارد ولی خیلی کار نمی کنند، چرخ ها را میسازند از یک خاکی که از بدخشان میآورند، و از صغی که از هندوستان می آورند میسازند. این چرخ همه سنگ را بجز الماس میتراشد. اهل دهات معدن به من گفتند که در سالی آدمی چهل الی چهل و پنج تومان مالیات میگیرند و بعد از دادن چهل و پنج تومان مالیات از جهت گذران خودشان کم می ماند. در دامنه کوه بسیار جائی است که جهت فیروزه خاکی میکنند آنجا هر کس که میل دارد میتواند کار کند برای عام است، گاه وقتی فیروزه بسیار خوب آنجا پیدا میشود.

نواب والا نیرالدوله که چند روز پیش از من آنجا رفته بود در میان خاک فیروزه پیدا کرده بودند، که قیمت آن بیست تومان بود. از معدن یک راه خوبی دارد به سبزوار که نه فرسخ است، و این راه را همه کس میروند، ولی من از راه دیگر که کسی نمیرود بزعفرانی رفتم. از معدن بزعفرانی چهل میل است، از چند سلسله کوه و از چند دره راه رد میشود،

از معدن الی شوراب پانزده میل است . دهاتی که در اطراف راه هستند از این قرار است: قلعه حسنعلی ، احیاآباد ، نوبهار ، شاه کوه ، قلعه حسن ، یدتو . قلعه حسن و یدتو خرابه می باشند و مسکن کسی ندارد . شوراب بیست خانه دارد و ده خانه وار شیعه هراتی می باشند که محمدشاه [در] مراجعت از سفر هرات آورده [است] . در راه مشهد در مابین سبزوار و نیشابور یک ده دیگر با سم شوراب دارد و آنجا هم شیعه هراتی می باشد ولی دخلی باین ده ندارد ، نزدیک باین ده و دامنه همین کوه چند عدد ده دارد و از این قرار است : قرا باغ با چهل خانه وار ، تپه جیق ده خانه وار ، چزک پنج خانه وار ، فرخار پانزده خانه وار ، یلقون آباد چهل خانه وار . چهار باغ خرابه است ، مالیات شوراب صد و شصت تومان دفتری است ، ولی دویست و چهل تومان میگیرند . از شوراب راه میرود به جنوب و داخل کوه میشود ، بعد از هشت میل داخل دره [ای] میشود و درین دره چند عدد ده کوچک دارد که اسامی آنها از این قرار است: تل بی ، فیض آباد ، روقی ، کردستان پنج خانه وار ، زرقي ، پوچی شش خانه وار ، نورآباد پانزده خانه وار . آب نورآباد میرود به زعفرانی . و از نورآباد الی زعفرانی ده میل است . راه پهلوی این رودخانه میرود و بعد از چهار میل از نورآباد گذشته داخل جلگه زعفرانی میشود . از اینجا الی سبزوار جلگه صاف و هموار است .

تفصیل حرکت اطراف شاهراه از قرار مذکور بود

چونکه سابق گفته شد تفصیل شاهراه از شاهرود الی ارض اقدس بیان کنم . چونکه اول از چهار منزل مخوف از شاهرود الی مزینان لازم

است که شرح آمدن و رفتن ترکمان را بیان کنم و بیاناتی که چه باید کرد که دیگر ترکمان در این چهار منزل نیاید و راه امن شود مذکور میکنم. ترکمان حال بسیار کم میآیند ولی تا ده سال قبل ازین سر راه ارض اقدس بسیار میآمدند، مخصوصاً در این چهار منازل میان شاهرود و مزینان، که از آن جهت به چهار منزل بخوف مشهورند. پارسال دو نفر به اینجا آمدند و امسال هشت نفر. به جهت مانع آمد و شد ترکمان از همه لازم تر این است که دهنه کوه شمالی را بگیرند و حفظ کنند، چونکه بجز این دهنه ها از راه دیگر نمیتوانند آمد. محافظت این دهنه ها در این اوقات چند افواج سواره است که سر کرده های آنها چند نفر سرهنگ باشند. همیشه اتفاقاً می گفتند که این دهنه ها را موافق قاعده حفظ نمی کنند و ترکمان زد شده میروند به سمت جنوب و سر شاهراه مشهد و آنجا قافله را با هم زده آدم میکشند و میبرند و غارت میکنند. جهت اینکه این دهنه ها را موافق قاعده حفظ نمی کنند این است که هیچکس سرهنگ های افواج را ضامن نکرده است، و مواجب سواره به قاعده درست نمیرسد، اگر چنانچه هر فوج سواره یک سر کرده دارد، اصل حکم این سواره در دست حاکم است، ولی این طور بسیار بد است، اگر هر سرهنگ را ضامن میکردند و اختیار کل فوج را باو میدادند تکلیف خودش را میدانست و میفهمید چه باید کرد. سوارها مواجبشان هرگز بوقت نمیرسد. گاه وقتی چند سال بعد از خدمت مواجب بآنها میرسد. از این جهت نمیتواند اسب خوب نگاه بدارند. آذوقه هم کم دارند و کار درست نمیتوانند بکنند. اگر مواجب وجیره آنها بوقت داده میشد هم اسب و هم یراق خوب میتوانستند بخرند

و شکایت از نبودن آذوقه نمی توانستند بکنند . چند نفر سواره که همراه من در راه بودند نه پول و نه جو و نه گاه میداشتند، و اگر من هر روز بآنها پول نمی دادم کار دیوان را نمی توانستند کرد . حاکم بسطام عوض جیره بآنها یک براتی داده بود حواله میامی، ولی این برات را قبول نکردند . و سرهنگ های این فوج را مواجب خوب باید داده شود و مواجب و جیره سوارهای خودش را بخودش واگذار نمایند ، و سرهنگ ها ضامن باشند که ترکمان نیابند ، و برای هریک نفر ترکمان که داخل خاک ایران میشد سرهنگ ها را مؤاخذه کنند ، و جریمه از ایشان بگیرند . حکام ابدآ کاری به سواره نداشته باشند و مواجب و جیره سواره ابدآ در دست حکام نیفتد . حکام حکم به سرهنگ میدهند نه بدیگران و الا شأن سرهنگ هیچ ارزش ندارد . در فوج بسطام یک سلطان است که ابدآ بحکم سرهنگ گوش نمیدهد ولی ممکن نیست که سرهنگ او را تنبیه کند، چونکه این یکی از متعلقان عمیدالدوله است و شاهزاده هرگز نمی گذارد که این سلطان از دست سرهنگ تنبیه شود . اگر دولت ایران به نوکرایرانی خودش اطمینان ندارد و اختیار کل و مواجب و جیره تمام فوج بیک نفر سرهنگ بدهد، به یکی از صاحب منصبهای فرنگی که حال در دارالخلافه به نظام مشق میدهند و کار زیاد ندارند به خراسان مأمور بکنند، یک صاحب منصب فرنگی به شرطی که مواجب و جیره خود و سوارهای خودش را همیشه بوقت بگیرد، اندک زمانی آمد و شد ترکمان را بالکلیه رفع میکند . در تپه هایی که در اطراف شاهراه مشهد در چهار منزل مخوف واقع اند چند عبد چشمه آب خوب دارد . ترا که همیشه پهلوی این چشمه ها در کمین هستند ،

و اما اگر چنانچه یک برجی با چهار- پنج نفر تفنگچی نزد هر چشمه می بود ترکمان دیگر نمی آمدند . چونکه بی آب زندگی نمی توانند بکنند . و هروقت ترکمان در این تپه ها نمی توانند بیایند ، آدم از اطراف می آمدند به جهت کار کردن معادن مس که در این تپه ها واقع اند . ترکمان از توپ بسیار ترس دارند ولی از توپهائی که در این چهار منزل مخوف عبور میکنند ترس ندارند . چونکه بسیار بد هستند و کهنه و خراب ، و اسب بد و توپچی بی مشق دارند ، و ملزومات توپ هم مثل فشنگ و غیره خوب نیست . عراده های توپ را اکثر باریسمان بسته اند ، توپچیان هم تعلیم درست ندارند ، یک جلودار توپ چندماه قبل ازین در وقت نبودن چاپارچی ، در چپرخانه را شکسته و عیال چاپارچی را از خانه بیرون انداخته و کاه و جو چاپارخانه را گرفته برای خودش . یک جلودار دیگر روی سرداری نظامی دکه با نشان دولت روسیه را عوض دکه ایرانی گذاشته بود . در باب این دوقره به نواب والا عمیدالدوله عرض کرده بودم ولی نمیدانم که شاهزاده بآن جلودار تنبیه کرده است یا نه . جمعیت قافله و زوار که هر پانزده روز در اینجا عبور میکنند بسیار بزرگ است ، لیکن سه یا پنج نفر ترکمان برای برهم زدن کل قافله کفایت هستند . یک عراده توپ بجهت محافظت همیشه همراه قافله و زوار است و گاه وقتی چند نفر سواره و چند نفر تفنگچی همراه قافله هم هستند . ولی گاه وقتی بجز این یک عراده توپ هیچ محافظ دیگر نیست ، آنهم از این جهت است که هیچکس ضامن نیست محافظ باشد یا نباشد . حکومت خیال میکند که شصت یا هفتاد نفر تفنگچی مزینانی همیشه با قافله و زوار هستند . من هرگز از بیست و پنج الی سی نفر بیشتر همراه این قافله ها

ندیدم . سواره‌هایی که همراه قافله‌ها هستند اکثر اوقات از ده نفر بیشتر نیستند ، چونکه هیچکس ضامن نیست هروقتی که ترکمان آمدند و آدم بردند یا کشتند هیچکس نیست که دولت ریش او را بگیرد و هیچکس در بند نیست چه شد و چه نشد . از شاهرود الی مشهد دوست و نود و شش میل است ، قافله این همه مسافت را در دوازده منزل طی میکند ولی چهارده منزل خوب میشود کرد .

منزل اول

شاهرود الی رحمت آباد بیست و دو میل است ، راه بسیار خوب و صاف دارد ، پنج میل از شاهرود ، ده بزرگ واقع است بدشت نام . در این ده هرچه زوار به سمت مشهد مقدس می‌خواهد برود جمع میشود ، از اینجا با توپ حرکت میکنند . بدشت خیلی آب و زراعت و یک کاروانسرای شاه عباسی دارد . از بدشت الی خیرآباد سه میل و نیم است ، خیرآباد دهی خراب است ، آتش قدری شور است و چهار - پنج خانه وار بیش ندارد . تا هفت میل دیگر راه در جلگه است ، بعد داخل تپه میشود ، دو میل و نیم دیگر آب انباری واقع است بایک عمارت خراب ، حوض میل مشهور است ، از تابستان اینجا آب ندارد . از حوض میل الی قلعه رحمت آباد چهار میل است ، پیشتر در اینجا جائی بود به نارنج آباد مشهور ، بعد فراش آباد گفتند ، وقتی که فراش آباد خراب شده بود ، میرزا آقاسی قلعه رحمت آباد آنجا ساخته و چند عدد توپ هم بجهت ترکمان آنجا گذاشت ، و چاه هم آنجا کردند ، رحمت آباد هم خراب شد و قنات و چاه با هم افتادند . رضا خان مهندس را که همراه من بود و حالا سرهنگ شد در آنجا گذاشتم ، این قلعه را

از نو بسازد و قلعه خوبی ساخته ، هرچه دیوار و طویل و اطاق خراب بود حالا آبادست و منزلگاه شد . اگر از دیوان یک مبلغی معین میشد که قنات هم درست شود جای خیلی معتبر میشد، مخارج قنات ساختن دوهزار تومان میشود . سه هزار قدم دور از قلعه چشمه ای است با آب خوب و از آن چشمه تا بقلعه دو رشته قنات دارد، ولی حال دو رشته مسدود است ، اگر این دو رشته با دوهزار تومان تعمیر بکنند و آب جاری تا قلعه برسد جای بسیار معتبری میشود، چونکه از دهات اطراف آدم میآید بجهت زراعت و در آنجا سکنه میساختند و بدیوان هم مالیات میدادند .

منزل دوم

رحمت آباد الی میامی هفده میل و نیم است ، راه خوب و صاف ، اولاً قدری تپه و دره دارد، بعد راه توی جلگه میافتد و بسیار خوب میشود، پنج میل از رحمت آباد بندمرجان واقع است . این بندمرجان چند تپه و یک دهنه است . از بندمرجان الی قلعه آب مرجان هشت میل است . قلعه آب مرجان هم یکی از بنای جناب مخبرالدوله است و رضاخان مهندس آنرا ساخته بجهت محافظت سیم تلگراف ، این قلعه هم بسیار خوب شد و نهر آب مرجان که بسیار آب خوب و شیرین دارد از او میگذرد . از آب مرجان الی میامی چهارمیل و نیم است . میامی دهی بسیار خوب است با آب فراوان . مالیات میامی سالی یکصد و هفتاد و دو تومان نقد و هیجده خروار جنس ویست و یک خروار کاه است . میامی تخمیناً صد و پنجاه خانه وار دارد، هلو و انگور میامی معروف اند و میامی کاروانسرائی دارد

که از بنای شاه عباس ثانی است، سر دروازه سنگی دارد با تاریخ سنه هزار و شصت و چهار، و کاروانسرا بیست اطاق و سه تالار و چند بالاخانه و طویله خوب دارد. از جهت نبودن خانه خوب میان قلعه میامی، لابد بودم تلگراف خانه را در کاروانسرا بسازم. چاپارخانه هم در میامی دارد، راه چاپارخانه از شاهرود الی میامی از رحمت آباد رد نمی شود، ولی از ارمیان که شش میل ونیم از رحمت آباد بطرف جنوب واقع است [رد میشود]. ارمیان هم دهی بسیار خوب است با هفتاد خانه وار و آب فراوان دارد. در ارمیان امام زاده ای است میان درخت چنار واقع است، این درخت بسیار تعریف دارد ولی از چنار تجریش کوچکتر است، میان ارمیان و میامی چند عدد ده واقع اند که اسامی آنها باین قرار است: سرایل، جودانه، محمدآباد و کلات اسد. کوه میامی بسیار ارتفاع دارد و از دور پیداست، میگویند که هیچکس تا بحال تا قلعه این کوه نرفته است ولی این دروغ است چونکه اهل میامی بمن گفتند که آدم بسیار تا بالا رفته بودند. در این منزل دویم یعنی از رحمت آباد الی میامی دوچاه آب دارد، یکی آب انبار بند مرجان و یکی دیگر قلعه آب مرجان.

منزل سیم

از میامی الی ' میاندشت بیست و سه میل مسافت دارد. از میامی الی زیدر جلگه است و هفت میل است. میان این دوده ابراهیم آباد واقع است با یک درخت چنار بسیار خوب و آب فراوان. راه تا زیدر خوب است، زیدر قلعه [ای] کوچک است با ده خانه وار و آب جزئی و زراعت کم، و اول جائی است که حالا مخوف باشد. از زیدر الی میان دشت راه بجز یک فرسخ

آخر میان تپه و دره است و بسیار مخوف میگویند ، چشمه هائی که در اطراف راه هستند و ترکمان گاه هستند از این قرار است: در شمال راه ، چشمه گندآب، چشمه شوردر. و در جنوب راه ، در کال طاقی و کال گزی، میان بهار آب پیدامیشود ، یک فرسخ این سمت میاندشت جائی است که دوچپله مشهور است . چند ماه قبل ازین دونفر ازدهات سبزوار شخص افغانی را در آنجا کشتند، این شخص یکی از آدم های شیرعلی خان سلطان افغانستان بود . دونفر قاتل را گرفته بحکومت سبزوار تحویل دادم . میاندشت تازه منزلگاه شده، پیشتر هیچ آبادی اینجانبود . حالایک کاروانسرای بسیار بزرگ و خوب آنجا است از بنای نظام الدوله حسین خان شاهیسوند . میگویند که مخارج این کاروانسرای بیست و دوهزار تومان بود ، کاروانسرائی نوجز کاروانسرای شاه عباسی ساختند . کاروانسرای کهنه بیست و یک اطاق و طویله کوچک دارد، کاروانسرای نو شصت و نه اطاق و چهار آب انبار و یک خلوت و حمام و طویله بسیار بزرگ دارد ، جائی است که دوهزار نفر آدم بلکه بیشتر میان این کاروانسرا منزل میتوانند کرد . نزدیک باین کاروانسرا قدری زراعت میشود ، سرکرده تفنگچی میاندشت نصرالله بیگ است، او و تفنگچی از کلات عرب هستند که پیش مذکور شد، کل کار این تفنگچی این است که از زوار منفعت بکنند ، هر پانزده روز آنجا حاضر هستند اگر اتفاقاً کسی درین این پانزده روز تفنگچی میخواهد ، میگویند که همه رفتند کاه وجو بخزند بجهت زوار، یعنی پیدا کنند ، یک دفعه چند نفر لازم داشتم بجهت فرستادن همراه چارودار، سه نفر پیرمرد و چند نفر زن و بچه پیدا شد، باقی تفنگچی و سرکرده

آنها به ده خودشان رفته بودند. در میاندشت هم تلگراف خانه گذاشتم و این تلگراف خانه مخصوص در زمستان بسیار با فایده است. در میاندشت چاپارخانه دارد که نه اطاق دارد نه طویله، جائی^۱ بسیار ویران است. تفضیل چاپارخانه های این راه من بعد خواهم گفت.

منزل چهارم

میاندشت الی عباس آباد بیست و یک میل است، راهش خوب است، دوفرسخ میان جلگه و سه فرسخ میان تپه و دره است. از میان دشت الی قلعه الهاک سه فرسخ است، و از الهاک الی عباس آباد دوفرسخ است. چشمه هایی که در نزدیک راه واقع هستند چشمه معدن و چشمه میرزا، و تپه نزدیک الهاک از همه جا مخوف تر هستند و زوار بسیار می ترسند. الهاک اولاً کاروانسرائی بود از بنای شاه و بعد دهی کوچکست پهلوی آن ساخته شد. اهل الهاک سی خانه وار از دهات بیارجمندند، هر خانه واری سالی سه تومان نقد و دو بیست و هفتاد من جنس از دیوان میگیرد. در اطراف الهاک قدری زراعت و آب جزئی دارد. میان الهاک و عباس آباد یک مزرعه کوچک است چشمه سفیدنام، و در شمال این مزرعه برجی ساختیم بجهت حفظ سیم. عباس آباد از بنای شاه عباس است و یک کاروانسرای خوب باسی و شش اطاق و یک چاپارخانه دارد. تلگراف خانه هم آنجا گذاشتم. عباس آباد شصت خانه وار دارد و اهل عباس آباد بسیار متقلب هستند، معلوم است که اصل اینها ارمنی بوده، سالی صد تومان نقد و صد خروار جنس از دیوان میگیرند و هیچ دربند نیستند که زراعت کنند یا نه، هر چه

مردمان دیدم بیکاره بودند ، بجز دزدی کردن از زوار و مسافران کاری دیگر ندارند ، قدری ابریشم میسازند بلکه هرسال بیست و پنج من تبریزی ، آب عباس آباد بسیار خوب است و هوایش بدنیهست .

منزل پنجم

از عباس آباد [الی] مزینان بیست و چهارمیل مسافت دارد و راهش بسیار خوبست ، دریک فرسخی عباس آباد نزد [یک] چشمه گزی قلعه ساختم بجهت حفظ سیم ، از این قلعه الی پل ابریشم چهارمیل است . پُلی که حالا آنجا باشد از بنای جناب ظهیرالدوله است . از پل ابریشم الی صدرآباد دومیل است . صدرآباد از بنای صدراعظم مرحوم است و کاروانسرای بیست و یک اطاق و دو آب انبار دارد ، اهل صدرآباد بیست خانه وار از عباس آباد هستند ، هرخانه وار سالی دو تومان نقد و چهار خروار جنس از دیوان میگیرد ولی صحیح بآنها نمیرسد . در سال گذشته جناب ظهیرالدوله چهل تومان و حاکم سبزوار بیست تومان از پول آنها کم کرده ، بعد از وصول کردن برات هفتاد و سه تومان عوض صد و شصت تومان گرفتند ، معلوم است که قوه ماندن ندارند و فرار میکنند . آب انبار صدرآباد هم خراب است ، سیصد تومان لازم است که همه آنها را تعمیر کنند ، اگر آب انبار درست نمی شود . وقتات هم درست نمیکند ، دوباره باید فرار کنند ، و صدرآباد بی محافظت خواهد ماند . از صدرآباد الی مزینان سیزده میل ونیم است ، از صدرآباد تا یک آب انباریکه سر راه واقع است سه میل است ، و از آب انبار تا مزینان ده میل ونیم است ، و در شمال راه کوه است و در جنوب راه کویر مزینان است . پیش از رسیدن

به مزینان سه عدد دهه دارد: یکی کَهَه^۱ با صد و بیست خانه وار، یکی دیگر سویز با پنجاه خانه وار، یکی دیگر نزدیک به مزینان بهمن آباد با صد و پنجاه خانه وار، بلوک مزینان یازده پارچه دهه دارد از این قرار: مزینان، بهمن-آباد، سویز، کَهَه، داورزان با صد و پنجاه خانه وار، نهاردان^۲ با صد خانه وار، آبرود با سی خانه وار، بیزه با شصت خانه وار، مور با ده خانه وار، کلاتها با هشتاد خانه وار، کم یابون با بیست خانه وار، کل جمعیت بلوک مزینان یک هزار و بیست خانه وار است، چند عدد دهه خراب هم دارد: محسن آباد، افضل آباد، ماهیون، بادقیس. کلانتر مزینان حاج آقا محمد است که جد او از دست الله یار خان جوینی کشته شد. مزینان خودش دویست و پنجاه خانه وار و کاروانسرای خوب از بنای شاه عباس و یک چاپارخانه دارد. تلگراف خانه هم آنجا گذاشته شد. چند سال قبل ازین یک سیل بزرگ آمد و بسیار خانه خراب کرد، از آنوقت تاحال ده را بسمت شمالی میبرند و کم کم در آنجا خانه میسازند. یک کاروانسرای قدیم که کاروانسرای انوشیروان میگویند هم آنجا میباشد. سی سال پیش ازین چند عدد آجر دور این کاروانسرا بودند، از خط آنها معلوم شد که از بنای مأمون بنی عباسی بوده است. کوهی که شمال واقع است کوه داورزانست و کره کره هم میگویند.

منزل ششم

مزینان الی مهر بیست میل مسافت دارد، راهش بسیار خوب است. بین راه یک آب انبار از بنای سپهسالار مرحوم با کمی آب دارد و یک

۱ و ۲- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم کهک و نهال دان (Nahâl - dân) ضبط شده است.

فرسخ پیش از رسیدن به مهر، دهی بزرگ صدُخرو نام همراه واقع است. مهر کاروانسرای شاه عباسی و چاپارخانه دارد و آب بسیار هم دارد، از کوهی که شمال واقع است سه رودخانه کوچک می آیند، که یکی رود مهر و یکی دیگر رود کوشک باغ و یکی دیگر رود تنوز میگویند، در جنوب این دهات چند عدد ده واقع اند ازینقرار: چوبین با بیست و پنج خانه وار، خسروآباد با صد خانه وار، چِشْمُ با صد خانه وار، شهرآباد با سی و پنج خانه وار، هنت آباد با سه خانه وار، فوروغان با بیست خانه وار، موغیه با صد خانه وار، مهرآباد با ده خانه وار، حسین آباد با ده خانه وار، شاهرخ آباد با ده خانه وار. از مهر و دهات خیلی ابریشم میسازند. مالیات مهر تخمیناً ششصد تومان است، مالیات کوشک باغ هفتصد تومان می باشد.

منزل هفتم

از مهر الی ریود سیزده میل است، و راه خوب دارد. در ریود یک چاپارخانه دارد، کاروانسرای شاه عباسی هم دارد ولی خراب است و از ده دور است. چند باغ خوب در ریود هست و میوه جات بسیار دارد. آب ریود از کوهی که در شمال واقع است می آید، در همان کوه چند ده دارد: فوشتنک^۱ و ساروق و کلات سادات، در جنوب ریود، نُعْمَن^۲ و بشت^۳ و تاج آباد و فیض آباد واقع اند.

منزل هشتم

ریود الی سبزوار بیست و سه میل است و راه خوب دارد. میان

۱ - در فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم، مقیسه (Moqise) ضبط شده که جزو بخش داورزن شهرستان سبزوار است.

۲ و ۳ و ۴ - در فرهنگ جغرافیائی، بصورت فشتق (بضم فاء) و نامن و باشتین ضبط شده است.

ریود و استیر یک آب انبار بی آب دارد . استیر دهی بزرگ است باخیلی آب و باغات بسیار . از استیر الی سبزوار یازده میل است و نصف راه ده خسروگرد واقعست . پهلوی این ده مناره خسروگرد است ، این مناره موافق خط کوفی که دوران باشد درسنه پانصد و پنجاه ساخته شده است ، ارتفاع این مناره سی و دو ذرع است ، دراطراف راه میان خسروگرد و سبزوار چند عدد ده دارد ازاین قرار : کلوآسیاب ، بالا شاه آباد، اباری، کلات عزیزی .

سبزوار شهر معتبر است و تخمیناً دو هزار خانه وار دارد . محله سبزوار یازده اند ازاینقرار : نوزشک^۱ ، حمام حکیم ، مزار سبز ، سیرده^۲ ، سرکوچه قاضیان به محله آقامشهور، ارك، حاجی مقلو، الداغینه^۳، زرگر، سبریز، کوچه نو، و چهار دروازه دارد: عراق، ارك، نیشابور، سبریز. و نه حمام دارد: میرزا حسن، نوزشک، انبار گرد، قیصریه، بازار، محله سبریز، میدان، حمام شریعت مدار، ارك. هر محله [ای] چند مسجد^۴ کوچک دارد و یک مسجد بزرگ هم دارد . مسجد جامع نام از بنای شاه عباس است . آب سبزوار از شش رشته قنات است، سه رشته بزرگ و سه رشته کوچک، آب این سه رشته بزرگ هر هفته یک روز برای شهر است و آب سه رشته کوچک همیشه برای شهر است. درسبزوار دو مدرسه است ، مدرسه نو و مدرسه کهنه . بازار سبزوار پانصد و پنجاه دکان دارد و ازین جمله چهارصد و شصت کار میکنند. داخل شهر پنج کاروانسرای دارد ، مال شریعتمدار با اجاره دویست و چهل تومان، کاروانسرای میدان که هم مال

۳۰۲۰۱- درسبزوار نقابش، سرده والداغی گفته میشود .

۴- دراصل: مساجد .

شریعتمدار است و اجاره هفتاد تومان دارد. کاروانسرای پای منار مال حاجی ملا محمد با اجاره دویست و پنجاه تومان، کاروانسرای محمد حسین خان، کاروانسرای محمدرضا لُر. بیرون شهر هم یک کاروانسرا دارد که از بنای شریعتمدار است و سالی اجاره سی تومان دارد. خندق شهر خیلی خراب است و دروازه‌های شهر هم بسیار خرابند. حاکم سبزوار محمد امین میرزا است که از پسران فتحعلی شاه مرحوم است، شاهزاده بسیار خوب و نجیب است و در بازی تخته نرد خیلی کامل است.

باغات سبزوار بسیار درخت توت دارد و در سبزوار پارچه ابریشم خوب می‌سازند. میگویند هشت کارخانه ابریشم در سبزوار دارد، و در اطراف شهر پنبه هم بسیار دارد و پنبه سبزوار بد نیست، یک خروار بشانزده تومان فروش میرود. ارگ سبزوار خراب است و مسکن^۱ ندارد، جلوارگ امامزاده شاهزاده ابوالقاسم واقع است. مسجد جامع بسیار ممتاز است و یک ایوان بزرگ دارد که از بنای شاه عباس است، مناره [ای] که میان شهر واقع است ارتفاع ندارد، کوچک است، تاریخ آن معلوم نیست. تلگرافخانه سبزوار نزدیک دروازه نیشابور است و جای خوبی است. بجهت تهنیت رسیدن تلگراف، مردم بسیار به تلگرافخانه آمدند، از آن جمله جناب مجتهد بود که آدم بسیار مقدس است، و همه مردم باو بسیار احترام دارند. در جنوبی سبزوار یک معدن مس بسیار معتبر دارد و آدم‌های امین معدن حالا در آنجا کار میکنند.

۱- در اصل چنین است و ضمیمه آن مسکون یا ساکن چنانکه در محاوره گفته

منزل نهم

از سبزوار الی زعفرانی بیست میل راه خوب دارد . دهاتی که در اطراف راه واقع اند از این قرار است: ده بنان ، القان ، باغان ، آزاد منزل ، خیرآباد ، نزل آباد ، حسین آباد ، زیدآباد ، جولین نو ، جولین کهنه ، جولین کوچک ، سرپوشیده ، و در این ده یک کاروانسرای است که سرش پوشیده است و اسم این ده از آن سبب است . عشق آباد ، آب باریک ، ذیل آباد ، صلح آباد ، زعفرانی کوچک باسی خانه وار ونود تومان مالیات و چاپارخانه و مهمانخانه دارد . یک کاروانسرای هم دارد با بیست و شش اتاق و هشت بالاخانه که دوازده سال قبل از این بفرمایش شاهنشاه ناصرالدین شاه ، روحانفاده از آجر کاروانسرای قدیم ساخته شد . در باب کاروانسرای قدیم حکایتی دارد که باین تفصیل است: میگویند که تاجر بسیار پول دار [ی] در این جا کاروانسرا میساخت و در این اثنا تاجری با چند بار زعفران عبور میکرد ، او را پرسیدند بکجا میروی و از کجا آمدی . گفت بیغداد رفته بودم که زعفران سرا [کذا] بفروشم ، دیدم که فروختن من در بغداد منفعت ندارد چونکه زعفران آنجا از این جا ارزانتر است و حال زعفران خودم را پس آوردم و بسیار ضرر کشیدم و بی پول هستم . تاجر پولدار که کاروانسرا میساخت همه زعفران را گرفته عوض کاه میان گل میانداخت که از آن آجر بسازند ، و بتاجر زعفران عوض زعفران جواهر روی مال او بار میکرد و او را مرخص کرد . میگویند که از همین جهت است که اسم این مکان زعفرانی شده . و بسیار آدم میبود که در وقت رسیدن به این کاروانسرا با همدیگر میگفتند بوی زعفران در این مکان بسیار تند است .

من گمان میکنم که اسم مربوط این ده زعفران لو باشد نه زعفرانی چونکه در اطراف اینجا جمعیتی از ایل زعفران لو میباشد. مهمانخانه این ده را نواب والا حسام السلطنه ساخته است.

منزل دهم

از زعفرانی الی شوری آب هیجده میل است، ونه میل ونیم در جلگه وهشت میل ونیم میان کوه میباشد. از زعفرانی الی قلعه غلامان پنج میل است. قلعه غلامان خراب است و آثار مسکن ندارد، و یک آب انبار هم آنجا هست که از جهت خراب شدن بندسیل که یکفرسخ بشمال واقع است آب نداشت، ولی از مرحمت جناب مخبرالدوله پول داده شد که بندسیل را درست کنند و آب داخل آب انبار شود. از قلعه غلامان الی رباط سرپوشیده چهارمیل ونیم است، این رباط سرپوشیده از بنای قدیم بوده و نواب والا حشمت الدوله هشتصد و پنجاه تومان داده که این را بسازند و تعمیر کنند، از این مبلغ از یکجتهی سی و پنج تومان تاحال نرسیده و رباط بیدربمانده، باین رباط هم کاروانسرای دهنه سنگلدر میگویند، چونکه در ابتدای دهنه سنگلدر واقعست. پهلوی این کاروانسرا یک ده است که بقلعه سنگلدر مشهور است و ده خانوار دارد. در زمان آصف الدوله در این دهنه جنگلی بود که دزد گاه بود، باین شدت که هیچ غافله سالم عبور نمیکرد. آصف الدوله این جنگل را بریده رفع دزدرا کرد، و قلعه دهنه سنگلدر را هم آنجا ساخته و سی خانه وار در آنجا منزل داد. آبی که ازین دهنه

بیرون میآید مال ده سنگلیدر است که پنجاه خانه وار دارد ، و یکفرسخ بسمت جنوب واقع است . قلعه دهنه ، سالی پنجاه تومان بجهت آب به ده سنگلیدر میدهند، واستدعای اهل قلعه دهنه اینست که دادن پنجاه تومان باجمعی که از ده خانه وار بیش نیست بسیار سخت است، وامیدوار هستم که از جانب دیوان تخفیفی بجهت آنها بشود . این دهنه آخر خاک سبزوار است و اول خاک نیشابور است . از قلعه دهنه الی شوری آب هشت میل ونیم است . شوری آب یکده کوچک است بامی خانه وار شیعه هراتی که در زمان محمدشاه باینجا آمدند . مالیات شوری آب دویست و پنجاه تومان است و پیشتر دویست تومان بود . حاجی مستشارالملک در اینجا یک کاروانسرای خوبی ساخته که سی اطاق و بیست ودو بالاخانه دارد . اطاقها کوچک اند، اما بالا طولها بزرگند . در ساختن این کاروانسرا احتیاط نکردند و همه رطوبت کشیده که بزودی خراب خواهد شد . در شوری آب هم یک چاپارخانه دارد . آب این ده کم است وزراعت جزئی دارد .

منزل یازدهم

از شوری آب الی نیشابور بیست و پنج میل است ، نه میل میان تپه وشانزده میل در میان جلگه است . دهاتی که در اطراف راه اند از اینقرار است : کفگیر، ده نو، زمان آباد، پشت زمان آباد پلی دارد که از رودخانه شور میگذرد . ده حاجی نو، حسن آباد، زر کرده ، بیرام آباد^۲، نصرت آباد، موسی آباد ، ارزومنده^۳، منت آباد^۴ . نیشابور در ایام قدیم یک شهر بسیار

-
- ۱- در اصل چنین است و ظاهراً میخواست است بالاخانه ها و طویله ها بنویسد و اشتباه کرده است .
 - ۲- در محل بیرام آباد بتخفیف گفته میشود .
 - ۳- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران ، آرزومند ضبط شده است .
 - ۴- در محل همت آباد گفته میشود .

بزرگ بود، و بابر شهر مشهور بود، از جهت بزرگی ام‌البلاد هم میگفتند. این شهر چندین دفعه از دست دشمن خراب شد. در تاریخ مذکور است که پسر چنگیز، تولیخان نام، در اینجا سه کروزر نفر آدم کشته، و کل شهر و بلوک آن که دوازده هزار پارچه ده بود که دوازده هزار قنات داشت خراب و ویران میکرد^۱. از آنوقت تا حال این شهر دو - سه دفعه دیگر خراب شد، که جمعیت نیشابور در این اوقات که یازده هزار نفر زن و مرد بیش نباشد. حاکم نیشابور، پرویز میرزا نیرالدوله که شاهزاده بسیار معقول و نجیب میباشد، و برضامندی همه رعیت حکومت میکند. نیشابور چهار محله دارد: سرتلخ، بالاگودال، سرسنگ، سعدشاه^۲. و چهار دروازه دارد: مشهد، ارگ، عراق، پاچنار. و دو مدرسه دارد: گلشن، درب مسجد، و یک مسجد بزرگ دارد مسجد جامع. و سه قنات دارد: زنگی‌شاه، مسجد جامع، محله. و سه کاروانسرای معتبر دارد: میرزا محمد حسین مستوفی باجاره هفتاد تومان، سرای حاجی رضا باجاره پنجاه تومان، و کاروانسرای شاه عباسی که جلودروازه مشهد واقعست. و یازده حمام دارد: سرتلخ، میدان، حاجی ملاجعفر، چهارسوق، حاجی رجبعلی، مهدی بیگ، قاضی، حسینقلیخان، قاضی کهنه، دروازه مشهد، ارگ. و چهار صد و پنجاه دکان دارد که حالا کار میکنند، و شانزده شهریاف^۳ خانه دارد که پارچه ابریشم میسازند. دروازه‌ها و بروج و خندق نیشابور بسیار خراب میباشند. و ارگ نیشابور هم حال دوازده سال است که مسکن ندارد. مسجد جامع از بنای شاه عباس اول است، و در زمان شاه صفی در سنه هزار و بیست و یک^۴

۱- در اصل چنین است و بسایق کلام: کرده. ۲- در محل مشهد شاه

گفته میشود. ۳- در اصل چنین است و صحیح: شهریاف.

۴- غلط است - در این سال هنوز شاه عباس پادشاه بود.

تعمیر شد. این مسجد بسیار خرابی دارد، و وزنی که در نسا بور معمول است منی نه عباسی است که هفتصد^۱ و بیست مثقال میباشد. و اما عطارها منی دیگر دارند که ششصد و هشتاد مثقال میباشد. ذرع نسا بور برابر دو ذرع و نیم معمول است، و حساب نسا بور بریال حساب میکنند، و هر ریال را بده شاهی میگویند، که برابر بیست و پنج شاهی معمول میباشد. در نزدیکی نسا بور عمارتی واقعست، به امام زاده محمد محروق مشهور [است]، درب باغ این عمارت از بنای سپهسالار مرحوم است. در میان این عمارت سه قبرند، که یکی مال محمد محروق ابن محمد بن زید بن امام زین العابدین علیه السلام میباشد، و یکی دیگر مال ابراهیم بن موسی کاظم علیه السلام، و سیم مال عمر خیام شاعر و مهندس میباشد. آجر کاشی که داخل ایوان نصب کرده اند تاریخ صد و چهل و یک، و قبر محمد محروق در زیر گنبد بزرگ است، و این گنبد بفرمایش شاهنشاه ناصرالدین شاه تعمیر شد، و زیر همین گنبد سنگ سیاهی دارد که جای پای حضرت امام رضا علیه السلام دارد. قبر ابراهیم بن موسی کاظم در یک اوطاق دیگر است، و قبر عمر خیام در یک تالاریست. کلاً این بقعه بفرمایش سلطان اعظم ابوالمظفر^۲ طهماسب^۳ صفی حسینی بهادر خان تعمیر شد، و دوباره در سنه هزار و صد و نوزده که از سنگی که در ایوان نصب کرده معلوم میشود، تعمیر شد. و دیگر نواب والا حسام السلطنه، بفرمایش شاهنشاه ناصرالدین شاه این عمارت را تعمیر کرد. جلگه نیشا بور آب فراوان دارد، و بسیار زراعت، ولی مردمان کم دارد که بقاعده درست درو نمیشود کرد. در بلوک نسا بور تخمیناً دویست و سی

۱- در اصل: هفتصد. ۲- در اصل چنین است. صحیح آن: ابوالمظفر و احتمالاً کتیبه چنین بوده: ابولمظفر طهماسب الحسینی الصفوی بهادر خان و مؤلف نتوانسته است درست بخواند. ۳- در اصل: تهماسب.

پارچه ده دارد و جمعیت اهل این بلوک تخمیناً هشتاد هزار میباشد .

منزل دوازدهم

از نشابور الی قدمگاه شانزده میل است ، و راه بسیار خوب است و درین راه بسیار آب دارد و اطراف راه بسیار ده دارد و اسامی دهاتی که نزدیک راه هستند از اینقرار است : یحیی آباد ، ده شیخ ، فخریه ، تقی آباد ، انار آباد ، دیرم آباد ، شاه آباد ، سعد آباد ، ابوزاده^۱ ، عباس آباد ، هیک^۲ ، عشق آباد ، فیروزه ، بیج موران ، اردیکج ، خرو ، پیش فروش . قدمگاه جای بسیار باصفایی است ، دامنه کوه واقعست یک آب خوبی هم دارد و بسیار درخت کاج دارد که از ایام شاه عباس هستند . قدمگاه صدویست خانه وار دارد و چونکه اکثر این ده سادات و علما هستند که مالیات نمیدهند ، هشتاد و چهار تومان مالیات دارد . قدمگاه یک چاپارخانه و دو کاروانسرای دارد ، یک کاروانسرای از بنای شاه عباس است و خرابست ، کاروانسرای دیگر را حاجی زکی و حاجی صانع ساختند ، و امیر نظام الدوله آنرا تعمیر کرد . در خیابانی که جلو قدمگاه باشد بیست و هشت درخت کاج ، حال هست . این خیابان پیشتر خیلی بزرگ بود . گنبدی که روی سنگ قدمگاه هست از بنای شاه عباس اولست ، و از کاشی که دور گنبد نصب کرده اند معلوم میشود که شاه سلیمان این گنبد را در سنه هزار و نوزده^۳ تعمیر کرده . در باغی که دور این گنبد است سی دانه درخت کاج و چند دانه درخت چنار بسیار بزرگ هستند . ده قدمگاه سر تپه واقعست و چند خانه خوبی

۱- در کتاب فرهنگ آبادیهای ایران ، اسامزاده آمده است .

۲- در محل ارگ گفته میشود . در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران ، جلد

سوم از ارگ (Arg) ضبط شده است . ۳- غلط است - یعنی بازمان سلطنت شاه سلیمان صفوی مطابقت ندارد .

دارد . نیم فرسخ بسمت شمال قدمگاه ده پیش فروش واقعست ، و اسم این ده پیشتر پوست فروش میبود . از نشابور الی مشهد دوراه دارد، که یکی راه شریف آباد و یکی دیگر راه دررود میگویند ، و راه دررود نزدیک به پیش فروش میگذرد . در زمستان راه دررود از جهت زیادی برف بسته است ، و راه بسیار سخت است، اگر چنانچه این راه از شریف آباد [برود] دو فرسخ کمتر است ، اغلب قافله از راه شریف آباد میروند .

منزل سیزدهم

از قدمگاه الی شریف آباد بیست و نه میل و نیم است، و نصف این مسافت جلگه است ، و نصف دیگر تپه و دره است . از قدمگاه الی فخر داود هیجده میلست، و چند عدد دهی که در اطراف راه هستند از این قرار است : حاجی آباد ، حاجی قاسم ، طبس ، موشان ، دهنه ، علی کوری باپانزده خانه وار . میان علی کوری و فخر داود راه از رودخانه سراوان میگذرد ، و دم این رودخانه یک فرسخ بسمت جنوبی، دوزباد واقعست که دو قلعه و پانزده خانه وار دارد ، و امسال از تربت حیدری چهار صد خانه وار از ایل تیموری باینجا آوردند که اینجا مسکن کنند، و سر کرده اینها عطاء الله خان تیموریست و صد سواره بدیوان میدهند ، و این سواره ها امسال در قلعه سنگ بست که پنج فرسخی مشهد است جای دادند . فخر داود یک کاروانسرای سر پوشیده دارد که از بنای شاه عباس است و دو دفعه تعمیر شد، یک دفعه از محمدولی میرزا این فتحعلی شاه، دفعه دیگر از امیر نظام الدوله . فخر داود دوازده خانه وار دارد . اهل فخر داود را در ایام پیشین از فیوزن آوردند،

وفیوزن یک فرسخ در سمت شمالی در بین کوه واقعست، و دهی بسیار معتبر است با دویست خانه وار، باغات بسیار و آب فراوان . مالیات این ده از اینقرار است: دویست و بیست [و] پنج تومان بجهت باغات، صد و شصت و هشت تومان بجهت کله ، بیست و دو تومان و نیم بجهت دکا کین ، و دویست و چهل و پنج تومان و هفت هزار و ده شاهی بجهت سر شمار ، و هفت تومان و نیم بجهت آسیاب ، و سی و چهار تومان و نیم نقد ، و سی و سه خروارجنس، که جمع مالیات تخمیناً سالی هشتصد و پنجاه تومان میشود . اهل فیوزن مردمان بسیار نجیب اند، و در آنجا زنهای بسیار خوشگل دارد . از فخر داود الی شریف آباد یازده میل و نیم است . در جنوب راه چند پارچه ده دارد که اسامی آن از اینقرار است: علی یون با پانزده خانه وار، سلطان آباد با شصت خانه وار ، سید آباد با ده خانه وار ، آوار شک که آب رشک هم میگویند با بیست خانه وار ، دو میل پیش از رسیدن بشریف آباد یک برج خرابی دارد ، و راه تربت حیدری از اینجا میگذرد . شریف آباد ده بزرگی است ، و چاپارخانه و دو کاروانسرای دارد ، که یکی از بنای شاه عباس است، و در سنه هزار و بیست و دو تعمیر شد و یکی دیگر ناتمام مانده از بنای نظام الدوله است .

منزل چهاردهم

از شریف آباد الی مشهد مقدس بیست و یک میلست، نصف در میان و کوه و نصف دیگر در جلگه میباشد . از شریف آباد الی کُتنبه چهار میل، کُتنبه رباطی است که از بنای عباس میرزا نایب السلطنه ابن فتحعلی شاه

است، بفرمایش نواب والا حسام السلطنه تعمیر شد. یک میل ونیم سمت مشرق ده بادحوض واقعست که شصت خانه وار دارد، بین شریف آباد و کلبه راه از کتلی میگذرد که برای عبور قافله بسیار سخت است. سپهسالار مرحوم بجهت راه این کتل بسیار خرج کرد، و کار او در سنه دویست و هشتاد و سه تمام شد. از کلبه تا تپه سلام هفت میل است. در اینجا یک سنگ مرمر سیاه نصب کرده اند که روی آن سنگ زیارت نامه حضرت امام رضا علیه السلام را کنده اند. و از این تپه، شهر مشهد با گنبد مقدس امام نمایانند. چهار میل ونیم از اینجا رباط طرق واقع است، و این رباط از بنای شامسلیمان صفویه است، هزار و هشتصد با تمام رسید. نیم فرسخ سمت مشرق ده طرق واقع است، و این یک دهه بسیار بزرگست. از رباط طرق الی دروازه پائین خیابان مشهد مقدس شش میل راه خوب و صاف دارد. مشهد شهری بسیار بزرگ است، و جمعیت شهر از شصت هزار نفر کمتر نیست، بلکه بیشتر دارد، و زوار بسیار همیشه آنجا میباشد، و از جهت زیاد آمدن زوار همه چیز در مشهد گرانست، که قیمت آذوقه مثل قیمت در دار الخلافه است، و قیمت فرش و مس و غیره از قیمت در دار الخلافه بیشتر است. مشهد دو مسجد معتبر دارد، یکی مسجد شاه، و این از سنه هشتصد و پنجاه ساخته شد و در سنه هزار و صد و نوزده تعمیر شد، یکی دیگر پیر پالان دوز که در سنه نهصد و هشتاد و پنج ساخته شد. مشهد امام زاده خیلی دارد ولی امامزاده حضرت امام رضا از همه بهتر است، این امام زاده در کل دنیا معروف است چونکه جای بسیار مقدس است، نگذاشتند که من داخل شوم، تماشا کنم، اما از تفصیلی که از دیگران

شنیدم باید جای خیلی قشنگ و ممتاز باشد. در سنه هشتصد و بیست و یک از شاهرخ ساخته شد. مشهد چهارده مدرسه دارد: دودراز بنای شاهرخ، سنه هشتصد و بیست و سه، خیرات خان، از بنای شاه عباس ثانی، سنه هزار و پنجاه و هشت، میرزا جعفر، سنه هزار و پنجاه و نه، نواب، هزار و هفتاد و شش، عباسقلی خان، سنه هزار و هفتاد و هشت، پائین پا، سنه هزار [و] هفتاد و هشت، ملا محمد باقر، سنه هزار و هشتاد و سه، ایرنا طاز، از بنای میرزا شاه الدین، سنه هزار و نوزده، بولهر سنه هزار و نوزده، حاجی حسن، سلیمان خان، میرزا تاج، علینقی میرزا^۱. و پانزده کاروانسرای دارد: کاشانی، دررود، قزوین، سالار، رضاقلی میرزا، کومبرگ^۲. زنبورکچی، بهادرخان^۳، امام جمعه، گندم آباد، زغال، سلطان، میرمعین، دارالزوار، شاه وردیخان، و این دو آخری در سنه هزار و نود و یک ساخته شدند. نزدیک دروازه پائین خیابان خرابه [ای] دارد، مصلا نام و آن از سنه هزار و هشتاد و هفت است. و نیم فرسخ بسمت شمال واقع، گنبدیست که گنبد قبر خواجه ربیع است، و از بنای سنه هزار و سی و یک است، و خواجه ربیع یکی از مشایخ معتبر در زمان حضرت امام رضا علیه السلام بوده. آب مشهد از چشمه گیلان می آید، و در این رودخانه ماهی قزل آلائی خوب

-
- ۱- در کتاب مطلع الشمس و سفرنامه ناصرالدین شاه بخراسان نیز نام مدارس مشهد نوشته شده است که از روی آن دو اسامی مدرسی که با متن کتاب تطبیق نمی گردد ذکر شده است: الف- مدرسه فاضل خان ب- مدرسه پریزاد ج- مدرسه حاجی رضوان د- مدرسه بالامر ه- مدرسه ملاتاجی و- مدرسه عبدل خان ز- مدرسه ای است نزدیک چهارباغ. ۲- در اصل: کومبولک. ۳- در اصل: بادلخان.

پیدا میشود . در سمت مغرب شهر کوهی است که کوه یاقوت میگویند ، چونکه چند دانه ، سیلُون آنجا پیدا شده . خندق شهر بسیار خوبست ، و سهپسالار مرحوم آنرا تعمیر کرده است . دفعه اول که در مشهد مقدس بودم ، حاکم معزول شده بود ، ترکمان تکه تاجهار فرسخی شهر آمده ، غارت کردند ، هفتاد نفر آدم برده بودند ، ولی در مشهد چند نفر سواره زرنگ از ایل جمشیدی و ایل تیموری بودند ، و میرزا سعیدخان متولی باشی آنها را عقب ترکمان فرستاده ، هفتاد نفری که ترکمان گرفته بودند آزاد کردند ، و خیلی از ترکمان کشتند . دفعه دوم که در مشهد بودم ، نواب والا رکن الدوله تشریف داشتند ، و هروقتی که در حضور شاهزاده بودم ، او مشغول فوج سرباز و توپخانه و سواره بود ، هر روز سواره را سان [می] دید و اسبشانرا داغ میکرد . برای نظم خراسان بسیار کار میکرد ، ولی از قراریکه از اهل مشهد شنیدم ، زیاد گوش بحاجی مستشارالملک میدهد ، و اهل مشهد چندان دوستی به حاجی مستشارالملک ندارند . میگفتند که جناب ظهیرالدوله حاکم بسیار خوب بود ، اما مستشارالملک نگذاشت کار خوب بکند ، نمیدانم راست است یا دروغ . دو فرسخ بسمت شمالی مشهد خرابه طوس واقعست . و طوس پیش از مشهد شهری بزرگ بود . در ایام امام رضا مشهد هنوز شهری نبود ، و تئیکه آنحضرت شهید شد و در سناباد مدفون شده بود سناباد را مشهد میگفتند . هارون الرشید و فردوسی هم در طوس مردند ، و هارون الرشید در پای حضرت امام رضا مدفون شد . در شهر مشهد دو قبرستان بزرگ دارد ، زمین این قبرستان بسیار پر شده و دیگر جای برای

مرده ندارد، ولی با وجود این مرده‌ها [را] همیشه آنجا دفن میکنند، نعش‌ها حالا یکی روی همدیگر میگذارند و این بسیار بد است، برای مرده‌بی احترامی است، و برای مردمان زنده بدتر است، چونکه از زیادت‌ی مرده‌ها هوا متعفن میشود که مردمان ناخوش میشوند. حالا خیلی وقت است که در شهرهای بزرگ فرنگستان بهیچوجه نعش را داخل شهر دفن نمیکنند، از جانب دولت قدغن شد. در مشهد بسیار پارچه ابریشم و قالی خوب میسازند، فیروزه خوب در مشهد پیدا نکردم، میگفتند که هرچه فیروزه خوب است به فرنگستان فرستاده میشود. با فیروزه ریزه خیلی کار میکنند و زرگر مشهد در این باب کامل هستند. ایوب خان که پسر شیرعلیخان، سلطان افغانستان باشد، در مشهد بود و موجب از دولت ایران میگرفت، شنیدم که ماهی یک هزار و سیصد تومان نقد بجز جیره باو میرسد. در وقتیکه در آنجا بودم سرتیپش را بدارالخلافت فرستاده، که بخاکپای مبارک شاهنشاه عرض کند، که ما موجب خوب میگیریم و کار نداریم، خواهش داریم که کاری در دست ما بدهند. اگر شاهنشاه کاری بآنها مرحمت میکنند و آنها راضی هستند کار کنند، باید آنها را از خراسان بیرون بفرستند که در مملکت دیگر مثلاً فارس یا کردستان کار کنند، چونکه افغانان خلقی بی‌امین [کذا] هستند، و احتمال دارد که در خراسان با دشمنان ایران ساختگی بکنند، مخصوصاً در این اوقات که دولت روس اینقدر دوستی با افغانان میکند، و امسال ایلچی را بکابل فرستاده بود. در مشهد شنیدم که تکه مرو همیشه میل داشتند و دارند که اطاعت بدولت ایران

بکنند، و باید خیلی آسان باشد که آنها را باطاعت ایران آورده شوند، چونکه تکه مرو، مثل تکه آخال، حالا دوست دولت روس نیستند، و خیلی وقت معلوم شد که روس روز بروز نزدیکتر به حدود ایران میرسد، و اگر چنانچه ایران دوستی بکنه نمیکند یقین است که همه تکه ها در اندک زمانی رعیت روس میشوند، همه ولایت از شمالی استرآباد الی مشرق مشهد در دست می افتد، آنوقت کار ایران خراب میشود.

تفصیل چاپارخانها^۲ بین مشهد مقدس و دارالخلافه

از مشهد مقدس الی شاهرود چهارده چاپارخانه دارد، به هیچیکی از این چاپارخانها جو و کاهی که از جانب دیوان معین شده نمیرسد، و پول تعمیری که از جانب دیوان معین شده هم نمیرسد. پارسال بجهت تعمیر چاپارخانهای مشهد الی عباس آباد سیصد و پنج تومان در دارالخلافه داده شد، دویست و بیست تومان از این مبلغ بنواب والا خسرو میرزا در مشهد رسید، و عوض این دویست و بیست تومان، مبلغ هفتاد و چهار^۳ تومان ونیم خرج کرده شد، معلوم است که با هفتاد و چهار تومان ممکن نیست ده چاپارخانه را تعمیر شود، و همه چاپارخانها مثل پیش خراب ماندند، و دیوان سالی برای هر چاپارخانه ده خروار جو و ده خروار کاه میدهد، اما هرگز از هشت خروار جو و هشت خروار کاه بیشتر نمیرسد. چند چاپارخانه از خروار هم کمتر گرفتند. اسبهای این چاپارخانها بسیار بد هستند، و اکثر اسبها نمیشود سوار شد، چونکه زخم دارند، یامی لنگند. چاپارچیان هم دزدی میکنند، و نایبی که برای پنج چاپارخانه از دامغان تا

۱- در اصل: تکهها.

۲- هر چند بهتر است چاپارخانه ها نوشته شود. چون اشتباه نمیشد صورت

اصلی حفظ شد. ۳- روی کلمه در اصل خط باریکی کشیده شده

است ولی از سطر بعد معلوم است که باید باقی باشد و حذف نشود.

میامی جو و کاه و پول میگیرد، چهار چاپارخانه عوض پنج نگاه میدارد، و چاپارخانه ارمیان را می بندد، چاپارخانه ریودراهم از سبب مداخل کردن نایب بسته است. چندماه قبل ازین یک نایبی را مخصوصاً از دارالخلافه بمشهد فرستاده شد که همه چاپارخانه‌ها را منظم کنند، ولی همه چیز مثل پیش مانده است و کاری نشد. غلامهای چاپارخانه گاه، وقتی سه یا چهار منزل بایک اسب باید [طی] بکنند. از شاهرود الی طهران چاپارخانه‌ها قدری بهترند، ولی امبشان هم خوب نیستند.

تفصیل تپه قدیم نزدیک دامغان

بمسافت یکمیدان، بسمت جنوب دامغان، تپه [ای] واقعست به تپه حصار مشهور، چندماه قبل ازین در این تپه قدری اسباب قدیم پیدا شده و از آنوقت تا حال در آنجا کار میکنند و چیزهای غریب پیدا میکنند. دفعه اول که در دامغان بودم بتماشای آن تپه رفته دیدم موافق قاعده کار نمیکند، بادمهائی که این کار میکردند گفتم که باین طور و بآن طور کار کنید، و آب بیاورید سر تپه که کار زودتر و بهتر تمام شود. دفعه دوم که آنجا بودم دیدم که بهتر کار میکنند و حاجی علی اکبر امین معدن هم خودش آنجا بود، و نهر آب آورده بودند که از داخل تپه میگذشت، و اسباب قدیم را بی شکستن بیرون میآورد. این تپه را بادقت نگاه کردم و بنظر من معلوم شد که در اینجا در ایام قدیم دهی بوده که اهل آن ده از مغل قدیم بودند، یعنی از طایفه سیت Scythes، و این ده در یک دقیقه از زلزله یا از سیل و خاک خراب شده است. در میان این تپه بسیار کله و

استخوان آدم پیدامیشود، ولی اینجا قبرستان نبوده است، چونکه بعضی میّت خوابیده‌اند و بعضی استاده‌اند، و دیگران کوزه‌میان لبشان بوده، و دیگران با کاری مشغول بوده‌اند، و قتیکه مردند معلوم است که یکدفعه کشته شده‌اند. از چیزهاییکه هم در این تپه پیدا شدند، هم معلوم شد که اهل این تپه را خیلی وقت پیش از اوقات اسکندر رومی کشته شدند، هیچ یراق آهنی پیدانشد، همه یراق با اسباب از مس یا از سنگ هستند، و در زمان اسکندر رومی یراق آهن فراوان بود. سه دانه مهر هم که حال در موزه خانه شاهنشاه هستند، پیدا شده‌اند، و خطّی که روی آن مهرها هست خط مغول قدیم است. از این تپه‌ها^۱ در این ولایت بسیارند، و گمان میکنم که از چند تپه دیگر که نزدیک بشهر دامغان هستند بسیار چیزهای قدیم پیدامیشود. سر راه همدان هم بسیار تپه قدیم دارد و سر راه قزوین و سر راه میان اصفهان و شیراز و نزدیک بابوشهر پهلوی ریشهر، تپه‌ایست از آجر ساخته که همه آجر آن خط میخ دارند. پنج سال قبل از این تپه قدیم ریشهر را نگاه کردم و چند آجر پیدا کرده، معلوم کردم که خط میخ، پارس قدیم است، و زبان مغول قدیم. شاهنشاه بچند نفر فرنگی اذن دادند که آن تپه و تپه‌های دیگر را بکنند، حیف است که همه این چیزهای قدیم از این ولایت ببرند، خوب بود اگر همه چیز مثل آجر و مهر و غیره داخل موزه خانه شاهنشاه گذاشته می‌شد، بشرطیکه اذن به فرنگیان داده میشد که صورت این اسباب و مهر را برداشته در فرنگستان یا اینجا بخوانند و ترجمه کنند، و زیادتى این اسباب را میشد با اسباب موزه خانه‌های^۲

۱- در اصل: تپها. ۲- در اصل: موزه خانه‌ها.

فرنگی عوض کرد و باین قاعده در موزه خانه شاهنشاه هم اسباب قدیم ایرانی و هم اسباب قدیم فرنگی جمع می شد .

نزدیک بدمغان شهری قدیم بود که هکاتنپیل^۱ می گفتند، یعنی شهر با صد دروازه، من خیال میکنم که این شهر چهار فرسخی جنوبی دامغان واقع بود، هم آنجا که حال خرابه شهر قدیم قومش واقع است . تپه حصار کوچک است و خرابه هکاتنپیل نیست، از خرابه شهر قومش خیلی چیز باقی نمانده است ، چند قنات و چند خرابه نزدیک منزل گوشه پیدا اند .

حرکت از دامغان الی سمنان از راه جنوبی

منزل اول

از دامغان الی فرات هیجده میل است ، راهش خوب است و کم آب دارد ، چونکه آب همه این اطراف از قنات است و از راه نمیگذرد ، دهاتی [که] در اطراف راه واقع هستند از این قرار است : قلعه آقابابا ، جعفرآباد ، ورکیان ، محمدآباد ، حسین آباد ، گلشن ، ابراهیم آباد ، حاجی آباد ، رحمت آباد ، کلا ، محمدآبادو ، معصوم آباد ، کُشکوه ، صبحان ، صلح آبادو ، سیستان ، علی آباد ، قاضی آباد ، هفت تن ، صلح آباد . میگویند که هزار سال قبل ازین حاکم تروود کسی بوده سیاه گوش نام ، و این سیاه گوش آدم بد و دزد بود . روزی شنیده که قافله زوار سر راه مشهد بود ، و سواره فرستاد که قافله را باهم بزنند و زوارها را بکشند . یکی ازین زوار بسمت

۱- منظور شهر هکاتم پیلس است .

فرات فرار کرده، سوار، عقب او رفتند. زوار به شش نفر رسیده که مشغول زراعت بودند، و جزء آن شش نفر شده. سوار سیاه گوش رسیدند و پرسیدند که آن مرد که میخواهیم بگیریم کدام است. هیچ یکی از آن شش نفر بروز نداد، و همه هفت نفر کشته شدند، و تنش آن درجائی که حال به هفت تن مشهور است مدفون شدند. سواره سیاه گوش سرهای این هفت نفر بریده، بسمت ترود رفته، به چشمه خورش رسیده، شنیدند که سیاه گوش فوت شد، هفت سر را دم چشمه انداختند. و این هفت سر را منبعدهلوی تنش آن دفن کردند. میگویند که این سیاه گوش از متعلقان و اقوام حضرت امام رضا بسیار کشته است، و قبر اکثر اینها در اطراف دامغان پیدااند. فرات دهی کوچکست با پنجاه خانه وار، آب بسیار کم دارد و زراعت هم نمیشود. همه سال از اهل این ده جمعیتی میرود به مازندران که در آنجا کار کنند. مالیات فرات چهل و دو تومان است، و این مالیات ازدوازه خانه وار رعیت میگیرند، باقی خانه وار رعیت حساب نمیکنند.

منزل دوم

از فرات الی دوزیر^۱، سی و چهار میلست، از فرات الی چشمه تبریزی که یازده میل باشد راه صافست و از میان خاک و شن میگذرد، چشمه تبریزی چشمه کوچکی است با آب خوب. کوهی که شمال این چشمه واقع است کوه بنوبر مینامند، از چشمه تبریزی الی چشمه زرّین، شش میل و نیم است و راه از تپه و دره میگذرد. نزدیک باین چشمه معدن سرب است و بسمت جنوب یک عمارت کوچک با چشمه که لالستانه مشهور

۱- در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران، جلد سوم دوزیر آمده است که جزو دهستان علا بخش مرکزی شهرستان ممقان است.

است. از چشمه زرّین الی چشمه تکک لک، پنج میل است و از چشمه تکک لک، آب دیگر تا به دوزیر ندارد. دوزیر تیول مصطفی خان امیر تومانست، و بیست و پنج خانه وار و آب خوب دارد. و سه فرسخ بسمت شمال جام واقعست که هم تیول مصطفی خان است. اهل این دهات از کار مصطفی خان خیلی [راضی] هستند و کسی از آنجا بجز حرف خوبی درباب امیر تومان نمی شنود.

منزل سیم

از دوزیر الی سمنان سی و یک میل است، هیجده میل تپه و دره، و دوازده میل جلگه دارد، و راه از چشمه کبیره و از چشمه چکک آب و چشمه بلندآب میگذرد. یک فرسخ پیش از رسیدن سمنان، دهی کوچک واقعست به کهلا مشهور، ولی اسم این ده باید علا باشد. این ده تیول حاجی نصرالله میرزاست و آب بسیار کم دارد. بیابان در اطراف این ده، خاک بسیار ریزه دارد، و بادی که متصل در اینجا میوزد این خاک را داخل ده می اندازد، و هر سال چند عدد خانه پرازخاک میشوند و قنات هم کلاً مسدود میشود. اهل این ده بسیار زحمت دارند. مسجدی در این ده دارد که حال زیر خاک است، و منازه [ای] هم دارد که نصفش زیر خاک است، در مسجد سنگی نصب کرده است که تاریخ سنه هشتصد و هفتاد و هفت دارد. از کهلا الی سمنان یک فرسخ است.

از سمنان الی دارالخلافه برای که تفصیلش مذکور شده است مراجعت کردم.

یک میل انگلیسی برابر یک هزار و پانصد و هشتاد و چهار ذرع ایرانی است و برابر یک هزار و ششصد و نه متر است ، و یک فرسخ برابر شش هزار ذرع ایرانی است و برابر سه میل و سه ربع ، قدری بیشتر انگلیسی است و برابر شش هزار و نود و پنج متر است .

**

روز نهم ماه صفر المظفر بیرون آمده ، روز دویم رمضان المبارک مراجعت نمودم ، و در این دویست روز ، دو هزار و هفتاد و هشت میل که تقریباً پانصد [و] پنجاه فرسخ است طی کردم . و مقصود این سفر کشیدن خط تلگراف از شاهرود الی مشهد مقدس بود . و این خط تلگراف دویست و نود میل طول دارد و در میان تابستان زحمت بسیار از جهت گرما و بی آبی در فاصله شصت و هشت روز کشیدم . و یقین است که این کار هرگز باین زودی تمام نمی شد اگر همه مأمورین سعی تمام در کار نمیکردند . و این سفرنامه نوشتیم که انشاء الله تعالی بنظر مبارک شاهنشاه روحی و روح العالمین فداه برسد ، و همه این منازل که نوشته شد از صورت زمین که کشیدم واضح تر معلوم می شود .

**

این سفرنامه امروز پنجشنبه سلخ شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۳ با تمام رسید .

(مهر) هوتم شیندلر

ناظم تلگراف خانه مبارکه دولت علیه ایران .

توضیحات

ص ۱۳ س ۱۶ : مومیائی - ماده‌ای است از مشتقات نفت که در زمینهای نفت خیز بدست می‌آید ، و در قدیم الایام آن را علاج شکستگی استخوان وضعف قوهٔ باه میدانستند و از اینجهت برای آن اهمیت بسیار قائل بودند، بطوریکه آن را مختص بفرمانروای زمان میدانستند و محل جمع شدن آن را می‌بستند و مهر میکردند و هر سال در موقع معین و باتشریفات خاص آنچه جمع شده بود برمیداشتند و به حضور شاه میفرستادند و او گاهگاهی بعنوان تحفه اندکی از آن را بکسانی که مورد لطف بودند ، التفات و یا هدیه مینمود .

(الابنیه چاپ دانشگاه ص ۳۲۶ - تاریخ نفت ایران لکهارت ص ۴۳-۵۲
سفرنامهٔ دروویل ترجمهٔ جواد محیی ص ۱۵۱) .

ص ۲۰ س ۱۶ : خلعت - خلعت دادن و خلعت فرستادن از رسوم بسیار قدیم پادشاهان و بزرگان ایران بوده است . در دورهٔ قاجاریه مرسوم بوده است که در عید نوروز هر سال حکام ولایات پیشکش‌هایی بدربار میفرستادند و در مقابل از دربار هم برای آنها خلعت فرستاده میشد . رسم خلعت فرستادن دربار فتحعلی شاه را احمد میرزا عضدالدوله پسر آن پادشاه، در تاریخ عضدی ، چنین شرح میدهد:

«... دوماه بنوروز مانده می‌بایست با حضور خسروخان خواجه تمام خلعت‌های شاهزادگان و حکام را بوقچه بسته بنظر خاقان مغفور برسانند ... و تمام خلعت‌ها بایدطوری فرستاده شود که در شب تحویل،

هریک از حکام در نقاط حکمرانی خودشان، خلعت شاهی رسیده باشد و ساعت تحویل مخلع باشند...» تاریخ عضدی - چاپ کوهی ص ۱۱.

علاوه بر خلعت نوروزی در اوقات مناسب دیگر و گاهی بنا به خدماتی که از مأمورین عالی رتبه و حکام صادر میشد، برای آنان خلعت فرستاده میشد و البته وصول خلعت و پوشیدن آن هم تشریفات بسیار داشت که می بایست در حضور عامه مردم و رجال و خواص و با ادای احترام عمومی، خلعت پادشاهی به تن حاکم یا مأمور عالی رتبه محلی پوشانیده شود.

خلعتی که نویسنده «روزنامه مسافرت هرات» حاصل آن بوده است احتمالاً بمناسبت خدمات یار محمد خان ظهیرالدوله در اعاده نظم در سیستان بوده است.

ص ۲۳ س ۱۱: اگر قندهاری بنای حرکت دارد... - اشاره به علاقه ای است که سرداران قندهار، کهن دل خان و مهردل خان و رحم دل خان برادران یار محمد خان، بفتح و تصرف هرات داشتند و حسام السلطنه از این می ترسید که مبادا فوت یار محمد خان باعث شود که برادران او رعایت جانب اولادش را نکنند و به هرات حمله کنند. از این رو پسر او را به کمک و همراهی خود اطمینان داده است.

ص ۳۱ س ۹: فرستاده هم از قندهار آمده بود... - مؤید مطلب بالاست و عجب این است که افراد خاندان «علی کوزائی»^۱ و اولاد

۱- این نسبت در فرمانی از ناصرالدین شاه بعنوان صید محمد خان در تاریخ ذی حجه ۱۲۶۷ ذکر شده است. امیر کبیر و ایران آدمیت ج ۳ ص ۶۱۴ (این مورد و چند مورد دیگر) ولی در ریاض اللوای تألیف شیخ محمد رضای خراسانی مستخلص به سهیل چاپ کابل ص ۱۲۸ خاندان سردار پاینده خان را محمد زائی نوشته است. مرحوم اقبال سردار پاینده خان را بارک زائی و یار محمد خان را الکوزائی نوشته است که به علی کوزائی خیلی نزدیک است (حواشی کتاب جنگ انگلیس و ایران تألیف کاپیتان هنت ترجمه آقای حسین سعادت نوری ص ۱۰۳ و ۱۰۴).

سردار پاینده خان ، با اینکه نفاق فرزندان احمدخان درانی و نتیجه آن را دیده بودند، مع هذا خود بهمان راه رفتند و در نتیجه خود را ضعیف، و راه را برای پیشرفت انگلیس ها در وطنشان هموار ساختند و هرچند که برخی از افراد آن خاندان در مبارزه با این قوم رشادت و شجاعتی قابل تحسین از خود نشان دادند ولی متأسفانه کوشش آنها سودی نداشت و جز آوازه رشادت و افتخار چیزی از آن باقی نماند.

ص ۲۲ س ۲۰: قبله عالم حال در کجا تشریف فرما شده اند ...

اشاره است به سفر ناصرالدین شاه بعراق و اصفهان که در تاریخ اول رجب ۱۲۶۷ آغاز شد. علت این مسافرت بی نظمی هائی بود که در اصفهان بوقوع پیوسته بود. شهر اصفهان اصولاً از زمان محمدشاه همواره قرین آشوب و اغتشاش بود. خود محمدشاه هم یک سفر به اصفهان رفت و عده ای را دستگیر و سیاست کرد ولی ریشه ناامنی کننده نشد. در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه هم که غالب نقاط ایران آشفته بود، اصفهان دوچار بی نظمی گردید و چون غائله سالار که سر دسته آشوبها و آشوبگرها بود، فرونشانده شد، شاه و صدراعظم با جمعی از شاهزادگان و وزراء و اسراء و ارباب مناصب و عده ای سپاهی سواره و پیاده آهنگ عراق و اصفهان کردند و روز ششم رجب به قزوین رسیدند و در دوازدهم شعبان به سلطان آباد (اراک فعلی) وارد شدند و روز پانزدهم شعبان به بروجرد. روز بیست و یکم شعبان از بروجرد بعزم اصفهان حرکت کردند و در پانزدهم رمضان به اصفهان رسیدند و سلام عام روز عید فطر در اصفهان انعقاد یافت. برسدن شاه و امیر، آشوب گران اصفهان متواری شدند ولی بهر حال آنها را بچنگ آوردند و بیک بار چهارده

تن از سردستانان آنها را سیاست رسانیدند (۱۵ شوال ۱۲۶۷) و هجده نفر دیگر را مغلولاً بطهران فرستادند و اصفهان آرام شد. شاه و همراهان در روز پنجشنبه سلخ شوال ۱۲۶۷ از اصفهان درآمدند و از راه نطنز رو به کاشان نهادند و روز چهاردهم ذیقعه از کاشان بیرون آمدند و روز هشتم ذی حجه به طهران وارد شدند. از آثار نامیمون این سفر، فراهم شدن مقدمات عزل امیرکبیر بود که آن را باید بجای خود دید.

ص ۳۸ س ۱۹: پسردوست محمدخان داماد ظهیرالدوله... مراد وزیراکبرخان پسردوست محمدخان است که دامادعموی خود یارمحمدخان ظهیرالدوله بود. وزیراکبرخان - چنانکه نوشته اند - شخصی رشید و با کفایت بود و برخلاف پدرش که آلت دست انگلیس ها بود، عزت نفس و استقلال رأی داشت و همو بود که با انگلیس ها بجنگی خونین پرداخت (۱۲۵۸) و چون قسم خورده بود که از قشون انگلیس هیچکس رازنده نگذارد مگر یک تن که به جلال آباد برسد و خبر را بازگو کند، به قسم خود عمل کرد و شانزده هزار تن انگلیسی را بدیاریستی فرستاد مگر یک تن طبیب که او هم در حالی که زخم دار بود خود را بجلال آباد رسانید و داستان را بازگفت. این رشادت و شجاعت خیلی ارزنده بود، افسوس که نفاق و جاه طلبی وضعف نفس افراد دیگر خاندان او، آن را بی نتیجه ساخت.

ص ۴۸ س ۱۹: خواهش نموده اند حضرات که از دولت کسی را بفرستند از امنای دولت علیه در آنجا باشد... این نیز از نشانه های تابعیت حکمران هرات از پادشاه ایران بود و بر اثر این تقاضا عباسقلی خان پسیان از طرف دولت ایران در هرات مأمور و مقیم گشت و او در آنجا بود تا میرزا

آقاخان نوری بنا برقراری که با کلنل شیل سفیر انگلیس گذارد، مطیعاً الامر موله، او را احضار کرد (ربیع الثانی ۱۲۶۹).

ص ۴۹ س ۷: شاهزاده چنان شکستی خورده که دیگر خیال ترکمان را نخواهند کرد... در همان موقعی که نویسنده رساله در هرات بود، حسام السلطنه مأمور شد که برای جلوگیری از تجاوز ترکمانان به سرخس برود. محمد امین خان، خان خیوه که در مرو بود با مشاورینش تصمیم گرفتند که بر قشون ایران حمله برند. در دستگاه حسام السلطنه شخصی بود جعفر نام از مردم کلات، وی خود را از مأمورین ایران میخواند و طرف اعتماد شاهزاده بود ولی در نهان از عمال خان خیوه بود. در این موقع به حسام السلطنه نوشت که کلات در خطر است و حسام السلطنه هم قصد مراجعت کرد. یکی از خوانین خراسان نیز به ازبکان پیام فرستاد که سپاه شاهزاده اندک است و دنباله ندارد. ازبکان با این اطلاعات بسختی براردوی حسام السلطنه تاختند و جمعی را کشتند و گروهی را اسیر کردند و اگرچه شاهزاده این سانحه را در آق در بند جبران کرد و گروهی از ازبکان را کشت، ولی بهر حال در این نبرد کامیاب نشد و این قضیه در هرات و حوالی آن انعکاس یافت، و اشاره مؤلف مربوط بهمین قضیه است. محمد امین خان در سال ۱۲۷۱ در سرخس بدست شاهزاده فریدون میرزا برادر سلطان مراد میرزا حسام السلطنه شکست خورد و کشته شد.

ص ۵۱ س ۸: کریم داد خان هزاره از پیش ما گریخته... میان ایل هزاره و فرمانروای هرات خصومت بود. در این کتاب هم اشاراتی به این موضوع هست. کریم داد خان بالاخره بدستور صید محمد خان ظهیر الدوله کشته شد.

ص ۵۱ س ۱۴ : شاه مرحوم با صد هزار جمعیت و یکصد عراده توپ بدور هرات آمد ... اشاره به لشکر کشی محمد شاه است به هرات در سال ۱۲۵۳ این لشکر کشی که شاید اصلاً لزومی نداشت و غرض نهائی از آن را میشد بامذاکرات سیاسی بدست آورد، از حوادث عبرت آمیز تاریخ ایران است. از وجوه خاص آن مداخلات بی مورد سیمونیچ سفیر روسیه در تهران در این مسئله، و تظاهرات ناشیانه او بکمک محمد شاه بود، که باعث کینه ورشدن مک نیل سفیر انگلیس و مداخله نمودن او در قضیه، بضرر ایران، گردید. چه او از پیشرفت نفوذ روسیه بسوی هند بیمناک بود و همین مسئله باعث تحریکات و گریه رقصانی های بسیار شد بعدی که بنا کاسی شاه منجر گشت.

دیگراز علل ناکامی محمد شاه نفاق سرداران ایران بود که گوئی بعد از جنگهای قفقاز فضیلت شهامت و شجاعت را از دست داده و از یاد برده، و بعد از فوت عباس میرزا بی سرپرست شده بودند.

و باز، سخافت رای حاج میرزا آقاسی که محاصره از سه سورا ابداع نموده بود و در عین حال نمیگذاشت اشخاص صاحب نظر، کار را بر عهده بگیرند. در نتیجه نظم و انضباطی هم در سپاه دیده نمیشد و بلکه برعکس «... از اهل سرباز و غیره خیلی بی عصمتی میکردند، چشم هراتی ترسیده بود...» (ص ۳۹ همین کتاب) در صورتیکه بقول همین گوینده «... اگر نظمی بود، بی حساسی و بی عصمتی نبود، شهر گرفته میشد...» (همان مرجع). البته وجود یار محمد خان ظهیر الدوله هم که هنوز باشاه بر سر مخالفت بود، در ناکامی سپاه ایران تأثیر بسیار داشت چنانکه وجود «جناب حاجی» در

موافقت و وزارت محمدشاه . ولی با همه اینها کار هرات نزدیک به اتمام بود که مک‌نیل دشمنی آغاز کرد و انگلستان یکبار دیگر سیاست و نیت واقعی خود را در تضعیف ایران نشان داد .

ص ۱۶۰ س ۴ : مولودخانه خاقان مغفور . . . حسینقلی خان پدر فتحعلی شاه زمانی حکومت دامغان را داشت (۱۱۸۸-۱۱۸۴) و در دوره اقامت او در آن شهر در سال ۱۱۸۵ باباخان فرزندش بدنیا آمد که چون بیادشاهی رسید فتحعلی شاه نامیده شد . فتحعلی شاه را در زمان حیاتش «خاقان» خطاب مینمودند و تخلص شعری او هم خاقان بود و بعد از مرگش هم در دوره قاجاریه معمولاً او را «خاقان مغفور» مینوشتند . بمناسبت تولد فتحعلی شاه در ارگ دامغان ، این محل را بتقلید از دستگرد خراسان که مولود گاه نادر بوده و مولود خانه نامیده میشده است ، «مولود خانه» مینامیدند و در زمان فتحعلی شاه خیلی جاه و جلال و تشریفات و موقوفات داشته و بعداً بتدریج همه از میان رفته و موقوفات بصورت ملک درآمد و یا ویران گشته است . یکی از مشاغل میرزا محمدخان سپهسالار قاجار تولیت مولودخانه خاقان مغفور بوده است .

ص ۱۶۴ س ۱۶ : سالار پسر آصف الدوله از دست قشون . . . مراد حسن خان پسر اللهیارخان آصف الدوله قاجار دولو است که از طرف پدر نواده میرزا محمدخان بیگلربیگی ، و از طرف مادر نواده فتحعلی شاه ، و خود داماد علی میرزا ظل السلطان بود و از همان آغاز جوانی ، چون الله‌قلی خان ایلخانی ، مالیه‌خویای بزرگی و پادشاهی داشت (تاریخ نو ص ۳۰۳) و چون بی دید که حاجی میرزا آقاسی از الله‌قلی خان که پسرزنش بود پشتیبانی

می‌نماید، جنون سلطنت‌طلبی او شدت می‌یافت. همینکه بحکمرانی خراسان رسید آنها که از افکار و طبیعت او آگاه بودند، او را برای طغیان و جداساختن خراسان از ایران مستعد دیدند و بسرکشی و عصیان تشویق نمودند و او در محرم ۱۲۶۳ طغیان خود را آشکار کرد (منتظم‌ناصری ج ۳ ص ۱۹۷) و محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی از عهده او برنیامدند تا نوبت به امیرکبیر رسید. او این کار را برهرکاری مقدم داشت و ریشه سالار و طغیان او را کند. مشهد بدست سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه گشوده شد و سالار و برادرش محمد علی‌خان و دوپسرش امیر اصلان‌خان و یزدان بخش‌خان گرفتار و در شب دوشنبه ۱۶ جمادی‌الآخری ۱۲۶۶ به جرم طغیان کشته شدند. برادر دیگرش میرزا محمدخان بیگلریگی هم که با سالار همدست بود، و دزسبزوار دستگیر شده، و در طهران محبوس بود، در شب چهارشنبه نهم رجب همان سال بدیار عدم فرستاده شد.

ص ۲۰۱ س ۸۱: طایفه سیت Scythes - این کلمه تلفظ فرانسوی «سکیت» میباشد که در کتب هرودوت نام اقوامی ذکر شده است که همیشه پیاله‌ای با خود داشته‌اند و کلمه «سکیت» هم در زبان یونانی بمعنی پیاله است. محققاً معلوم نیست که خود آنها - بخصوص آنها که در مجاورت ایران بسر می‌برده‌اند - خود را چگونه مینامیده‌اند. داریوش آنتائی را که از طرف آسیای وسطی با ایران سروکار داشته‌اند، «سکه» یا «سکا» نامیده است و در سالنامه‌های آشوری این نام بصورت «اشکوزای Ishkuzaï» یاد شده و عین این نام در توریة هم آمده است. این قوم در ازمنه تاریخی از ترکستان شرقی یا ترکستان چین تا دریای آرال و ایران، و از طرف دیگر

تا کناره‌های دانوب پراکنده بودند. سکاها را غالب دانشمندان، از نژاد آریائی میدانند، ولی بعضی عقیده دارند که در میان آنها مردانی از نژاد زرد نیز بوده‌اند، و از این جهت هم هوتم‌شیندلر آنها را «سغل قدیم» نام برده است. قبرهائی از این قوم با اشیائی درون قبر، در روسیه جنوبی پیدا شده که تا اندازه‌ای زندگانی آنها را روشن می‌سازد. (ایران باستان مشیرالدوله ج ۱ چ ۱ ص ۵۷۷ و ۵۷۸)، اشکانیان هم، چنانکه میدانیم از قبیلۀ «پرنی Parni» و از قوم «دهه Dahae» بوده‌اند و قوم دهه مجموعه‌ای از قبایل سکایی بوده که در استپ‌های بین بحر خزر و دریای آرال بصورت چادرنشینی زندگی می‌کرده‌اند (ایران از آغاز تا اسلام تألیف گیرشمن - ترجمۀ دکتر معین ص ۸۴ و ۲۴۲) و ظاهراً یادگار این قوم دهه ناحیۀ «دهستان» قدیم است در مشرق دریای خزر و حوالی رودخانۀ اترک در مجاورت قومس و گرگان.

حسین محبوبسی اردکانی

فهرست اعلام (۱)

آ

آصف الدوله : ۲۱- الله یار خان دولو پسر محمد خان بیگلریگی و دائی محمد شاه و پدر حسن خان سالار که در سال ۱۲۴۰ پس از عزل عبدالله خان امین الدوله صدراعظم فتحعلی شاه و به لقب آصف الدوله ملقب شد . در زمان جنگ دوم روس و ایران فرمانده یک قسمت از قوای ایران بود و از جلو دشمن فرار کرد و در تبریز دستگیر شد. در زمان محمد شاه ابتدا خود حکمران خراسان شد و پس از او پسرش حسن خان باین مقام رسید. آصف الدوله در سال ۱۲۶۲ با اتفاق مادر محمد شاه که همشیره اش بود عازم مکه معظمه گردید و در مراجعت ساکن عتبات شد . این پدر و پسر هیچیک نسبت بدولت قاجاریه قوانلو نظر موافق نداشتند و سرانجام هم غائله مشهور خراسان را سبب شدند که در راه فرونشاندن آن خونها ریخته شد .

آصف الدوله : ۱۴۳ - ۱۹۴ - عبدالوهاب خان پسر میرزا جعفر خان پسر بدرخان جبه دار باشی زندیه و پدر میرزا احمد خان نصیر الدوله پدر است که ابتدا خود نصیر الدوله لقب داشت و بعدها در ۱۳۰۱ آصف الدوله لقب گرفت . وی از مردان دانا و کافی ولایت دوره قاجاریه بود که بمقامات بزرگ چون وزارت و ایالت رسید . مدت ها عهده دار نیابت وزارت امور خارجه بود ، بعداً در ۱۲۸۶ از جانب میرزا سعید خان وزیر دول خارجه که حکومت گیلان را نیز داشت بحکمرانی آن ناحیه فرستاده شد ، در ۱۲۹۰ وزیر تجارت و عضو دارالشورای کبری شد ، در ۱۳۰۱ به ایالت خراسان و سیستان مأمور گردید . دو سال و کسری در این مقام بود و پس از احضار به پای تخت دیگر کاری به او داده نشد و او در ششم جمادی الاولی ۱۳۰۴ در شصت و دو سالگی بمرض سکنه درگذشت . (برای شرح حال مفصل او رجوع شود به مجله یادگار س ۵ ش ۶ و ۷ ص ۲۷ - ۳۷)

۱ - فهرست های کتاب بواسطه آقای علی اصغر حسن تبار عمران تهیه شده و توضیحات اعلام تاریخی آن از اینجانب حسین محبوبی اردکانی است ، مگر در دو مورد که خود آقای روشنی پیش از مسافرت نوشته بودند و بنام ایشان درج شده است .

الف

ابراهیم خان سرهنگ ، میرزا : ۶۰

ابراهیم خلیل خان : ۱۳

ابوالفیض خان : ۱۸ برادر سام خان ایلخانی و پسر رضاقلی خان کرد زعفرانلو .

ابوالقاسم تاجرباشی : ۴۵

ابوالقاسم تذکره نویس ، میرزا : ۶۴

ابوالمظفر طهماسب الحسینی الصفوی بهادرخان : ۱۹۷ مراد شاه طهماسب صفوی

فرزند شاه اسمعیل و دوسین پادشاه آن سلسله است که از ۹۳ تا ۹۸ هجری

یعنی مدت پنجاه و چهار سال سلطنت کرده است و از جهت طول مدت

سلطنت اولین پادشاه است در تاریخ ایران بعد از اسلام و دوسین پادشاه

تاریخ ایران ، چه شاپور ذوالاكتاف از او بیشتر پادشاهی کرده است . (۷۰ سال)

ابویزدت یغور بن عیسی بن سروشان (شیخ) : ۱۶۳ یعنی عارف مشهور بایزید بسطامی

در گذشته در سال ۲۶۱ هجری

اتابک اعظم (مراد میرزا تقی خان امیر کبیر است : ۱۹ - ۲۱ - ۲۴ - ۳۵ - ۴۲ -

۴۴ - ۶ - ۷۰ - ۵۴

احمد ، شیخ : ۲۷ شیخ جام

احمدخان : ۲۴ - ۲۵ بزرگ طایفه زوری مقیم سنگ بست مشهد

اسکندر رومی : ۱۴۷ - ۲۰۷ یعنی اسکندر پسر فیلیپ مقدونی از فاتحین دنیای قدیم

که در ۳۳۶ ق.م. در بیست سالگی بسلطنت رسید و در ۳۳۳ درسی و دو

سالگی در بابل مرد .

اسمعیل : ۴

اسمعیل ، شاه : ۱۵۰ مراد شاه اسمعیل اول صفوی پسر شیخ حیدر است که در ۲ رجب

سال ۸۹۲ بدینیا آمد و در سال ۹۰۵ در سیزده سالگی با ۵ تن از خواص

میردان خاندان خود قیام کرد و در دهکده گلستان فرخ یسار پادشاه شروان را

شکست داد و در سال ۹۰۷ تبریز را گرفت و مذهب شیعه را مذهب رسمی ایرانیان

گردانید . در طول بیست و پنج سال سلطنت خود جنگها کرد - دشمنان داخلی

را برانداخت - دولت آق قویونلو را منقرض کرد . شاهی بک یا شییک خان

پادشاه ازبکان را شکست داد و کشت (۹۱۶) و در ۹۲۰ در چالدران از

سلطان سلیم عثمانی شکست خورد . بعد از آن ده سال دیگر زیست ولی از فکر

این شکست بیرون رفت و سرانجام در ۱۰ رجب ۹۳ هجری درگذشت. نواده این پادشاه نیز شاه اسمعیل دوم بود که پس از پدرش شاه طهماسب در ۹۸۴ بسطنت رسید و غالب افراد خاندان خود را کشت و خود پس از ۱۵ ماه و ۱۹ روز پادشاهی شبی در خانه یکی از دوستانش درگذشت. (۱۳ رمضان ۹۸۵)

اصغریک این اصفهان (ابوخواجه): ۱۶۰

اعتضادالملک: ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ حسین خان پسر میرزا محمد خان قاجار - سپهسالار و شوهر والیه خانم دختر ناصرالدین شاه.

الله قلی خان سرهنگ: ۶۳ - ۶۹

الله یار خان: ۶۰

الله یار خان جوینی: ۱۷۳ - ۱۸۹

الله یار خان سرهنگ: ۱۶۲

امام قلی سردار ترکمان: ۱۰۴

امام قلی سردار نام ساروق: ۹۵

امام ویردی خان: ۶۳

امام ویردی سلطان: ۱۰۱

امیر اسدالله خان قائمی: ۸ پدر میرعلم خان حشمةالملک و جد خاندان علم و خزیمة علم قائمات که امروز از این خانواده آقای امیر اسدالله علم همنام او و رئیس خاندان است و از جهة مقام برتر.

اسیرخان و اسیرخان سردار: ۲۹ - ۳۳ - ۵۱ خواهرزاده یارمحمدخان ظهیرالدوله.

امین السلطان: ۱۴۹ مراد آقا ابراهیم امین السلطان اول پدر میرزا علی اصغرخان

اتابک است که در سایه کفایت و کاردانی در دستگاه ناصرالدین شاه از

گمنامی بمقامات بزرگ رسید و وزارت دربار و خزانه و گمرک و تقرب بسیار

یافت و در اواخر عمر غالب امور داخلی مملکت برأی و نظر او میگذاشت.

امینالملک: ۱۴۸ احتمالاً مراد میرزا اسمعیل پسر امین السلطان مذکور در فوق

است که ابتدا در زی طلاب و به شیخ اسمعیل معروف بود ولی بعداً وارد

کارهای دولتی شد و وزارت خزانه و خالصجات رسید و تا پدر و برادرش

سرکار بودند در این مقامات فعال مایشاء بود.

انوشیروان: ۱۵۶ پادشاه معروف ساسانی، پسر قباد، براندازنده مزدک و سزدکیان

و مشهور بعدالت (۵۷۹-۵۳۱ میلادی)

اولجتو (اولجایتو) ، سلطان : ۱۶۳ سلطان محمد خدا بنده پادشاه ایلخانی مغول که بعد از برادرش غازان خان از ۷۰۳ تا ۷۱۶ در ایران سلطنت کرده است. از آثار او شهر سلطانیه و گنبد اولجایتوست که بصورت مخروطه‌ای باقی است. وی بمذهب شیعه گروید. برای اطلاع از شرح سلطنت او بتاریخ مغول در ایران تألیف مرحوم اقبال مراجعه شود.

ب

بابا : ۲۰ «میرزا بابای مأمور گمرک مشهد».

بابایک (- آقا) : ۱۹ - ۵۹ - ۶۱

باقر، میرزا : ۱۱ - ۱۲ - تذکره نویس

بایزید بسطامی (شیخ) : ۱۶۳

بزرگ خان (میرزا) : ۳۸ - ۴۰ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ -

۵۲ - ۵۳ - ۵۸ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۶ - ۶۸ - میرزا بزرگ خان قرائی از رؤسای

شیعه هرات و از نزدیکان یار محمدخان ظهیرالدوله که بعنوان فرستاده به

طهران آمده و بحضور شاه نیز رسیده است. باید توجه داشت که در آن زمان

ارتباط بین نواحی خراسان بیشتر و آسان تر از امروز بوده و خانواده های بزرگ

غالباً باهم مربوط بوده اند.

بزرگ خان مستوفی (میرزا) = مستوفی : ۳۳ - ۳۴ - ۳۹ - ۵۲ از درباریان صید

محمدخان ظهیرالدوله

پ

پاشاخان سرتیپ : ۷۰ - ۷۱

پاشاخان قراق «قزاق» : ۸۱

پرویز خان برادر جعفر قلی خان : ۱۰۹ - ۱۳۰

پیربکر ابن اخیان : ۱۵۸

ت

تقی خان سرهنگ : ۷۸

تولیعخان : ۱۹۶

تهماسب : ۱۹۷

ج

جعفر (حاجی) : ۷

جعفر قلی خان برادر پرویز خان : ۱۰۹

جعفر قلیخان میرپنج : ۳-۴-۵-۷-۱۲-۱۳-۱۴-۲۱-۵۱

جعفر قلی میرزا پسر حاجی محمدولی میرزا : ۵۸

جعفر نام شیرازی (ملا) : ۶۹

جهانسوز میرزا : ۷۸-۸۵-۱۰۵-۱۱۲-۱۲۱-۱۲۲ ملقب به امیرنویان -
 پسر فتحعلی شاه که تا زمان مظفرالدین شاه هم حیات داشت و از معمرین
 قاجاریه بشمار میرفت و ظاهراً آخرین پسر فتحعلی شاه است که در گذشته است

چ

چنگیز : ۱۹۶ - تموچین پسر یسوکای بهادر پادشاه معروف مغول که در رجب
 ۶۱۶ به ایران حمله کرد و دولت خوارزمشاهی را برانداخت و پس از کشتار
 و ویرانی بسیار در ۶۲۴ درگذشت. یاسای او که مجموعه قوانینی است
 که برای مغولان وضع کرده مشهور است .

ح

حسام السلطنه : ۱۹-۲۲-۲۳-۲۴-۲۶-۲۷-۳۱-۳۲-۳۶-۵۱-۵۵
 -۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۴-۶۵-۶۶-۱۱۹-۱۶۸-۱۷۵-۱۹۴
 ۱۹۷-۲۰۱ سلطان مراد میرزا فرزند عباس میرزا ، فاتح خراسان و والی
 آن خطه ، حکمران فارس ، کرمانشاه و از مردان مقتدر سلسله قاجاریه که
 بظاهر بعد از پدرش از همه شاهزادگان قاجار با کفایت تر بوده است. وی روز
 دوم جمادی الاولی ۱۳۰۰ درگذشت.

حسن ، میرزا : ۱۱

حسین دامغانی (حاجی) : ۵۹

حسین روضه خوان (سید) : ۶۰-۶۵-۶۸

حسینعلی خان : ۱۰-۱۱-۱۲

حسینعلی خان حاکم بسطام : ۶۸

حسینعلی خان سرتیپ : ۷۸-۸۵-۱۳۳-۱۳۷

حسین میرزا (سلطان) همشیره زاده حشمت الدوله : ۱۱۷ - ۱۲۲ - ۱۳۳
 حشمت الدوله : ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۵ - ۱۰۷
 ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲
 ۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸
 ۱۴۱ - ۱۹۴ - منوچهر میرزا فرزند عباس میرزا نایب السلطنه و به تناوب
 حکمران آذربایجان و خراسان و یزد و اصفهان و خوزستان و لرستان هر چند سال
 در ایالت یا ولایتی.

حیدر : ۱۷۶

خ

خانلرخان پسر محمدخان جامی : ۲۶ - ۵۶
 خدادادخان سرتیپ فوج مراغه : ۸۴ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
 خسرو میرزا : ۲۰۵
 خلیل منشی حسام السلطنه (میرزا) : ۲۳
 خواجه ربیع : ۲۰۲ ربیع بن خثیم از زهاد ثمانیه یا پارسایان هشتگانه در گذشته در ۶۳
 یا ۷۰ هجری

ذ

دادوخان (سردار) : ۲۸
 دلاورخان عرض بیگی : ۲۲ - ۲۳ - ۴۹
 دوست علیخان : ۶۲ - ۶۳ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷
 دوست محمدخان کابلی : ۳۸ - ۴۳ - ۴۶ - ۵۲ برادر یار محمدخان ظهیرالدوله و
 پسر سردار پاینده خان که خاندان احمدخان درانی را برانداخت و خود
 زمانی له و زمانی علیه انگلیس ها در افغانستان حکومت میکرد و سرانجام
 در تاریخ ۱۲۷۹ در هرات درگذشت و در مقبره خواجه عبدالله انصاری به
 خاک رفت . حرص او و گرفتن هرات چنان بود که با آنکه حکمران هرات
 سلطان احمدخان پسر برادر بزرگتر او محمدعظیم خان، و دامادش بود، آنی
 از دشمنی با او آرام نمی نشست، و سرانجام هم گشودن هرات و پیمودن راه
 آخرت برای او همراه بود .

ر

رحمت الله خان : ۷ - ۹

رحمت الله خان حاکم سمنان : ۶۹

رحمت الله خان سرهنگ : ۱۳۷

رحمت الله خان شقاقی : ۱۲۷

رحیم دادخان سلطان هزاره : ۲۶ - ۲۷

رضا خان آجودانباشی : ۱۱۸

رضا خان مهندس : ۱۸۳ - ۱۸۴

رضاقلیخان : ۱۰ - ۱۱

رضاقلیخان قورت بیگلو : ۷۸ - ۸۵

رضاقلیخان نایب الحکومه شاهروود : ۶۸

رفیع : ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۶۵

رکن الدوله : ۳. محمدتقی میرزا برادر ناصرالدین شاه که چندین بار به حکمرانی فارس و خراسان رسیده است.

ز

زکی (حاجی) : ۱۹۸

س

سالار پسر آصف الدوله : ۱۶۴ - حسن خان که در قسمت توضیحات اجمالا به شرح حال او اشاره شده است .

سام خان (۱) : ۱۸ - ۲۲ - ۲۴ - ۵۱ - ۶۰ - ۶۱ - سامخان ایلخانی پسر رضاقلیخان بن امیر گونه خان بن سام بیگ کرد زعفرانلو است که در اواخر سلطنت محمدشاه با اتفاق برادرش ابوالفیض خان بعثت قیام پدرش بر علیه سلطنت تاجاریه در تهران تحت نظر بودند . یک روز بعد از درگذشت محمدشاه و برهم خوردن اوضاع سامخان که بر اثر خبط پدر سالها گرفتار بود و دور از خراسان بسر میبرد منتظر فرصتی بود که لیاقت و کاردانی خودش را نشان بدهد و اشتباهات پدر را جبران کند . همینکه خبر شورش سالار را در خراسان شنید ، از موقع استفاده کرده در سبزوار بخد مت سلطان مراد مسیزا حسام السلطنه رسید و بر اثر

۱ - چون آقای روشنی از طایفه زعفرانلو و از خاندان سامخانند شرحی راجع به او تهیه کرده اند که به اختصار درج شده است .

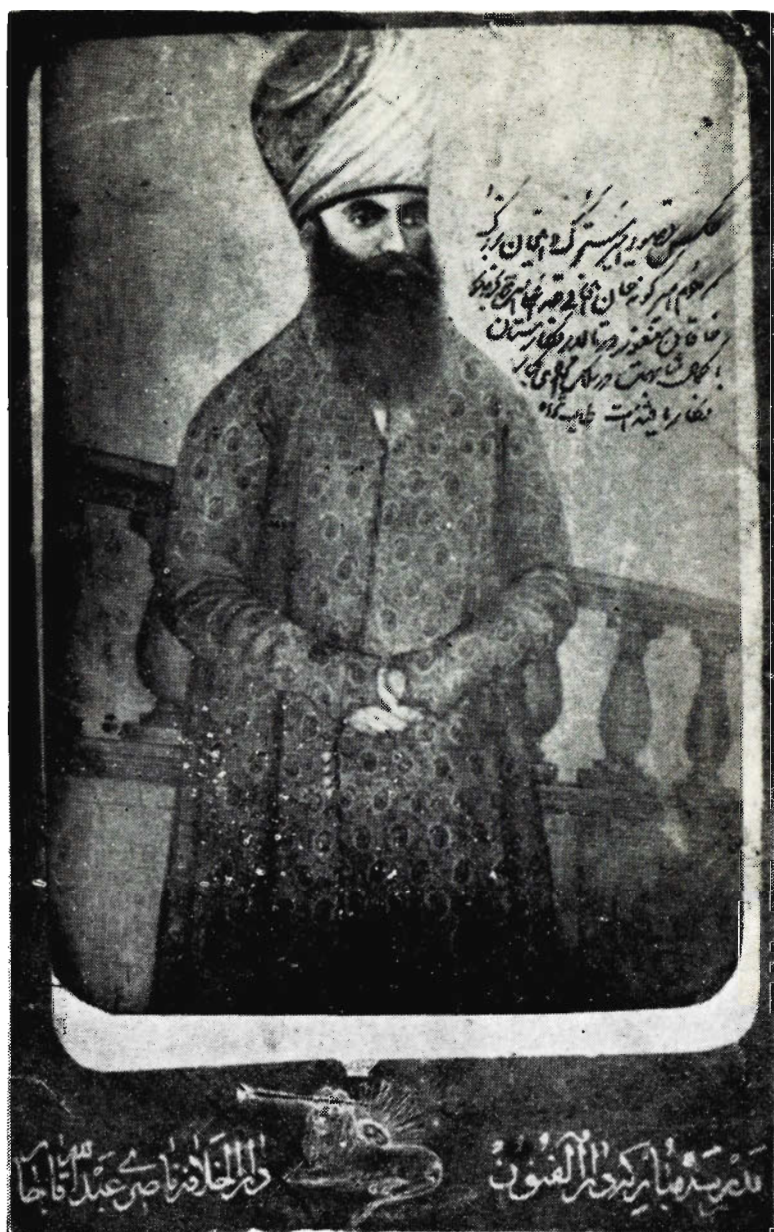
خدماتی که به شاهزاده نمود مورد اعتماد وی قرار گرفت و چنانکه مفصلاً در کتاب تاریخ حقایق الاخبار ناصری و سایر تواریخ دوره ناصری مضبوط است در دفع فتنه سالار شجاعانه خدمت نمود و بیاس خدمات و زحماتی که در خراسان متحمل گردید از ناصرالدین شاه لقب شجاع الدوله گرفت (۱۲۷۳).
سامخان مردی دلیر و سیاستمدار بود و در مسئله هرات همه جا مورد مشورت قرار میگرفت و از اسرائی بود که چندین بار در لشکرکشی‌های سپاهیان ایران به هرات شرکت نمود، و هروقت گرفتاریی برای والی هرات پیش میآمد، تنها کسی که مورد اعتماد بود و مأمور خدمت میگردد سامخان بود. در وقایع بعد از درگذشت یارمحمدخان ظهیرالدوله و روی کار آمدن پسرش صید محمدخان، چندین بار سامخان به هرات رفت و با کمک سواران کردزعفرانلو موفق به دفع مدعیان حکومت صیدمحمدخان گردید و در حقیقت نام سامخان با موضوع هرات توأم است، چه او بیشتر از تمام امرای محلی خراسان برای تسخیر هرات و ضمیمه شدن آن به ایران در دوره سلطنت ناصرالدین شاه فداکاری و از خود گذشتگی نشان داده است.

ستوده، دکتر منوچهر: ۱۵۲

سعادت‌قلی میرزا پسر کامران، و ظاهراً همان کامران میرزا حکمران هرات که بدست یارمحمدخان ظهیرالدوله برکنار و کشته شده بود: ۲۴ - ۲۵
سعید خان متولی‌باشی (میرزا): ۲۰۳ - میرزا سعید خان انصاری اشلقی مؤتمن- الملک است که ابتدا درزی طلاب بود و با نوشتن عریضه‌ای به حضور امیرکبیر، مورد توجه واقع شده بسمت کاتب اسرار وارد خدمت وی شد و در ۱۲۶۸ لقب مؤتمن‌الملک و عنوان خانی و منصب دبیری مهم خارجه که قائم مقام وزارت دول خارجه بود یافت و در سال بعد بمنصب وزارت امور خارجه و لقب جنابی و خلعت پادشاهی سرافراز شد و جز در دوره وزارت خارجه حاج میرزا حسین خان سپهسالار، همواره این سمت را داشت تا اینکه در اواخر عمر چندی بسمت نیابت تولیت آستان قدس رضوی منصوب گردید. وی در سال ۱۳۰۰ درگذشت و جسدش را بمشهد برده بخاک سپردند. میرزا سعیدخان را در مشهد «جناب‌عالی» خطاب می‌کردند.

سلیمان خان پسر محسن خان تیموری: ۱۱

سلیمان خان دنیلی حکومت تربت که در سال ۱۲۶۷ باین سمت منصوب شد: ۵۵



امیر گونہ خان جد اعلیٰ امرای زعفرانوی قوچان

1875



حضور در مجلس عظمیٰ حضور می نمود
 مرحوم سام خان بیاد او اوقات مشهور و معروف
 در حضور شاهنشاهی و در حضور شاهنشاهی و در
 حضور آقا قلی نظر از غرض حضور در آن وقت
 از کتاب الله عز و جل



در الحاد را صبر عبد القاجار

میرزا یار کور الکفون

سام خان ایل خانی زعفرانلو (شجاع الدوله)

سلیمان خان دره‌جزی : ۶

سلیمان صفوی (شاه) : ۱۹۸ - ۲۰۱ پسر شاه‌عباس ثانی و پدر شاه سلطان حسین که نام اصلیش صفی‌میرزا بود و چون در سال ۱۰۷۷ به سلطنت رسید نام‌شاه سلیمان را برای خود اختیار کرد. این پادشاه در سال ۱۱۰۶ درگذشت. سنجر، سلطان : ۹۴ - معزالدين ابوالحارث احمد پسر سلطان ملک‌شاه سلجوقی که از ۴۹۰ تا ربیع‌الاول ۵۵۲ امارت و سلطنت کرد و پایتخت او سرو بود. سنجر از پادشاهان مقتدر ایران بود که در مدت سلطنت خود نوزده جنگ کرد که فقط در دو جنگ کامیاب نشد و یکی از آن دو جنگ با ترکان غز بود که با آن شکست، ستون دولتی بزرگ که از حلب تا کاشغر فرمان‌روائی داشت شکست و ضعف بدولت سلجوقی راه یافت.

سهراب خان : ۲۰

سیاه‌گوش حاکم ترود : ۲۰۸ - ۲۰۹

سیف‌الدوله میرزا پسر ظل‌السلطان ونواده فتح‌علی شاه : ۶۲

سیف‌الله خان : ۳ - ۵ - ۷ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸

ش

شاه‌الدین (میرزا) : ۲۰۲

شاهرخ : ۱۶۰ - ۲۰۲ - پسر امیر تیمور که بعد از او به پادشاهی رسید (۸۰۷ - ۸۵۰). شجاع‌السلطنه : ۵ - حسن‌علی میرزا پسر ششم فتح‌علی شاه متولد جمعه غره ذیحجه ۱۲۰۴ که زمانی حکومت طهران و مدتی ایالت خراسان را داشت و در اواخر زمان فتح‌علی شاه والی کرمان بود. وی با برادر اعیانیش حسین‌علی میرزا فرمانفرمای فارس بر ضد محمدشاه قیام کرده او را به سلطنت نشناختند و با او به جنگ برخاستند ولی از عهده برنیامدند و شکست خوردند. فیروز میرزا برادر محمدشاه و منوچهر خان معتمدالدوله که بگرفتن شیراز مأمور بودند : «... سرباز قراول برنواب فرمانفرما و شجاع‌السلطنه گماشتند... و در شب این روز فرمانفرما و نواب شجاع‌السلطنه را از ارگ درآورده... روانه طهران نمودند... و محمدباقر خان بیگلربیگی طهران با چند نفر از مردم دژخیم به «کناره گرد» (یکت‌سنزلی طهران) آمده نواب شجاع‌السلطنه را از زیورهر دو چشم عاری نمودند...» (فارسنامه ناصری ص ۲۸۹) شجاع‌السلطنه شعر

هم میگفت و شکسته تخلص میکرد. وی در ۱۲۶۹ درگذشت. شجاع الملک: ۱۰۵- پاشا خان سرتیپ اول که در سال ۱۲۷۵ به این لقب ملقب شد. شریعتمدار: ۱۹۲ از علمای بزرگ سبزواری که دارای تمکن بسیار بوده و اولاد هم نداشته است. برای شرح حال او رجوع شود بتاريخ افضل که شاید مرجع منحصر باشد زیرا افضل الملک زمانی نیابت حکومت سبزواری را داشته و با شریعتمدار محشور بوده است. (تاریخ افضل نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای ملی).

شمس الدین خان: ۵- از بزرگان افغان مقیم هرات که پس از فتح قلعه غوریان، به حضور محمدشاه آمد (۱۲۵۴) و شاه بلوک اصطهبانات و نیریز... را در تیول او درآورد و او چند نفر اقوام و عشیره خود را به آن دو ناحیه انفاذ داشت و خود بملازمت حضور شاهنشاهی متوقف طهران و در سلک ملازمان این پادشاه مشسلک گردید (فارسانه ناصری ص ۲۹۴).

شهاب الملک: ۸۶- ۸۸- ۸۹- حسین خان سرتیپ که چاپارخانه های کشور هم به او سپرده بود در سال ۱۲۷۶ این لقب را گرفت. رجوع شود ایضاً به نظام الدوله شهرخان پسر یعقوب علی خان تربتی: ۵۷

شیرعلی خان سلطان افغانستان: ۱۸۶- ۲۰۴- پسر امیر دوست محمد خان که بعد از او به امارت رسید و چون نفاق در میان خانواده او افتاده بود، مدت ها با برادران زد و خورد میکرد و عاقبت هم در دوازدهم ذیحجه ۱۲۹۵ امارت را به پسر خود سردار یعقوب خان داد و خود از کابل به ترکستان رفت. عنوان سلطان را شیندلر بسامحه بکار برده است.

شیرعلی خان مروی: ۲۹- بزرگ مروی های اهل شکیوان. شیرمحمدخان: ۲۲- برادر یارمحمدخان ظهیرالدوله. در مقدمه مختصر اشاره ای به او شده است

شیندلر، ۱- هوتوم Général sir. A. Houtum Schindler: ۱۴۵- ۲۱۱- از صاحب منصبان آلمانی که به تابعیت انگلستان درآمده و در ایران مستخدم شده بود. استخدام او بوسیله مخبرالدوله و بمنظور استفاده در کارهای مربوط به تلگراف صورت گرفت. مرحوم حاج مخبرالسلطنه پسر مخبرالدوله درباره او مینویسد: ...شیندلر صاحب از اجزای تلگرافخانه انگلیس بود که پدرم او را اجیر کرده

بود . مردی آگاه بود . در اکثر ولایات برای سرکشی و تعمیر سیم مسافرت کرد . نقشه ها از راهها برداشته بود ، نه از روی مساحی بلکه از روی تخمین مسافت بقدیم اسب . چند زبان میدانست ... (خاطرات و خطرات چ ۱ ص ۶۳) منجمله زبان فارسی را هم از حیث تکلم و هم از جهت نوشتن . بقول آقای تقی زاده : «... مشارالیه در نزد مطلعین بر مقامات علم و محتاج بمعرفی نیست و بلاشک در اطلاع بر اوضاع ایران و احاطه بر تمام امور آن در قرن اخیر اولین شخص بود...» (مجله کاهوه دوره دوم ش ۵ ص ۱۱ به بعد) . وی مدتها در خدمت دولت ایران بود و مشاغل مختلفی داشت از جمله مترجمی وزارت امور خارجه ، ریاست اداره تذکره ، مهندسی معادن و امثال اینها ، و ظاهراً نخستین خدمت او همان است که خود در آخر رساله به آن اشاره کرده است . درجه ژنرالی او معلوم نیست که مربوط به حرفه نظامی است یا از درجاتی است که سابقاً در تلگرافخانه معمول بوده است .

ص

صادق فراشخلوت : ۱۰ - ۱۶

صانع (حاجی) : ۱۹۸

صفرک خان : ۱۱۹ - از ریش سفیدان ترکمانان تکه .

صفی (شاه) : ۱۹۶ - سام میرزا پسر صفی میرزا پسر شاه عباس کبیر که بعد از جد خود در ۱۰۳۸ پیداشاهی رسید و تا ۱۰۵۲ سلطنت کرد . از حوادث بهم زبان او کشتن اسماعلی خان والی فارس و فرزندان اوست و جنگ با عثمانی که در سال ۱۰۴۹ بصلح انجامید و عثمانی ها بغداد و بین النهرین را در تصرف خود گرفتند و ایران ، ایروان و قفقازیه را نگهداشت .

صید محمدخان (سردار) : ۲۰ - ۲۲ - ۲۳ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۳۹

۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - پسر یار

محمدخان ظهیرالدوله که مکرر به احوال او اشاره شده است .

ط

طاهر قلیخان قندهاری (حاجی) : ۳۶ - ۶۰ - ۶۲

ظ

ظل السلطان : ۶۲ - علی میرزا پسر فتحعلی شاه برادر اعیانی نایب السلطنه متولد

شعبان ۱۲۱۰ هجری که بعد از پدر چندگاهی بادهای سلطنت برخاست و خود را عادلشاه یا علیشاه نامید اما از محمدشاه شکست خورد و بدست او گرفتار و در قلعه اردبیل محبوس شد، ولی بالاخره با دو برادر هم زندان خود علی نقی میرزا رکن الدوله و امام وردی میرزا از زندان گریخت و هر سه ابتدا بروسیه رفتند اما دولت روسیه حاضر نشد آنها را کمک کند ناچار به استانبول رفتند و عثمانی ها آنها را بعثبات فرستادند و تا آخر عمر آنجا بودند.

ظهیرالدوله (یارمحمدخان): ۳-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱

۳۲-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۱-۴۴-۴۵-۵۱-۱۶۷-۱۸۸
۲.۳-وزیر و فرمانروای هوشیار و مقتدر هرات پسر سردار پاینده خان (یا پاینده محمدخان) ملقب به سرافرازخان و برادر وزیر فتح خان (یا فتح الله خان یا فتحی خان یا فتی خان) از خاندان علی کوزائی و یا محمدزائی که با نوزده برادر خود سرزمین افغانستان را اداره میکردند. فتح خان را محمود شاه درانی امیر افغانستان کور کرد و کشت و یارمحمدخان چون بوزارت کاسران پسر محمود شاه رسید، به انتقام خون برادر یا بمناسبت بی لیاقتی کاسران و یا بنا بجزیره ولایت خود، دست وی یعنی کاسران را از کار و حکومت کوتاه کرد و او را بزندان انداخت و در زندان کشت و در هرات مستقل شد. یارمحمدخان بسیار باهوش و لایق و کارداران بود و از برای کفایت و کاردانی او همین بس که: «...از اسمعیل خان نوّه حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله صدراعظم شنیدم که در اول دولت... محمدشاه غازی اناالله برهانه، میرزا ابوالقاسم قائم مقام مرا نزد امین الدوله به اصفهان فرستاد و شرحی در کمال ادب نوشت. مختصر مطلب این بود که... در عقیده ام آنست که یارمحمدخان ظهیرالدوله هراتی و میرزا ابوالقاسم ذوالریاستین همدانی و شما که عبدالله خان امین الدوله اصفهانی هستید و من که میرزا ابوالقاسم فراهانی هستم هرگاه به اتفاق و بدون نفاق کمر در خدمت شاهنشاه جمجاه ببندیم. چون لفظ کفر، کفر نمیشود میتوانم بگویم تقدیر الهی از تدبیر ماها تخلف نخواهد کرد...» (تاریخ عضدی تألیف احمدسیرزا عضدالدوله پسر فتحعلی شاه در ۱۳۰۴ هجری قمری چاپ کوهی کرمانی ص ۵۴).

یارمحمدخان از جمله زمامداران معدود آسیائی است که سیاست انگلیس ها را در کشور خود تشخیص داد و دانست که همراهی و همکاری و حرف

شنوی از آنها جز بدبختی و ذلت حاصلی بار نمی‌آورد و با کمال زیرکی به مخالفت با آنها برخاست ، نخست کلنل داریسی‌تود را که نماینده آنها در هرات بود از آن شهر بیرون کرد و آنگاه بهمان روش خودشان بایشان بمبارزه برخاست . مرحوم محمود محمود که در سیاست انگلیس‌ها در ایران و - افغانستان مطالعات عمیق داشت در این باره نوشته است : «... در تاریخ سیاسی ایران دو نفر فقط دیده میشوند که انگلیس‌ها را شناختند و تا حیات داشتند با آنها مانند خودشان معامله کردند یکی مرحوم یارمحمدخان وزیر هرات است . دیگری میرزا علی‌اصغر خان اتابک . خود انگلیسی‌ها اقرار دارند . یارمحمدخان انگلیس‌ها را از هرات بیرون کرد و با طلای آنها گول نخورد...» (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ج ۶ ص ۱۳۲۳)

ع

عباس (شاه) : ۱۸۷-۱۸۹-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰- شاه عباس کبیر پسر سلطان محمد خداپنده (۹۹۶-۱۰۳۸) که مستغنی از تعریف است و بحق او را کبیر گفته‌اند .

عباس ثانی (شاه) : ۱۸۵-۲۰۲- پسر شاه صفی نوۀ شاه عباس کبیر که در زمان او قندهار دوباره به ایران تعلق گرفت و از دولت گورکانی هند پس گرفته شد

عباس‌خان سرتیپ فوج ترشیزی : ۸۷

عباسقلی (ملا) : ۱۰

عباسقلی‌خان قزوینی داروغۀ مشهد : ۲۳-۶۰-۶۱

عباسقلی‌خان میرپنج : ۲۰-۲۳-۲۴-۵۹

عباس‌میرزا نایب‌السلطنه : ۲۰۰

عبدالباقی‌خان : ۵ پسر شمس‌الدین خان از سران افغان مقیم هرات که از طرف -

حسام‌السلطنه به حکمرانی او به معین شده بود .

عبدالحسین بیگ : ۱۸- یاور فوج قزوین ساخلو سبزواری

عبدالعزیزخان هزاره : ۲۸ برادر کریم‌دادخان رئیس ایل هزاره

عبدالعلی‌خان سرتیپ توپخانه : ۸۸-۹۲-۹۷-۱۰۹-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴

۱۱۵-۱۱۶-۱۳۰- نوادۀ احمد خان مراغه‌ای که در جنگ مرو اسیر شده

بود و پس از رهایی بطهران آمد و به اندک زمانی در سال ۱۲۷۸ درگذشت .

عبدالواحدخان : ۵۲

عبدالوهاب تاجر : ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹

عبدالوهاب خان (میرزا) : ۱۴۳

عبدالله انصاری (خواجه) : ۳۸ - عارف مشهور ملقب به پیر هرات عبدالله بن محمد انصاری هروی، متولد ۳۹۶ هجری صاحب «مناجات» معروف و ترجمه کتاب «طبقات الصوفیه» بزبان هروی، و کتابهای متعددی دیگر. وی سریدو جانشین شیخ ابوالحسن خرقانی و خود از عرفای جلیل القدر و فصیحای ارجمند ایران بود که کلمات او نمونه فصاحت و شیوائی شمرده میشود. وفات او در سال ۴۸۱ در هرات اتفاق افتاد و در همان شهر بخاک سپرده شد.

عبدالله خان : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - برادرزاده میرزا علی خان جامی از رؤساء خراسان

عطاءالله خان تیموری (میرزا) از سرکردگان خراسان : ۱۰۲ - ۱۱۲ - ۱۱۷ -

۱۳۵ - ۱۹۹۰

عطاخان (حاجی) : ۴۰

عطاخان دیوان بیگی (حاجی) : ۳۳

علی (حاجی ملا) : ۱۴۷ - از روحانیون مقتدر و بسیار پثر ثروت دوره ناصری. در سال ۱۲۲۰ در قریه کن دنیا آمد. در بیست سالگی برای تحصیل به عتبات رفت و پس از رسیدن بدرجه اجتهاد به طهران بازگشت. آن مرحوم از اواسط سلطنت ناصرالدین شاه در طهران بعلت توجه فوق العاده شاه و مردم به او بسیار صاحب اقتدار و نافذالکلمه بود و او یکی از کسانی است که با حاج میرزا حسین خان سپهسالار مخالف بود و شاه را بعزل او مجبور ساخت و در خصوص الغاء امتیاز رویتر بصدور فتوائی نیز اقدام کرد. حاجی ملا علی در صبح روز پنجشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۶ به سنی بیش از ۸۵ در تهران درگذشت. اعتماد السلطنه درباره فوت او مینویسد: «... شنیدم در تشییع جنازه حاجی ملا علی که بحضرت عبدالعظیم بردند اهالی تهران از شهری و لشکری و کسبه و علماء و آخوندها معرکه کرده بودند حتی گبر و یهود و ارسنی هم دسته شده بودند. عماری حاجی را همین طور بدوش از شهر بحضرت عبدالعظیم بردند... آنچه معروف است حاجی مرحوم سه کروور نقد و ملک دارد در حقیقت شخصی که در دنیا و آخرت هر دو محترم بود همین است...» ص ۶۸۱ خاطرات اعتماد السلطنه.

علی اکبر امین معدن (حاجی): ۱۵۱ - ۲۰۶ - دوبرادر بودند از بازرگانان طهران بنام حاج علی اصغر و حاج علی اکبر که از ماه صفر ۱۲۹۷ قمری مالکیت ۳۵ معدن مختلف را در شاهرود و بسطام و سبزوار و سمنان و دامغان از طرف ناصرالدین شاه ضمن صدور چهار فرمان به آنها واگذار شد و این برادر دومی است که لقب او «امین معدن» یا «امین معاون» بوده است و او امتیاز و مالکیت معادن سرب و مس و کات کبود و زغال سنگ و نفت کویر خوریان را داشته است. امتیاز نفت خوریان پس از فوت حاج علی اکبر بوساطت و - وسائلی بدست روس ها می افتد که از آن استفاده ای نمیشود و با ملی شدن صنعت نفت بلااثر میگردد (پنجاه سال نفت ایران آقای مصطفی فاتح ص ۳۴۴) لقب «امین معدن» را که سر هوتوم شیندلر برای حاج علی اکبر ذکر کرده است مربوط به سال ۱۲۹۳ و شاید پیش از آن می باشد و این دلیل است بر اینکه شخص مزبور در آن تاریخ هم در عمل معادن وارد بوده است در جلد سوم منتظم ناصری ص ۲۸۱ آمده است که «معدن فیروزی درزرند و ساوه باهتمام حاج علی اکبر امین معدن پیدا شده که فیروزه آن درکمال صفاست» (از وقایع سال ۱۲۷۹).

علی اکبر خان: ۱۶۴ - پسر ذوالفقار خان عرب عابری بسطامی که درجه سرهنگی داشت و رئیس سواره های آن حدود بود (طرائق الحقائق ج ۳ ص ۲ ص ۴۱۱) علی خان (شیخ): ۲۳ - سرهنگ فوج خلیج.

علی خان جامی (سیرزا): ۲۱ - ۲۲ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - از سران خراسان.

علی خان میرشکار: ۵۴

علی رضا (سیرزا): ۶۴ - ۶۵

علی بن محمد بن حسین معمار: ۱۵۹

علی نقی کاشی ارباب: ۱۵۱

عمیدالدوله - کیومرث میرزا: ۱۶۴ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - کیومرث سیرزا پسر قهرمان میرزا یحیی الدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه متولد ۱۲۵۵ (ص ۲۰۸ روزنامه شرافت).

عنایت الله امین لشکر (میرزا): ۱۴۲ - لشکرنویس و متصدی امور دفتر لشکر در اوائل دوره ناصرالدین شاه. وی در ۱۲۹۷ باین لقب ملقب شد و پس از عزل میرزا آقاخان نوری هم در مقام خود باقی ماند تا اینکه در سال ۱۲۷۷ درگذشت

غ

غلام جبارخان : ۲۹- پسر امیرخان همشیره زاده یارمحمدخان ظهیرالدوله، حاکم غوریان.

غلام قادرخان : ۲۹- برادر غلام جبارخان و حاکم شکیوان.

ف

فتح الله (میرزا) : ۳

فتحعلی خان شاهسون بغدادی : ۷۸-۸۵

فتحعلی شاه : ۱۷۰-۱۷۳-۱۹۲-۱۹۹-۲۰۰- دومین پادشاه قاجار

فرامرزی رستم : ۱۷۰

فرج الله بک یاور : ۱۳۲

فردوسی : ۲۰۳- شاعر معروف و سراینده شاهنامه یکی از کسانی که شاید بزرگترین حق به گردن ایران و ایرانی دارد.

ق

قاسم خان سرتیپ : ۹۸-۱۱۱-۱۳۰-۱۳۷

قدرت الله کابلی (ملا) : ۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۸-۴۹

قوام الدوله : ۸۴-۸۵-۸۶-۸۸-۹۱-۹۲-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۵-۱۰۷-۱۰۸-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۰-۱۲۴-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵

۱۳۶-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۱-۱۷۷- میرزا محمد پسر میرزا تقی آشتیانی که

در ابتدا بسمت مستوفی دیوان داخل خدمت شد و در ۱۲۷۲ بوزارت خراسان

منصب گشت و در این مقام بود تا شکست مرو پیش آمد. پس از این حادثه

او و حشمة الدوله بطهران احضار و مغضوب شدند. میرزا محمد را بوضع موهنی

وارد پایتخت کردند و چون داماد حاج فرهاد میرزا عموی شاه بود از کشته

شدن جست ولی صد هزار تومان بهای جان خود را پرداخت و قریب به یکسال

و نیم خانه نشین بود و پس از آن به اتابکی سلطان حسین میرزا جلال الدوله

پسر شاه که حاکم اصفهان شده بود منصوب گشت و در سال ۱۲۸۱ به

پیشکاری مسعود میرزا ظل السلطان پسر دیگر شاه، فارس رفت اما نتوانست

در این مقام بماند و با شیرازیان برنیامد و ناچار بطهران احضار شد

در ۱۲۸۳ وزارت گمرکخانه ها به او داده شد و در ۱۲۹۰ در حالی که سمت

وزارت محاسبات را داشت درگذشت .

قولر آقاسی : ۲۹

ک

کاظم (ملا) : ۱۰

کاظم (میرزا) : ۹

کامران : ۲۴ - ۳۷- پسر محمود حکمران هرات که بدست یار محمد خان ظهیرالدوله برکنار و کشته شد و در این کتاب مکرر از او صحبت شده است .

کریم دادخان : ۲۱ - ۲۸ - ۵۱- رئیس ایل هزاره که یکی دوسور دیگر هم از او صحبت شده است .

کریم سلطان مقدم : ۱۲۹

ل

لطفعلی آقا : ۶۰

م

مأمون خلیفه عباسی : ۱۵۶ - ۱۸۹ هفتمین خلیفه عباسی پسر هرون الرشید که مادرش ایرانی و خود حکمران سرو بود در میان ایرانیان بزرگ شد و تربیت ایرانی داشت و بکمک طاهر ذوالیمینین سردار بزرگ خراسان بخلافت رسید و میخواست که تحولی در خلافت ایجاد کند و نتوانست یا منصرف شد .

محسن خان (میر) : ۵۴ - ۵۵

محسن خان تیموری : ۱۱

محسن خان خافی (سید) : ۵۳ - ۵۴ - از سران خراسان .

محمد (حاج آقا) (کلانتر مزینان) : ۱۸۹

محمد (حاج ملا) : ۱۹۲

محمد ابراهیم خان : ۶۲

محمد ابراهیم خان (قاجار) : ۱۹

محمد امین میرزا : ۱۹۲

محمد باقر خان چگینی : ۱۰

محمد تقی خان سرهنک : ۱۵

محمد جبار خان : ۵۱ - ۵۲

محمدجعفرخان سرتیپ حاکم جوین : ۱۷۱

محمدحسن (آقا) : ۱۹ - ۵۹ - ۶۱

محمدحسن خان : ۷۸ - ۸۵ - ۸۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۵

فرمانده فوج فراهان که در جنگ سرو کشته شد

محمدحسنخان نردینی : ۱۱ - ۱۳ ظاهرآ پدر کریم دادخان معززالملک وجدعبدالحسین

تیمور تاش سردار معظم

محمدحسین (آقا) : ۶۳

محمدحسین خان برادر مصطفی قلیخان : ۵۷ - ۶۵ - ۶۶

محمدحسین خان نایب کوهش : ۶۵

محمدخان جاسی : ۲۶

محمدخان سپهسالار : ۱۵۴ - پسر امیرخان سردار پسر فتحعلی خان قاجار دولو

کشیکیچی باشی که بعد از عزل میرزا آقا خان نوری مدتی وزیر جنگ و

سپهسالار بود و بعد بصدارت رسید و آنگاه بحکمرانی خراسان منصوب شد و در

سال ۱۲۸۴ که شاه به خراسان سفر کرده بود تصادفاً وقت نماز صبح روز

هفدهم محرم بهرگ ناگهانی درگذشت.

محمد خان قرائی : ۴۶ - پسر اسحق خان قرائی - پدرش از سرتبه ای پست به امارت

رسید و از سرداران بزرگ خراسان گشت و چون به شاهزاده محمد ولی میرزا

پسر فتحعلی شاه، و والی خراسان چنانکه باید اعتنا نمیکرد، بدست او کشته شد،

و با کشته شدن او آشوبی در خراسان پدید آمد که بسیار طولانی شد و سرانجام

عباس میرزا نایب السلطنه بخوابانیدن آن مأمور گشت و محمدخان را گرفت و

با خود بطهران برد و در آنجا او را به آذربایجان فرستاد. مدتی در آذربایجان

بود و سرانجام بخاک عثمانی فرار کرد و در آنجا در سنی بالغ بر هشتاد درگذشت.

محمدخان قولر آقاسی (میرزا) : ۱۱۰

محمدرضای مستوفی خراسانی (حاجی میرزا) : ۸۶

محمدشاه : ۱۵۴ - ۱۷۰ - ۱۷۹ - ۱۹۵

محمدصادق خان (حاجی) : ۶۹

محمدعلی (میرزا) : ۲۰

محمدعلی بیگ یاور توپخانه : ۲۱

محمدعلی تاجر هراتی (حاجی) : ۴۴

محمد علی خان : ۶ - ۱۰

محمد قاسم بیک : ۱۷

محمد قاسم خان : ۶۲

محمد لشکر نویس نوری (سید) : ۷۳ - ۱۴۱

محمد مهدی (حاجی) : ۶۲

محمد ناصر خان سردار : ۲۱ - ۲۴ - ۲۷ - ۴۷ - ۵۹ به اغلب احتمالات همان حاجی

ظهیرالدوله والی خراسان پس از نظام الدوله

محمد ولی خان سردار : ۷۸ - ۷۹ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ : ظاهراً سراد
محمد ولی خان قاجار است که زمانی بیگلربیگی یعنی حاکم استرآباد بود و
در سال ۱۲۷۵ به منصب سرداری قشون خراسان رسید .

محمد ولی میرزا (حاجی) پسر فتح علی شاه : ۵۸ - ۱۹۹ : متولد روز جمعه غره شهر
شوال ۱۲۰۳ هجری ، حکمران یزد و خراسان که در هر دو جا باعث بی نظمی
هائی شد . در عوض بردی بود دانشمند و علم دوست ، بدستور او چند تن از علمای
یزد به ترجمه کتب علمی مشغول شدند . خود وی نیز بخصوص در نجوم مهارتی
داشت و گویند که ولیعهد شدن مظفرالدین شاه را پیش گوئی کرده بود . حاجی
محمد ولی میرزا در اواخر عمر و اوائل سلطنت ناصرالدین شاه مأمور مراقبت از
مادر ناصرالدین شاه در ارتباط با رجال دولت بود .

محمد هاشم خان دماوندی : ۵

مخبر الدوله : ۱۴۷ - ۱۸۴ - ۱۹۴ : علی قلی خان پسر رضا قلی خان هدایت و پدر

مرتضی قلی خان صنیع الدوله و مهدی قلی خان مخبر السلطنه و محمد قلی خان مخبر
الملک . تلگراف در ایران بکوشش او توسعه یافت و او نخستین وزیر تلگراف
ایران بود که بعداً وزارت علوم و معادن هم به مقام او اضافه شد . در زمان مظفر
الدین شاه ، پس از عزل اتابک اندک مدتی با سمت وزارت داخله هیئت دولت را
نیز سرپرستی مینمود که در روز ۱۵ صفر سال ۱۳۱۵ نزدیک ظهر در گذشت .
مرتضی خان تربتی (شیخ) : ۲۷ - ۲۸ : از اعیان شیخ جام و از سرداران خراسان .
سیستار الملک : ۱۷۶ - ۱۹۵ - ۲۰۳ : در سال ۱۲۷۳ به پانصد تومان اضافه
موجب واستصوابی به علاوه استیفای خراسان و سر رشته داری کل مالیات خراسان

سرافراز شد و در ۱۲۷۶ بریاست دفتر خراسان نایل گشت .

مصطفی (آقا) : ۸

مصطفی خان امیرتومان : ۲۱۰

مصطفی قلیخان حاکم سبزوار : ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶

مصطفی قلی خان سرتیپ اول : ۹۳ - ۱۰۰

مصطفی قلیخان سرهنگ : ۱۲۷

مطلب بیگ تفنگدار : ۱۰ - ۶۸

معیرالمالک : ۱۶۸ : مراد دوست محمدخان داماد ناصرالدین شاه وشوهر عصمت

الدوله و پدر دوستعلی خان معیرالمالک اخیراست .

مفتی صاحب : ۳۳ - ۳۴ - ۳۶ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۴ - ۴۹

مفخم (دکتر) : ۱۷۰

ملک قاسم (شاهزاده) ۳۷ پسرعموی کامران حکمران هرات :

موسی (میرزا) : ۲۲ - ۲۶ - ۲۷ - ۵۷ - ۶۲ : میرزا موسی وزیرلشکر پسر میرزا

هادی آشتیانی . زبانی پیشکار امور مالیاتی قزوین بود . در ۱۲۶۶ مأمور

استیفای مشهد شد . در زمان میرزا آقاخان نوری احضار شد و دوباره پیشکار

قزوین و بعد حکمران آن شهر گشت و چون حاج میرزا حسین خان سپهسالار

صدراعظم شد او را وزیرلشکر گردانید . وی در ۱۲۹۸ وفات یافت . میرزاموسی

دختر حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله را که نام و لقب او سهرماه خانم عصمت

السلطنه بود در ازدواج داشت .

مهدی سرهنگ (میرزا) : ۸۴

مهدیقلی خان بیگلربیگی ایل جمشیدی ساکن میمنه و ماروچاق : ۹۵

مهدیقلی خان قرائی (خاجی) از خوانین خراسان : ۶ - ۵۵ - ۶۰

مهرعلی خان (سیرزا) : ۳ - ۴ - ۶ - ۱۱ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۱ - ۳۴ - ۳۷ - ۴۱ از

سران هرات و برادر میرزا نحف خان وزیر صید محمدخان ظهیرالدوله . نام این

شخص در منتظم ناصری (ج ۳ - ص ۲۰۸) اشتباهاً «محمدعلی خان» نوشته

شده است .

ن

نادر: ۱۷ مؤسس سلسله افشاریه، سرد خود ساخته تمام معنی که مستغنی از هر گونه تعریفی است. پسر اسامقلی پوستین دوز متولد سال ۱۱۰۰ و مقتول در شب یکشنبه ۱۱ جمادی الاخری ۱۱۶ در فتح آباد قوچان.

ناصرالدین شاه: ۱۵۶ - ۱۹۳ - ۱۹۷ - ۲۰۲: چهارمین پادشاه قاجار، پسر محمد شاه و جهان خانم دختر امیر قاسم خان بن سلیمان خان قاجار قوئللو. پدرش نواده پیری و مادرش نواده دختری فتحعلی شاه بودند و خود او در شب سه شنبه ۶ صفر ۱۲۴۷ بدینا آمد و در روز یکشنبه ۱۸ شوال ۱۲۶۴ در تبریز بر تخت سلطنت نشست و در شب شنبه ۲۲ ذی القعدة ۱۲۶۴ در طهران جلوس نمود و مقارن ظهر روز جمعه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۱۳ پس از نماز ظهر و عصر در خرم حضرت عبدالعظیم بدست میرزا رضای کرمانی پسر ملا حسین روضه خوان عقدائی الاصل کرمانی المسکن بقتل رسید. دوره پنجاه ساله سلطنت ناصرالدین شاه چنانکه همه میدانند مصادف بود با دوره ترقیات سریع علمی و صنعتی اروپا - بارور شدن انقلاب صنعتی - بروز انقلابات و هیجانات ملی - تشکیل دولت های جوان اروپایی و بسط سیاست استعماری ممالک اروپای غربی. در عین حال هم این نیم قرن فرصت بسیار خوبی بود برای ممالکی نظیر ایران که خود را بپایه ممالک متمدنه اروپا برسانند زیرا هنوز اروپا در راه ترقی آن چنان جلو نیفتاده بود که نتوان به آن رسید و اگر زمامداران ممالک شرقی فهمیده و لایق و فداکار بودند می توانستند بهر صورت، حتی پس از شکست، قد راست کنند تا یکسره مغلوب سیاست و تمدن غرب نشوند، چنانکه در ژاپن این امر به ثبوت رسید. ولی افسوس که ناصرالدین شاه و درباریان او - مگر امیر کبیر - یا این مطلب را نفهمیدند و یا اینکه جز نفع شخصی و راحت طلبی چیزی را در نظر نداشتند و شیوه ناپسند تملق نیز روز بروز آنها را ناپیناتر و ناشنواتر میساخت. سه سفر شاه و همراهان او به اروپا، تنها اثرش این بود که تا میتوانند ایران را از اروپا دور نگهدارند و یا بتعبیر دیگر از پیشرفت ایران اظهار یأس و نومیدی کنند و آن را بهمان حال فقر و جهل و بیشتر عقب ماندن باز گذارند.

نجف‌خان (میرزا) : ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۹
 ۵۲ : وزیر صید محمدخان ظهیرالدوله .

نجف‌علی‌خان : ۶۵

نصرالله (آقا) : ۱۵۰

نصرالله بیگ : ۱۸۶

نصرالله خان : ۴

نصرالله‌خان فریمانی : ۲۵ - ۲۶ - ۲۷

نصرالله‌میرزا (حاجی) : ۲۱۰

نصرت‌الملک : ۸۸ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۷ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳ - ۱۳۳ - ۱۳۴ جعفرقلی‌خان سرتیپ‌اول مراغه که در ۱۲۷۵ بمناسبت

بنای شهر جدید سرخس (سرخس ناصری فعلی متعلق بایران در مقابل سرخس

قدیم که در دست روسهاست) بلقب نصرة الملکی و شمشیر گل مرصع و خلعت

پادشاهی مفتخر گردید ، از سرداران آذربایجانی که با نفرات خود در خراسان

در خدمت حمزه میرزا حشمة الدوله بود و در نبرد با ترکمن ها کشته شد .

نظام‌الدوله حسین‌خان شاهسون = نظام‌الدوله (امیر) : ۱۸۶ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰

والی خراسان که قبلا شهاب‌الملک لقب داشت و در ۱۲۹۱ به نظام‌الدوله

ملقب گشت و سال بعد در گذشت و ولایت خراسان به ظهیرالدوله محمد

ناصرخان قاجار تفویض گردید (مطلع الشمس ص ۳۷۷)

نظرعلی بیگ : ۵

نورالله بیگ : ۵۷

نیرالدوله : ۱۷۸ - ۱۹۶ - پرویز میرزا پسرفتح‌علی‌شاه که زمانی هم در دوره مظفرالدین

شاه حکومت طهران را داشت .

و

والیه‌زاده زوجة اعتضادالملک : ۱۵۳ : دختر ناصرالدین‌شاه از خانم والی‌زاده که

پس از اعتضادالملک بعقد مهدیقلی‌خان مجدالدوله درآمد. نام او بنا بر

ضبط مرحوم معیرالممالک «والیه» بوده است نه «والیه‌زاده» - یاد داشتهائی

از زندگانی خصوصی ناصرالدین‌شاه - چاپ علمی ص ۱۰

ه

هارون الرشید : ۲۹۳

هاشم خان بیگلریگی (میر) : ۳۹

هدایت (تاجر مشهد) ، میرزا : ۱۷۸

هلاکومیرزا : ۵ : پسر حسنعلی میرزا شجاع السلطنه متولدروز چهارشنبه بیست و

هشتم ربیع الاول ۱۲۲۳

ی

یعقوب (ملا) : ۴۹

یعقوب علی خان : ۵۷ - ۵۶ - ۵۵

یوسف (ملا) : ۳۸

یوسف خان : ۱۲۹ - ۱۳۰

یوسف خان ایل بیگی هزاره : ۱۱۲ - ۱۱۷ - ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۸

یوسف خان تیموری : ۶۰

یوسف خان سرتیپ هزاره : ۸۸ - ۹۲ - ۹۷ - ۱۰۲ - ۱۱۳ - ۱۱۸

یوسف خان هراتی : ۴۰ - ۳۸ - ۵

فهرست نام ایلات و قبایل

- ایلات افشار: ۵-۹۲-۱۱۴-۱۱۶-۱۲۵-۱۲۶
- » الاکائی: ۱۵۰
- » اوسانلو: ۱۵۰
- » بلوچ: ۱۷۱
- » ترخان: ۱۱۷
- » ترک خلیجائی: ۱۷۳
- » تکه: ۱۰-۹۵-۹۶-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-
- ۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱-۱۲۴-۱۲۸-۱۳۷-۱۳۸
- » تیموری: ۱۱۷-۱۹۹-۲۰۳
- » جمشیدی: ۲۰۳-۹۵
- » چهاردولی آذربایجان: ۱۰۸-۱۲۶
- » زرنند: ۵
- » زعفرانلو (۱): ۱۹۴

طوایفی که امروز بنام زعفرانلو و شادلو و کیوانلو در خراسان ساکن هستند در زمان سلطنت شاه عباس اول برای جلوگیری از حمله ازبکان بخراسان کوچ داده شده اند. شاه عباس باین قصد چهل هزار نفر از طوایف مختلف کرد را که در ناحیه غربی ایران سکونت داشتند و بنام ایلات چمشگزک مشهور بودند به ورامین آورد و پس از یکسال آنها را به نواحی مختلف خراسان کوچ داد، و مأسور جلوگیری از حمله ازبکان نمود. در کتاب سطلع الشمس تألیف صنیع الدوله بشرح زیر اشاره ای به مهاجرت دادن ایلات کرد زعفرانلو شده است.

اول جد ایلخانیهای زعفرانلو که در قوچان حکمرانی داشته و دارند شاهقلی سلطان بوده. پس از آنکه شاه عباس اول هرات و سرو و سهند و چهلچله و باوردونساء و غیره که در خط آخال است از تصرف اوزبک خارج ساخت شاهقلی

۱- آقای روشنی خود از این طایفه اند و شرحی راجع به آن نوشته اند که به اختصار

درج میشود.

سلطان را لقب امیرالامرائی داد و در خط آخال گذاشت و چهل هزار نفر خانوار از اکراد چمشگزک را که دو سالی در ورامین آلكاء داشتند کوچانیده در ناحیه مذکوره سکنی داد که جلو اوزبک را داشته باشند .

در سلطنت شاه سلطان حسین که اسور دولت مختل گردید اکراد آخال نشین از تاخت و تاز ارگنجی و بخارائی شوریده روی بکوه و معقلهای (پناهگاه - دژ) سخت گذاشتند و آنزمان ولایت قوچان و شیروان و بجنورد و سملقان مسکن طوایف گرایلی بود . اکراد برای اینکه یورتی (مسکن) بجهت خود بدست آرند بنای زدو خورد را با طایفه گرایلی گذاشتند و در اندک زمانی آنها را از محلات مزبوره خارج ساختند .

قراخان پسر مهرباب بیگ بن شاهقلی سلطان که دلیل اکراد چمشگزک و ایلخانی این طایفه بود بر این نواحی استیلا یافت و شیروان را یورت قرار داده تمام چهل هزار خانوار اکراد چمشگزک را که زعفرانلو و شادلو و کاوائلو و عمارلو و قراچورلو باشند در یورتهای قوچان و شیروان و بجنورد و مضافات ساکن ساخت چنانکه از چناران علیا تا چناران سفلی که در حوالی بجنورد است بزعفرانلو اختصاص یافت و از چناران سفلی تا سملقان یورت شادلو شد و کاوائلو را بسمت مشهد مقدس انداختند باین معنی که از اول خاك چلای خانه که در شمال مشهد مقدس واقع [است] تا قلعه یوسف خان که در چهار فرسخی شمال قوچان است امتداد دارد ، یورت طایفه جانی قربانی باشد و کوه شمال چشمه گل اسب معروف به چشمه گیلان که کوه عمارت نام دارد و یکطرف آن کلات و درگز است و سمت دیگر جلگه ای که خط راه قوچان بمشهد در آن واقع است مسکن کاوائلو شد .

ایل ساروق : ۹۵-۱۰۸-۱۱۱-۱۱۷-۱۲۰-۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰

« سالر : ۱۰۷-۱۰۸-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸

سیت Scythes : ۲۰۶

ایل شاسوند (شاهسون) : ۶-۷-۱۰-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸

« قرائی : ۱۲۷-۱۲۸

« قشقائی : ۱۱۴-۱۲۸

« قورت بیگلو : ۱۲۶

« کوکلان : ۱۰

مغول : ۲۰۶-۲۰۷

ایل مقدم : ۲۶

« هزاره : ۵۰

فهرست نامهای جغرافیائی (۱)

آ

- آبباریک : دهی از دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۳
آبخوران : نزدیکی آهوان واقع است : ۱۵۷
آبرود : دهی از دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
آبگو : معدن نمکی است که نزدیک نیشابور واقع است : ۱۷۶
آذربایجان : ۱۰۸ - ۱۲۶
آزاد منزل : دهی است بین سبزوار و زعفرانی ولی بنام آزاد منجیر ضبط شده که
دهی از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار میباشد : ۱۹۳
آق دربند : دهی از دهستان شوریچه بخش سرخس شهرستان مشهد : ۵۰ - ۷۶
۸۳ - ۸۴
آلواک : ده کوچکی است از دهستان پازکی بخش وراسین شهرستان تهران .
آوارشک یا آبرشک : دهی از دهستان پیوهژن بخش فریمان شهرستان مشهد
بین فخرداد و شریفآباد : ۲۰۰
آهوان : در هفت فرسنگی مشرق سمنان بین راه شوسه سمنان به داسغان که برفراز
کوهی واقع است . این محل از قدیم الایام منزلگاه مسافران بین راه خراسان
وری بوده است - نقل از تاریخ قومس تألیف آقای رفیع : ۸ - ۱۳ - ۱۴ -
۶۹ - ۱۵۶ - ۱۵۷

الف

- اباری : بین خسروگرد و سبزوار : ۱۹۱
ابراهیمآباد : دهی از دهستان بهنام بخش وراسین شهرستان تهران : ۵ - ۷ - ۱۶
ابراهیمآباد : ده کوچکی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان
داسغان : ۱۶۲ - ۱۸۵ - ۲۰۸
ابرشهر : اسم قدیم نیشابور که ام‌البلاد هم میگفتند : ۱۹۶

۱ - این فهرست و شرح آن را آقای اصغر حسن تبار عمران تهیه و برای تهیه آن از
فرهنگ جغرافیایی ارتش استفاده کرده اند .

ابوزاده : امام زاده ضبط شده و دهی است از دهستان در بقاضی بخش حومه
شهرستان نیشابور : ۱۹۸

احیاء آباد : دهی از دهستان حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۹

ارادان : قصبه مرکز دهستان ارادان بخش گرسار شهرستان دماوند : ۱۵۰

اردبیل : ۸۵ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۱۴ - ۱۲۹ - ۱۳۳

اردیکج : دهی بین نیشابور و قدسگاه : ۱۹۸

ارزومنده که آرزومند ضبط شده - دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان
نیشابور : ۱۹۵

ارس «روسیه» : ۳۵ - ۱۶۳

ارگ نوجوی : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار :
۱۷۴

ارییان : دهی است جزء بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش بیامی شهرستان
شاهرود : ۱۸۵

استرآباد : نام قدیم شهرستان گرگان که جزء استان دوم است : ۱۴ - ۲۰۵

استرود : که استرمد و استرندهم ضبط شده - دهی است جزء دهستان فرومد بخش
بیامی شهرستان شاهرود : ۱۶۹

استیره : دهی است از دهستان قصبه بخش مرکزی شهرستان سبزوار : ۱۹۱

اسفراین : نام یکی از بخشهای سه گانه شهرستان بجنورد است که در دانه کوه
شاه جهان واقع است و در تقسیمات کشوری بخش و در دفاتر آسار بنام

بلوک نامیده شده است ولی اکنون شهرستان مستقلی است : ۱۷۲

اسمعیل آباد : ده کوچکی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان :
۱۵۸

اصفهان : مرکز استان دهم است : ۳۲ - ۳۳ - ۱۶۳ - ۲۰۷

اعلاء آباد : در جلد سوم فرهنگ جغرافیائی ایران علا ضبط شده است که جزء
بخش شهرستان سمنان است : ۱۵۸

افضل آباد : دهی از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۸۹

افغانستان : ۱۸۶ - ۲۰۴

القان : دهی است بین سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳

- الورک (آلواک یا آلونک - مراجعه شود به آلواک) : ۴ - ۱۴۸
- الهاک : نام مزرعه ایست از بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۸۷
- امام آباد : دهی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲
- امام زاده خواجه علی : واقع در علی آباد از بخش شهرستان نیشابور : ۱۷۶
- امام زاده سلطان سید احمد برادر امام رضا : واقع در فرورد از بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۷۰
- امام زاده سید عبدالله بن کاظم : واقع در گت دهی از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۲
- امام زاده شاهزاده ابوالقاسم : واقع در شهرستان سبزوار : ۱۹۲
- امام زاده شاه سلطان عزیزالله : واقع در دزیون (دزیان) دهی است جزء دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود : ۱۶۸
- امام زاده قاسم : واقع در نزدیکی بهماندوست قصبه مرکز دهستان منکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲
- امیرآباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۵۸
- انارآباد : دهی است بین شهرستان نیشابور و قدمگاه : ۱۹۸
- انگلیس : ۳۵ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۶۴ - ۱۷۴
- ایج : - ایچ ضبط شده - دهی است از دهستان افتر و پشت کوه بخش فیروزکوه شهرستان دماوند : ۱۵۲
- ایران : ۱۱ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۱ - ۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۸ - ۱۵۱ - ۱۵۳ - ۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۸۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۱
- ایوان کیف (ایوانکی) : قصبه مرکز بخش ایوانکی تابع شهرستان دماوند : ۴ - ۵ - ۷۱ - ۱۴۸ - ۱۴۹

ب

- بابا قدرت : ده کوچکی است از دهستان بام بخش صفی آباد شهرستان سبزوار (در تقسیمات جدید جزو شهرستان اسفراین است) : ۶۱
- باخرز : نزدیک جام : ۵۴
- بادحوض : دهی است بین مشهد و شریف آباد : ۲۰۱

- باغان : مرکز دهستان قصبه شهرستان سبزوار : ۱۹۳
- بادغیس هرات : ۱۴۰
- بادقیس - دهی از دهستان سملقان بخش مائه شهرستان بجنورد : ۱۸۹
- باق- باقرآباد ضبط شده است - که دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صید آباد شهرستان دامغان : ۱۶۲
- باقرآباد : بشرح فوق :
- بالا آباد : دهی است بین راه طبس و رامشین و طبس در شمال سبزوار واقع است : ۱۷۴
- بالا شاه آباد : دهی است که بین راه خسروگرد و سبزوار واقع است : ۱۹۱ در فرهنگ جغرافیائی بالش آباد ضبط شده است .
- بجنورد : یکی از شهرستانهای تابعه استان نهم که در شمال باختری مرکز استان واقع است : ۱۷۲
- بخارا : یکی از شهرهای ساوراء النهر سابق و ترکستان روس امروز میباشد :
- ۱۱۳ - ۱۱۰ - ۱۰۲ - ۷۶ - ۳۷ - ۳۶
- بخش آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۵۸
- بدشت : دهی است از دهستان زیر استاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود : ۱۸۳
- برق مد : دهی است بین راه طبس و رامشین در شمال سبزوار واقع است : ۱۷۴
- بروج : دهی است نزدیک غوریان : ۵۰
- بسطام : قصبه مرکز دهستان پشت بسطام بخش قلعه نو شهرستان شاهرود :
- ۱۸۱ - ۱۷۰ - ۱۶۴ - ۱۶۳ - ۶۸ - ۱۵ - ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۸
- بشت : باشتین ضبط شده - مرکز دهستان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- بغداد : پایتخت عراق : ۱۵۷ - ۱۹۳
- بلخ : یکی از شهرهای شمال افغانستان کنونی : ۷۶
- بلندباران : دهی است نزدیک رامشین : ۱۷۴
- بنان : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
- بندمرجان : دهی است بین رحمت آباد و میامی که از دهات شاهرود میباشد :
- ۱۸۵ - ۱۸۴
- بوسه جان : دهی است که بین راه دامغان و بهماندوست واقع است : ۱۶۲

بهران: دهی است که بین راه دامغان و مهماندوست واقع است: ۱۶۲
 بهمن آباد: دهی است از دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۸۹
 بیار: قصبه مرکز بخش بیارجمند شهرستان شاهرود: ۱۶۷-۱۶۸
 بیارجمند: نام یکی از بخش های شهرستان شاهرود و دوده است بنام بیار و جمند
 ۱۶۷-۱۶۸

بیج موران: دهی است بین نیشابور و قدمگاه: ۱۹۸
 بید: دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۴
 بیدخور: دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار: ۱۷۴
 بیرام آباد: یا بیرم آباد - دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان
 نیشابور: ۱۹۵

بزقند: دهی است در جوار طبس، و طبس در شمال سبزوار واقع است: ۱۷۴
 بیزه: دهی است از دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۸۹

پ

پاده: دهی است جزء دهستان ارادان بخش گرمسار شهرستان دماوند: ۶-۷۰-
 ۱۵۰

پاریس: پایتخت فرانسه: ۱۷۸
 پل خاتون: دهی است از دهستان جنت آباد بخش صالح آباد شهرستان مشهد:
 ۸۹

پلشت (پل دشت): دهی است جزء دهستان بهنام پازکی بخش ورامین شهرستان
 تهران: ۳-۵
 پویه: دهی است از بلوک کلاته دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود:
 ۱۶۵

پیرکماج: دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور: ۱۷۵
 پیش فروش: دهی است از دهستان زیرخان بخش قدمگاه شهرستان نیشابور:
 ۱۹۸-۱۹۹

ت

تاج آباد: دهی است از دهستان باشتن بخش داورزن شهرستان سبزوار: ۱۹۰
 تبریز: مرکز استان آذربایجان شرقی است: ۴۶

تپه جیق: تپه چیک ضبط شده، دهی است از دهستان طاغنکوه بخش فدیشه
شهرستان نیشابور: ۱۷۹

تپه سلام: در نزدیکی مشهد واقع است که از این تپه شهر مشهد با گنبد امام رضا
نمایانست: ۲۰۱

تجن: دهی است از دهستان پسکوه بخش قاین شهرستان بیرجند: ۶۰
تربت حیدریه: شهرستان تربت حیدریه یکی از شهرستانهای استان نهم کشور
است: ۲۲-۲۶-۲۷-۲۸-۴۶-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۱۹۹-۲۰۰
تربت شیخ جام: مرکز بخش تربت جام شهرستان مشهد و یکی از شهرستانهای
خراسان است: ۲۰

تربت قرائی: یکی از شهرهای قدیمی است که در سال ۱۲۱۱ اسحق خان قراتاتار
بامر نجفقلی خان رئیس طایفه تاتار در جنب مقبره قطب الدین حیدر بنا
نموده است (نقل از فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم استان نهم خراسان):
۳۵-۶

ترشیز: نام قدیم شهرستان کاشمر است و از شهرستانهای استان نهم خراسان است:
۸۷-۵۸-۴۶-۴۵
ترکستان: مقصود ترکستان روس است: ۷۶-۱۴۱

ترود: ۲۰۸-۲۰۹
تقی آباد: دهی است از دهستان دریاقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور: ۱۹۸
تلاته خان: کلاته خان ضبط شده - دهی است از دهستان زیراستاق بخش مرکزی
شهرستان شاهرود: ۱۶۳
تل بی: ده کوچکی است در جنوب شورآب که شوراب بخش فدیشه شهرستان
نیشابور می باشد: ۱۷۹

ج

جاجرم: نام یکی از دهستان بخش حومه شهرستان بجنورد است: ۱۷۲
جاغرق: دهی از دهستان مرکزی بخش طرقله شهرستان مشهد است: ۶۲
جاقتای: جغتای ضبط شده - قصبه مرکز بخش جغتای و دهستان کهنه شهرستان
سبزوار: ۱۷۲-۱۷۳

- جام : همان تربت شیخ جام است : ۲۲-۲۶-۲۷-۵۴-۲۱۰-۴۹
جبرئیل : ۴۸-۴۹
جبله : دهی است از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۲
جعفرآباد : دهی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۲۰۸
جندق : قسبه جندق (جرمق) یا (گندک) جزء بخش خور و بیابانک در ۶۵
کیلومتری شمال باختر خور و در مسیر شوسه جندق به انارک واقع است (نقل
از تاریخ قومس نوشته آقای رفیع) : ۱۵۳
جوتو : دهی است جزء دهستان بهنام پاژکی بخش وراپین شهرستان تهران :
۷۱-۴-۳
جودانه : ده جزء بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود :
۱۸۵
جولین کوچک : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
جولین کهنه : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
جولین نو : دهی است بین راه سبزوار و زعفرانی : ۱۹۳
جوین : یکی از بخشهای شهرستان سبزوار است که در مسیر راه بین شاهرود به
مشهد واقع است : ۶۶-۶۷-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۳

چ

- چاشت خوران : مزرعه ایست از آبادی جام دهستان علا بخش مرکزی شهرستان
سمنان : ۱۵۶
چاغرق - رجوع شود به جاغرق : ۱۹
چاه دزدان : ۵۲
چزک بیج (چزک ضبط شده) : دهی است از دهستان طاغنکوه بخش فدیشه
شهرستان نیشابور : ۱۷۹
چشم : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
چشمه بلندآب : ۲۱۰ بین راه سمنان و دوزیر (یا دوزهیر) واقع است
چشمه تبریزی : ۲۰۹ (دریا زده میلی قزات، قزات دهی است از دهستان قهاب
رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان)
چشمه تک لک : در پنج میلی چشمه زرین ۲۱۰

- چشمه چک آب : بین راه سمنان و دوزیر یا دوزهیر واقع است. ۲۱۰.
- چشمه زرین : در شش میل ونیم چشمه تبریزی ۲۰۹
- چشمه سفید : بین الهاک و عباس آباد ۱۸۷
- چشمه شوردر : بین راه زیدر و میان دشت ۱۸۶
- چشمه علی : در چهار فرسنگی دامغان : ۱۶۱
- چشمه کبیره : بین راه سمنان و دوزیر (یا دوزهیر) واقع است. ۲۱۰
- چشمه گزی : در یکفرسنگی عباس آباد ۱۸۸
- چشمه گندآب : زیدر و میان دشت ۱۶۶ - ۱۸۶
- چشمه لالستانه : نزدیک چشمه زرین ۲۰۹
- چشمه معدن : نزدیک چشمه زرین ۲۰۹
- چشمه میرزا : نزدیک چشمه زرین ۱۸۷
- چمن بید : از آبادیهای بادغیس هرات : ۱۴۰
- چوبین : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- چهارباغ : دهی است از دهستان ماروسک بخش سرولایت شهرستان نیشابور :
- ۱۷۹ - ۱۷۵
- چهارجو : از آبادیهای نزدیک بخارا ۱۰۲
- چهارگنبد در چهار فرسنگی شهر مشهد واقع است : ۸۰

ح

- حاجی آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
- ۱۵۸ - ۱۶۲ - ۲۰۸
- حاجی آباد : دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد :
- ۱۹۹
- حاجی قاسم : دهی است از دهستان میان ولایت بخش حومه شهرستان مشهد :
- ۱۹۹
- حاجی نو : دهی است بین راه شوری آب و نیشابور : ۱۹۵
- حجاجی دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
- ۱۵۸
- حزریان : بین دهسلا و شاهرود : ۱۶۳

حسن آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵

۱۹۵

حسین آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۸

۱۴۹ - ۱۶۲ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۹۰

حسین آباد : دهی است از دهستان آزاد وار بخش جغتای شهرستان سبزوار :

۱۹۳

حسین آباد : دهی است از دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۲۰۸

حشمت آباد : دهی است از دهستان زاوه بخش حومه تربت حیدریه : ۸۳ - ۸۴ -

۸۵ - ۱۳۷

حصار نو : دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۷۶

حمام ارگ (سبزوار) : ۱۹۱ حمام ارگ (نیشابور) : ۱۹۶

حمام انبارگرد (سبزوار) : ۱۹۱ حمام بازار (سبزوار) : ۱۹۱

حمام چهارسوق (نیشابور) : ۱۹۶ حمام حاجی رجبعلی (نیشابور) : ۱۹۶

حمام حاجی ملاجعفر (نیشابور) : ۱۹۶ حمام حسینقلی خان (نیشابور) : ۱۹۶

حمام دروازه مشهد (نیشابور) : ۱۹۶ حمام سرتلخ (نیشابور) : ۱۹۶

حمام شریعت سدار (سبزوار) : ۱۹۱ حمام قاضی (نیشابور) : ۱۹۶

حمام قاضی کهنه (نیشابور) : ۱۹۶ حمام قیصریه (سبزوار) : ۱۹۱

حمام محله سبریز (سبزوار) : ۱۹۱ حمام مهدی بیگ (نیشابور) : ۱۹۶

حمام میدان (سبزوار) : ۱۹۱ حمام میدان (نیشابور) : ۱۹۶

حمام میرزا حسن (سبزوار) : ۱۹۱ حمام نورشک (سبزوار) : ۱۹۱

حوض شهرآباد : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۵۲ - ۵۳

حیدرآباد : دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان : ۱۶۲

حیران تپه : ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۷

خ

خاتون آباد : دهی است از دهات وراسین جزو شهرستان تهران : ۳ - ۵ - ۱۴۷

۱۴۸

خاف : نام یکی از بخشهای پنجگانه شهرستان تربت حیدریه است : ۲۰ - ۵۳

۵۴ - ۵۵

خانه خودی : دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود :

۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹

خراسان (استان نهم) : ۱۳-۲۴-۲۶-۴۸-۷۰-۷۶-۱۰۲-۱۱۱-۱۱۴

۱۱۸-۱۱۹-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۵- و از صفحه ۱۴۷ الی ۲۱۱

خسرو : دهی است جزء دهستان بهنام پازگی بخش ورامین شهرستان تهران :

۱۴۸

خسروآباد : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰

خسروگرد : دهی است از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۱

خواجه بچه : دهی است از دهستان تحت جلگه بخش قدیشه شهرستان نیشابور :

۱۷۵

خوی : یکی از شهرهای آذربایجان است : ۱۱۸

خیرآباد : مزرعه ایست جزء دهستان زیراستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود

۱۳-۱۴-۱۸۳

خیرآباد : دهی است از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۳

خیوق : یکی از شهرهای ترکستان روس امروزی است : ۷۶-۱۱۳-۱۲۳-۱۶۷

۵

داش رباط : کاروانسرای خرابه ای است : ۹۴-۹۵-۹۶

داش کربی : ۱۳۹

دامغان : یکی از شهرستانهای استان دوم بود و حالا جزو استان مرکز شده است :

۸-۹-۱۰-۱۳-۱۴-۶۹-۷۰-۹۳-۱۰۴-۱۱۸-۱۵۳-۱۵۸

۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹

داورزن : یکی از بخشهای شهرستان سبزوار است که در باختر شهرستان سبزوار

واقع است : ۱۷۰-۱۸۹

دروازه ارگ (سبزوار) : ۱۹۱ دروازه ارگ (نیشابور) : ۱۹۶

» پاچنار (نیشابور) : ۱۹۶ » چوب مسجد (سمنان) : ۱۵۳

» خراسان (دامغان) : ۱۵۹ » خراسان (سمنان) : ۱۵۳

» زرجوب (دامغان) : ۱۵۹ » سبریز (سبزوار) : ۱۹۱

» سرولی (دامغان) : ۱۵۹ » شاهمن (دامغان) : ۱۵۹

- دروازه عراق (داسغان) : ۱۵۹ - ۱۶۰ دروازه عراق (سبزوار) : ۱۹۱
 » » (سمنان) : ۱۵۲ » » (نیشابور) : ۱۹۶
 » مشهد (نیشابور) : ۱۹۶ » ناآر (سمنان) : ۱۵۳
 » نیشابور (سبزوار) : ۱۹۱
 درود (دررود) : دهی است از دهستان زیرخان بخش قدمگاه شهرستان نیشابور :
 ۱۹ - ۵۹ - ۶۲ - ۱۹۹
 دزیون (دزیان ضبط شده) : دهی است جزء دهستان مرکزی بخش بیارجمند
 شهرستان شاهرود : ۱۶۷ - ۱۶۸
 دستگرد : دهی است از دهستان بام بخش صفی آباد شهرستان سبزوار : ۱۶۹
 دستوران : دهی است از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۲
 دماوند : شهر کوچک دماوند مرکز شهرستان دماوند تابع استان مرکزی است
 ۱۴۹ - ۵
 دمنجان : دهی است بین دهستان رشیدآباد و علی آباد که در اطراف رودخانه
 واقع است (به رشیدآباد و علی آباد رجوع شود) .
 دولاب : دهی است که بین راه مهماندوست و ده ملا واقع است : ۱۶۲
 دولت آباد دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
 ۱۳ - ۸ - ۱۴ - ۶۹ - ۱۵۸ - ۱۶۰
 دوزیر (دوزیر ضبط شده است) : دهی است از دهستان علا بخش مرکزی شهرستان
 سمنان : ۲۱۰
 ده شیخ : (ده شیخ بشرو ضبط شده) : دهی است از دهستان دربقاضی بخش حومه
 شهرستان نیشابور : ۱۹۸
 دهسلا : دهی است از دهستان زیراستاق بخش مرکزی شهرستان شاهرود : ۹
 ۱۶۱ - ۱۶۲
 دهنمک : دهی است از دهستان ارادان بخش گرمسار شهرستان دماوند : ۱۵۰
 ۱۵۱
 دهنو : دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۵
 دهنه : دهی است که بین راه قدمگاه و فخر داود واقع است : ۱۹۹
 دهنه کرات (دهنه کلاته ضبط شده) : مزرعه ایست از دهستان پشت بسطام بخش

قلعه نو شهرستان شاهرود : ۵۳

دهو : گویا دهی باشد از دهستان بخش شهرستان دامغان : ۱۶۱
دیرم آباد : دهی است از دهستان دربقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۸

ذ

ذیل آباد دهی است که بین سبزوار و زعفرانی واقع است : ۱۹۳

ر

راشین : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۴
رانجین (راهنجان ضبط شده) : دهی است از دهستان زیراستاق بخش مرکزی
شهرستان شاهرود : ۱۶۳

رباط سرپوشیده : ده مرکز دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار

۱۹۴

رباط شونج درسه فرسنگی شریف آباد و در مسیر شاهراه مشهد واقع است : ۱۶۶

رباط طرق : بین راه تپه سلام و مشهد واقع است : ۲۰۱

رباط قلعه : در مسیر رودخانه شهد که از مرو میگذرد واقع بوده است و حالا بکلی

خراب و منهدم شده است : ۹۴

رحمت آباد : در بیست و دومیلی شاهرود واقع است که : ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -

۲۰۸

رضی آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :

۱۵۸

رودخانه تنوز (در مسیر ده مهر واقع است - به مهر رجوع شود) : ۱۹۰

رودخانه چشمه علی : در دامغان واقع است و آب دامغان از رودخانه چشمه

علی است : ۱۶۱

رودخانه دمنجان (در یکفرسنگی علی آباد واقع است - به علی آباد رجوع شود) : ۱۷۶

رودخانه سراوان : بین راه ده علی کوری و ده فخرآود واقع است : ۱۹۹

رودخانه شهد : که رود مشهد هم خوانده میشود - در نزدیکی مرز واقع است

۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۳ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۳ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۸

رودخانه کوشک باغ : در مسیر ده مهر واقع است : ۱۹۰

رودخانه منی در : در ده فرومد واقع است و این ده را مشروب میکنند : ۱۷۱ - ۱۷۰

- رودخانه مهر در مسیر ده مهر واقع است : ۱۹۰
 رودخانه نوین : در ده زرقون واقع است و آن را مشروب میکند : ۱۷۳
 رودخانه هرات : در ده حشمت آباد واقع است : ۸۳ - ۸۵ - ۸۶
 روزنک : به روضنک رجوع شود.
 روس و روسیه : ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۸۲ - ۲۰۴ - ۲۰۵
 روضنک (روزنک - بدو صورت نوشته شده است) : در یکفرسنگی قوریان واقع است : ۲۸ - ۲۹
 روقی : دهی است که در هشت میلی راه شورآب داخل کوه واقع است : ۱۷۹
 روی : ۵۵
 ری آباد : دهی است از بلوک کلاته دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۶۵
 ریود (ریوند ضبط شده) : دهی است از دهستان باشین بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۶۶ - ۱۹۰ - ۱۹۱

ز

- زاوه : قصبه مرکز دهستان زاوه بخش حومه شهرستان تربت حیدریه : ۵۴ - ۵۵
 زرقند (زرقان ضبط شده) : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۵
 زرقون : در پنج میل ونیمی فریمانه (به فریمانه رجوع شود) : ۱۷۳ - ۱۷۴
 زرقی : دهی است از دهستان سلطان آباد بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۹
 زرکرده : دهی است بین راه شوری آب و نیشابور : ۱۹۵
 زرین آباد : دهی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامنغان : ۱۶۳
 زعفرانی یا زعفرانیه : دهی است از دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار که سر راه شوسه قدیمی سبزوار به نیشابور واقع است : ۱۷۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴
 زمان آباد : دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۵
 زمند : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۳
 زورآباد : دهی است از دهستان نقاب بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۳
 زه : دهی است بین راه دهستان امیرآباد و گوشه : ۱۵۸
 زیدآباد : دهی است از دهستان رباط سرپوشیده بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۳

زیدر : نام مزرعه ایست از دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود :

۱۶ - ۶۷ - ۱۸۵

س

ساروق : ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۹۰

ساق سلمان : ۲۹ - ۳۰

سبزار : ۲۲ از آبادیهای مرزی افغانستان نزدیک مرز ایران که بصورت اسفزار و سبزواری و سبزه زار هم در کتب آمده است.

سبزواری : یکی از شهرستانهای استان نهم خراسان است : ۶۳ - ۶۴ - ۶۶ - ۶۷ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۶ - ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

سبیداب : دهی است که در بین راه شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶

سرایل : دهی است که میان دهستان ارمیان و میامی واقع است : ۱۸۵

سرپوشیده : دهی است که بین راه سبزواری و زعفرانی واقع است : ۱۹۳

سرخس : نام یکی از بخشهای شهرستان مشهد است که در خاور شهرستان و کنار

مرز ایران و شوروی واقع است : ۲۷ - ۲۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۴ - ۶۰

۷۸ - ۸۱ - ۸۵ - ۸۷ - ۸۹ - ۱۱۸ - ۱۳۷

سرخه : قصبه مرکز دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان است : ۷۰

۱۵۲ - ۱۵۳

سعدآباد : دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۸

سلطانآباد : دهی است از دهستان در بقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۲۰۰

سلطانآباد : دهی است بین راه دهستان امیرآباد و دولت آباد حومه شهرستان

دامغان : ۱۵۸

سلیمانآباد : دهی است بین راه دهستان امیرآباد و دولت آباد حومه شهرستان

دامغان : ۱۵۸

سمنان : دهی است که بین راه دهستان خواجه بیچه ورشیدآباد واقع است : ۱۷۵

سمقان : دهی است در دوفرسنگی زورآباد (به زورآباد رجوع شود) : ۱۷۳

سمنان : یکی از شهرستانهای استان دوم کشور است و مرکز آن شهر سمنان

میباشد که حال بصورت شهرستان مستقلی است : ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۹۳ -

۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۲۰۸ - ۲۱۰

- سمندوک : ۱۹۳ - ۱۱۸
 سنجده : دهی است که در اطراف سرخه واقع است : ۱۵۳
 سنگ بست در شش فرسخی مشهد : ۲۴
 سنگ سفید : مرکز دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۵
 سنگلیدر : ۱۹۴ - ۱۹۵
 سنگون : ۵۵
 سودخر (که صدخر و وسدخرو ضبط شده) : دهی است از دهستان کاه بخش حومه داورزن شهرستان سبزوار : ۶۶
 سوز : دهی است از دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
 سهل آباد : دهی است از دهستان زاوه بخش حومه شهرستان تربت حیدریه : ۵۴
 سیاه کوه یا کوه گوگرد : کوهی است که در جنوب ایوان کیف واقع است : ۱۴۹
 ۱۵۰
 سیدآباد : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد سوم ، سیدآباد با حرف صاد آمده که قصبه مرکز بخش سیدآباد شهرستان دامغان است : ۱۵۸ - ۱۷۵ - ۲۰۰
 سیستان : ۱۴۳
 سیستان : ده کوچکی است بین راه دامغان و فرات : ۲۰۸
 سیف آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵

ش

- شاه آباد : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۸
 شاه باش : دهی است که بین رامسبزوار به طبس در داخل جلگه واقع است : ۱۷۵
 شاه رخ آباد : دهی است از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
 شاهرود : نام یکی از شهرستانهای استان دوم کشور است : ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۶۸ - ۶۹ - ۱۴۷ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۷۰ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۱۱
 شاه عبدالعظیم : شهری در دو فرسخی جنوب تهران نزدیک خرابه های ری قدیم ۷ - ۷۱
 شاه کوه : دهی است از دهستان حومه شهرستان سبزوار : ۱۷۹
 شاه میرزاد «شهمیرزاد» : قصبه ای است از بخش سنگسر شهرستان سمنان : ۱۵۵

شریف آباد : دهی است جزء دهستان بهنام سوخته بخش ورامین شهرستان تهران،
کنار راه شوسه خراسان : ۱۴۸ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
شفی آباد (شفیع آباد ضبط شده است) : دهی است از دهستان آزادوار بخش جغتای
شهرستان سبزوار : ۱۷۱ - ۱۷۲

شکیوان : (در پنج فرسنگی روزنک واقع است) ۲۹ - ۵۰
شوجه کل منزلگاهی است در یکفرسنگی شوره کال : ۹۰
شوراب : دهی است از دهستان طاغنکوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۷۹
شورجه : ۸۳ - ۸۴

شورداد : دهی است که بین شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶
شوردرد : گداری است که بین راه میاندشت و شریف آباد واقع است : ۱۶۶
شوره کال : ۷۸ - ۷۹ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۰
شوری آب : دهی است از دهستان طاغنکوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور :
۱۹۴ - ۱۹۵

شهرآباد : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
شیرآشیان : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان
۱۵۸

شیرازمرکز استان فارس است : ۲۰۷
شی هو دهی است از دهستان حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵

ص

صبحان : دهی است که بین راه دامغان و فرات واقع است : ۲۰۸
صدرآباد : دهی است از دهستان درقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۸۸
صدخرو «سدخرو» : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار :
۱۹۸

صفی آباد : نام یکی از بخشهای تابعه شهرستان سبزوار است که در شمال خاوری
آن شهرستان واقع است : ۶۰

صلح آباد : دهی است که در اطراف راه سبزوار و زعفرانی واقع است : ۱۹۳

صلح آبادو: دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان:

۲۰۸

صیادقلعه: منزلگاهی است که در چهارفرسنگی شهرستان سرخس واقع است: ۸۷

صیدآباد: قصبه مرکز بخش صیدآباد شهرستان دامغان است: ۱۶۲

ط

طاق: دهی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان: ۱۶۲

طاهراآباد: دهی است از دهستان مرکزی بخش ییارجمند شهرستان شاهرود:

۱۶۷

طیس: دهستان مرکزی بخش طیس شهرستان فردوس است: ۴۵ - ۱۷۴ -

۱۹۹

طرق: دهی است از دهستان تبادکان بخش حومه شهرستان مشهد: ۲۰۱

طرقبه: قصبه مرکز بخش طرقبه شهرستان مشهد: ۵۹

طوس: نام قدیمی [شهرستان] مشهد است و آرامگاه فردوسی در طوس میباشد و آثار

خرابه های قدیم شهر هنوز باقی مانده است: ۱۵۷ - ۲۰۳ -

طهران: ۶ - ۸ - ۱۱ - ۱۳ - ۵۹ - ۷۱ - ۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۵۶ - ۲۰۶ -

ع

عاق دربند (آق دربند): دهی است از دهستان شورپیجه بخش سرخس شهرستان

مشهد: ۴۸

عباس آباد: ده جزء دهستان فروید بخش میامی شهرستان شاهرود: ۱۷ - ۶۷ -

۱۶۹ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۵ -

عباس آباد: دهی است از دهستان سرولایت بخش شهرستان نیشابور: ۱۹۸

عبدالله آباد: دهی است از دهستان تحت جلگه بخش قدیشه شهرستان نیشابور:

۲۶ - ۲۷ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ -

عبدل آباد: ده جزء دهستان بهنام سوخته بخش ورامین شهرستان تهران: ۱۵۱

عراق: ۲۸ - ۳۷ - ۴۲ - ۴۳ - ۱۲۶ -

عراق عجم: ۱۵۱

عسکرآباد: دهی است از دهستان تحت جلگه بخش قدیشه شهرستان نیشابور:

۱۶۵ - ۱۷۵ -

عشرت آباد : ده کوچکی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان :

۱۶۲ - ۱۷۵

عشق آباد : دهی است از دهستان عشق آباد بخش فدیشه شهرستان نیشابور :

۱۹۳ - ۱۹۸

عشق آباد کهنه : دهی است از دهستان در بقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور :

۱۷۵

علی آباد : ده جزء دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان : ۱۵۸ -

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۰۸

علی کوری : دهی است از دهستان زیرخان بخش قدمگاه شهرستان نیشابور :

۱۹۹

علی یون : ده کوچکی است که بین فخر داود و شریف آباد واقع است : ۲۰۰

عوض آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :

۱۵۸

غ

غراقان : ۱۶

غوریان - به قوریان رجوع شود

ف

فتح آباد : مزرعه کوچکی است از دهستان صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :

۱۵۸

فخر داود : دهی است از دهستان پیوه ژن بخش فریمان شهرستان مشهد : ۱۹۹

۲۰۰

فخریه : دهی است از دهستان در بقاضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۸

فراه : از آبادیهای سرحدی افغانستان در نزدیکی مرز ایران : ۲۲

فرات : دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان :

۲۰۸ - ۲۰۹

فراش آباد : ۱۸۳

فراخار : از دهستان طاعنکوه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۷۹

فرومد : قصبه مرکز دهستان فرومد از بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۶۹

۱۷۰ - ۱۷۱

فریمان : شهر کوچک مرکز بخش فریمان از شهرستان مشهد در سر راه هرات
در ۷۱ کیلومتری جنوب باختری مشهد و دویست و شانزده کیلومتری مرز
ایران و افغانستان : ۲۵ - ۲۶ - ۵۴

فریمانه : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۳
فوروغان : ده کوچکی که بین مزینان و مهر واقع است : ۱۹۰
فوشنگ (فشتق ضبط شده) : دهی است از دهستان باشتین بخش داورزن شهرستان
سبزوار : ۱۹۰

فیروزآباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
۱۵۸ - ۱۶۱

فیروزکوه : شهر کوچک مرکز بخش فیروزکوه تابع شهرستان دماوند که سر راه
تهران - سمنان و مازندران واقع است : ۱۵۲

فیروزه : دهی است که بین راه نیشابور و قدمگاه واقع است : ۱۹۸
فیض آباد : قصبه مرکز بخش فیض آباد محولات شهرستان تربت حیدریه است :
۱۷۹ - ۱۹۰ - ۵۷

فیوزن : ۱۹۹ - ۲۰۰

ق

قادرآباد : مزرعه ایست از دهستان پشت بسطام بخش قلعه نو شهرستان شاهرود
و جزء قصبه بسطام است : ۱۶۲

قاسم آباد : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان :
۱۵۸

قاضی آباد : دهی است بین راه دامغان و فرات : ۲۰۸
قدمگاه : قصبه مرکز بخش قدمگاه شهرستان نیشابور : ۱۹۸ - ۱۹۹

قرا باغ : ده کوچکی است نزدیک شوراب بین راه سبزوار و نیشابور و در دامنه
کوه واقع است : ۱۷۹

قراچه داغ : ناحیه کوهستانی آذربایجان در جنوب ارس بین قره سو و خطی که مرند
را به ارس متصل سازد ۳ - ۵ - ۶ - ۷

قرا یاب : ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹

- قره‌قوج : ۱۷۶
 قزوین : شهرستان قزوین جزء استان مرکزی است و مرکز آن شهر قزوین و سره
 راهی شوسه تهران ، زشت ، آذربایجان و کردستان واقع است : ۱۸ - ۶۰
 ۱۱۸ - ۲۰۷
 قشلاق : دهی است جزء بخش گرمسار شهرستان دماوند : ۵ - ۶ - ۷۰ - ۷۱
 ۱۴۹ - ۱۵۰
 قشه : دهی از دهستان یوسف آباد دو آب پائین جام بخش تربت جام شهرستان
 مشهد : ۱۳
 قلعه آب مرجان : دهی است در چهارمیل و نیمی میایی در شهرستان شاهرود :
 ۱۸۴ - ۱۸۵
 قلعه آقابابا : ده جزء دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان : ۲۰۸
 قلعه احمد : ده کوچکی است روی دامنه کوه در جنوب خانه خودی - (به خانه
 خودی رجوع شود) : ۱۶۸
 قلعه الهاک : نام مزرعه ایست از بخش میایی شهرستان شاهرود : ۱۷ - ۶۷ -
 ۱۸۷
 قلعه بالا : دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود :
 ۱۶۸ - ۱۷۶
 قلعه پائین : دهی است از دهستان مرکزی بخش بیارجمند شهرستان شاهرود :
 ۱۷۶
 قلعه حاجی : نام مزرعه ایست از دهستان زیرستاق بخش مرکزی شهرستان
 شاهرود : ۱۶۲
 قلعه حسن : دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۷۹
 قلعه حسنعلی : دهی است از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه شهرستان
 نیشابور : ۱۷۹
 قلعه حشمت آباد : در سه فرسخی شهر سرخس ناصری در کنار رودخانه هرات : ۸۳۰
 قلعه دهنمک : ده جزء دهستان ارادان بخش گرمسار شهرستان دماوند ، سر راه
 شوسه گرمسار ، سمنان : ۱۵۰
 قلعه ذوالفقار خان : دهی است که بین راه ده سلا و شاهرود واقع است : ۱۶۳

قلعه شاه داج : (در محل شاواج گفته میشود) - دهی است که بین راه زرقون و

راسشین واقع است : ۱۷۴

قلعه سنگ بست : قلعه سنگ بست در پنج فرسنگی مشهد واقع است : ۱۹۹

قلعه سنگلیدر : ۱۹۴

قلعه غلامان : قلعه غلامان در پنج میلی زعفرانی واقع است (به زعفرانی رجوع

شود) : ۱۹۴

قلعه کزندر : قلعه کزندر بین راه زرقون و راسشین واقع است : ۱۷۴

قلعه مبارکه ناصری : مراد شهر سرخس کنونی است که در زمان ناصرالدین شاه

ساخته شده است. سرخس قدیم امروز در تصرف روسهاست : ۸۴ - ۸۵

قلعه میاسی : قلعه میاسی واقع در قصبه بخش میاسی شهرستان شاهرود : ۱۸۵

قلعه نو : ده جزء دهستان قشلاق بزرگ بخش گرسار شهرستان تهران : ۱۴۹

۱۶۳

قلعه یل اتان : این قلعه محل توطن ایل سالر بوده : ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷

قلندر آباد : دهی است از دهستان مرکزی بخش فریمان شهرستان مشهد : ۲۵

۵۴ - ۲۶

قندهار : یکی از شهرهای کشور افغانستان است : ۳۱ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۲

قوچان : نام یکی از شهرستانهای استان نهم خراسان است : ۱۸

قوریان : در اصل چنین وظاهرأصحیح آن بنا بر تاریخ نوغوریان است : ۲۹ - ۳۶ - ۵۰ -

۵۱ - ۵۲ - ۵۳

قوشه (گوشه) : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صید آباد شهرستان

دامغان : ۱۵۷ - ۱۵۸

قوچاق : نام یکی از دروازههای هرات : ۳۷

قوس : نام قدیمی ناحیه سمنان ، دانغان و شاهرود بوده است که امروز بنام

فرمانداری کل سمنان نامیده میشود (برای اطلاع بیشتر به تاریخ قوس

نوشته آقای رفیع مراجعه شود) : ۱۵۷ - ۲۰۸

ک

کابل : پایتخت کشور افغانستان است : ۳۸ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۶ - ۲۰۴

- کاروانسرای آقا : درخارج شهرسمنان واقع است : ۱۵۴
 کاروانسرای آهوان : واقع در آهوان است : ۱۵۶
 کاروانسرای امام جمعه (درمشهد واقع است) : ۲۰۲
 کاروانسرای انوشیروان : درآهوان واقع است : ۱۵۶ - ۱۸۹
 کاروانسرای بهادرخان دراصل بادلخان : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای پای سنار : درسبزوار واقع است : ۱۹۲
 کاروانسرای حاجی آقابابا : درخارج شهرسمنان واقع است : ۱۵۴
 کاروانسرای حاجی رضا : درنیشابور واقع است : ۱۹۶
 کاروانسرای دارالزوار : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای دررود : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای رضاقلی میرزا : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای زغال : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای زنبورکچی : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای سالار : درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای سپهسالار درخارج شهرسمنان واقع است : ۱۵۴
 کاروانسرای سلطان درمشهد واقع است : ۲۰۲
 کاروانسرای شاه عباسی : در یک کیلومتر ونیمی جنوب ایوانه کیف واقع است :

۱۴۸ - ۱۴۹

- کاروانسرای شاه عباسی : درخارج شهرسمنان واقع است : ۱۵۴
 کاروانسرای شاه عباسی : در آهوان واقع است : ۱۵۶
 کاروانسرای شاه عباسی : در گوشه واقع است : ۱۵۷
 کاروانسرای شاه عباسی : در دامغان واقع است : ۱۶۰
 کاروانسرای شاه عباسی : در دهسلا واقع است : ۱۶۲
 کاروانسرای شاه عباسی : در ده بزرگ پدشت واقع است : ۱۸۳
 کاروانسرای شاه عباسی : در نیاندشت واقع است : ۱۸۶
 کاروانسرای شاه عباسی : در ریود واقع است : ۱۹۰
 کاروانسرای شاه عباسی : در نیشابور واقع است : ۱۹۶

- کاروانسرای شاهوردیخان : در مشهد واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای قزوین : در مشهد واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای کاشانی : در مشهد واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای کومبرک : (دراصل کومبوک) در مشهد واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای گندمآباد : در مشهد واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای محمدرضا لر : در سبزوار واقع است : ۱۹۲
- کاروانسرای محمدحسین خان : در سبزوار واقع است : ۱۹۲
- کاروانسرای میدان : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- کاروانسرای میرمعین : در مشهد واقع است : ۲۰۲
- کاروانسرای میرزا محمدحسین مستوفی : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
- کاروانسرای نواب سیف الله میرزا : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
- کاروانسرای وارثین علیقلی کفش دوز : در خارج شهر سمنان واقع است : ۱۵۴
- کال طاقی : بین ده زیدر و میاندهشت واقع است : ۱۸۶
- کال گزی : بین ده زیدر و میاندهشت واقع است : ۱۸۶
- کال یاقوتی : در سه فرسنگی شهر مشهد واقع است : ۵۹ - ۷۹ - ۸۳
- کامه : از دهستان بالا ولایت بخش حومه شهرستان تربت حیدریه : ۵۸
- کبود گمبز : (کبود گنبد ضبط شده) ده جزء دهستان بهنام پاز کی بخش وراسین شهرستان تهران : ۱۴۸
- کردآباد : دهی است از بلوک کلاته دهستان مرکزی بخش نیامی شهرستان شاهرود : ۱۶۵
- کردی : ده کوچکی است که بین راه زرگون و رامشین واقع است : ۱۷۴
- کردستان ناحیه وسیعی که مسکن یکی از اصیل ترین اقوام آریائی ایرانی است و امروز میان ایران و عراق و ترکیه منقسم شده است : ۳۰۳
- کردستان : ده کوچکی است - در قسمت جنوب شرق و در دره واقع است : ۱۷۹
- کرمان : مرکز استان هشتم کشور است : ۱۱
- کرم به : ده کوچکی است بین نیشابور و معدن فیروزه : ۱۷۵
- کرنده : ده جزء دهستان قشلاق بزرگ بخش گرمسار شهرستان دماوند : ۱۴۹
- کشف رود : در نزدیکی حشمت آباد واقع است : ۸۳

کشکوه : دهی است که بین راه فرات و دامغان واقع است : ۲۰۸
کفگیر : دهی کوچک است بین راه شعری آب و نیشابور : ۱۹۵
کلا : دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۲۰۸
کلاته اسد : ده بلوک سرحدات دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود :

۱۸۵

کلاته حاجی محمدرضا : دهی است که در هشتتیل و نیمه شهرستان سبزوار
و در داخل جلگه واقع است : ۱۷۵
کلاته خان : دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان -

دامغان : ۱۶۳

کلاته خواجه : دهی است که در بین راه طبس و سبزوار در داخل جلگه واقع
است : ۱۷۵

کلاته زین العابدین : ده کوچکی است که در جنوب خانه خودی و روی دامنه
کوه واقع است : ۱۶۷

کلاته سادات : دهی است از دهستان زمج بخش ششتمد شهرستان سبزوار : ۱۹۰

کلات عزیز : ده کوچکی است که بین راه خسروگرد و سبزوار واقع است : ۱۹۱

کلات ملا : دهی است از دهستان فرومده بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۶۲

کلاته مهرروشنی : که حالا کلاته عرب و عجم بینامند و در سه میل ونیمی

حسین آباد واقع است : ۱۷۴ - ۱۶۵

کلنبه (کلنگه ضبط شده) : ده کوچکی است از دهستان بهنام باز کی بخش ورامین

شهرستان تهران : ۲۰۰ - ۲۰۱

کلوآسیاب : ده کوچکی است میان راه خسروگرد و شهرستان سبزوار : ۱۹۱

کم یابون : دهی است جزء بلوک مزینان : ۱۸۹

کوچه قم : دهی است از دهستان چناران بخش حومه شهرستان مشهد : ۷۷

۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۲ - ۹۴ - ۱۰۴

کوشک باغ : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰

کوکتپه : محلی است که در یکفرسخ ونیمی قلعه مرو واقع است : ۱۳۵

کوه تبرکان : در یکفرسنگی لاس گرد واقع است : ۱۵۱

کوه تولند : در شمال لاس گرد واقع است : ۱۵۲

کوه چهل ویک تن : در شمال ده نمک واقع است : ۱۵۰
کوه داورزان (یا کره کوه) : در ده سیندر واقع است و سیندر اول جوین واقع است :

۱۷۱

کوه دشت تران : در چهار فرسنگی شمال گوشه واقع است : ۱۵۷
کوه ریش : در جنوب شاهرود واقع است : ۱۶۳
کوه زر : در جنوب شاهرود واقع است : ۱۶۳
کوهستان هرات : در پنج فرسنگی روزنک و مقابل قوزبان واقع است : ۲۸-۲۹
کوه سرهور : در سر راه ده سره رود واقع است : ۱۵۰
کوه سلطان شاه رخ : در جنوب ده آب خوران واقع است : ۱۵۷
کوه قره قاچ : در مغرب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
کوه قلعهک : در مشرق ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
کوه کالنگ : در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
کوه کرکیان : در پنج فرسنگی مغرب گوشه واقع است : ۱۵۷
کوه کنی : در قسمت شمال بین شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶
کوه گوگرد : که سیاه کوه می گویند - در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹
کوه مش : ۶۵

کوه مغان : در شمال شاهرود واقع است : ۱۶۳

کوه مکرچ : در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹

کوه میاسی : ۱۸۵

کوه نبالو : ۱۷۵

کوه نردین : در قسمت شمال بین شاهراه مشهد و رباط شونج واقع است : ۱۶۶

کوه نمک : در جنوب ایوانه کیف واقع است : ۱۴۹

کوه یاقوت : در مشهد واقع است : ۲۰۳
کهلا : که باید همان علا باشد - قصیه مرکز دهستان علا از بخش مرکزی

شهرستان سمنان : ۲۱۰

کهن آباد : ده جزء دهستان ارادان بخش گرمین شهرستان دماوند : ۱۶۵

کهنه : ده مرکز دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۱-۱۷۲

کهنه : ده کوچکی است نزدیک بزینان : ۴۸۹

گ

- گازرگاه : قریه ایست از هرات متصل به مقبره خواجه عبدالله انصاری : ۳۷
- گرماب : دهی از دهستان بارمعدن بخش سرولایت شهرستان نیشابور : ۶۳
- گز : دهی است که بین راه مهماندوست و دامغان واقع است : ۱۶۲
- گزوان : ده خرابه ای است در نزدیکی شریفآباد : ۱۶۵
- گفت : دهی است از دهستان کهنه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۲-۱۷۳
- گلران : گویا بین هرات و مرو باشد و نزدیک تر به هرات از یک طرف - مشهد از طرف دیگر : ۸۹ - ۱۳۵
- گلشن : دهی است که بین راه دامغان و فرات واقع است : ۲۰۸
- گورخان : در دوازده میلی دستگرد واقع است - به دستگرد رجوع شود : ۱۶۹
- گوشه یا قوشه : دهی است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان دامغان : ۱۵۷ - ۱۵۸
- گیلان : ناحیه ای است از شمال کشور استان اول : ۸۴

ل

- لاس جرد یا لاس گرد : دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۷۰ - ۷ - ۶ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳
- لاش جوین : دو آبادی در شمال دریاچه هامون در افغانستان نزدیک مرز ایران و در جنوب فراه : ۲۲ - ۳۰ - ۳۶

م

- ماروچاق : محل ایل جمشیدی که گویا در سرازه هرات به مشهد واقع است : ۹۵
- مازندران : ناحیه ایست از شمال کشور (استان دوم) : ۱۳ - ۸۴ - ۲۰۹
- ماهیون ده : خرابه ایست که جزء بلوک مزینان میباشد : ۱۸۹
- محسن آباد : ده خرابه ایست که جزء بلوک مزینان میباشد : ۱۸۹
- محلّه آب : محلی است که در خارج شهر دامغان واقع است : ۱۵۹
- محلّه آقا مشهور به سرکوچه قاضیان : در شهر سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلّه ارگ : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلّه ارگ : در سمنان واقع است : ۱۵۳
- محلّه اسفنجان : در سمنان واقع است : ۱۵۳

- محلۀ بالاگودال : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
- محلۀ چوب مسجد : در سمنان واقع است : ۱۵۳
- محلۀ چوب مسجد : در دامغان واقع است : ۱۵۹
- محلۀ حاجی مقلو : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ حمام حکیم : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ الداغینه : (الداغی ضبط شده) در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ دباغان : در دامغان واقع است : ۱۵۹
- محلۀ زاورقان : که زاوغان ضبط شده - در سمنان واقع است : ۱۵۵
- محلۀ زرجوب : در دامغان واقع است : ۱۵۹
- محلۀ زرگر : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ سبریز : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ سراوری : که بزبان دامغانی سرولی می گویند در دامغان واقع است : ۱۵۹
- محلۀ سرتلخ : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
- محلۀ سرسنگ : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
- محلۀ سرکچۀ قاضیان مشهور به محلۀ آقا : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ سعدشاه : که در محل سعیدشاه گفته میشود - در نیشابور واقع است : ۱۹۶
- محلۀ سیرده : که سرده هم گفته میشود - در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ شاه : در دامغان واقع است : ۱۵۹
- محلۀ شاهجوق : در سمنان واقع است : ۱۵۳ - ۱۵۵
- محلۀ کوجه نو : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ کودووک : کودی دریا هم ضبط شده است - در سمنان واقع است : ۱۵۵
- محلۀ کوش مغان : که کوشک مغان ضبط شده - در سمنان واقع است : ۱۵۵
- محلۀ لاتی بار که لنتی باز نیز آمده است - در سمنان واقع است : ۱۵۳
- محلۀ مزار سبز : در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محلۀ ناآر : که ناسار نیز نوشته شده است - در سمنان واقع است : ۱۵۳
- محلۀ نورشک : که در سبزوار نقابش گفته میشود - در سبزوار واقع است : ۱۹۱
- محمدآباد : در تاریخ قوسس نوشته آقای رفیع جزو دهات سرخه آمده است : ۱۵۳-

محمدآبادو: ده کوچکی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان

دامغان: ۲۰۸

محمودآباد: در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم محمودآباد بالا و پائین

نوشته شده است که جزء دهستان کاریزنو بالا جام بخش تربت جام شهرستان

مشهد است: ۲۶-۲۷-۱۷۴

محيان: دهی است که بین راه شهرستان دامغان و مهماندوست واقع است: ۱۶۲

مدرسه ایرنا طاز: در مشهد واقع است و از بناهای میرزا شاه الدین میباشد و در

سنه ۱۰۱۹ بنا شده است: ۲۰۲

مدرسه بالاسر: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه بولهرز: در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۱۹ بنا شده است: ۲۰۲

مدرسه پائین پا: در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۸ بنا شده است: ۲۰۲

مدرسه پریزاد: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه حاجی حسن: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه حاجی رضوان: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه حاجی موسی آقا: در دامغان واقع است: ۱۶۰

مدرسه خیرات خان: در مشهد واقع است و از بناهای شاه عباس ثانی است که در سنه

۱۰۵۸ بنا شده است: ۲۰۲

مدرسه درب مسجد: در نیشابور واقع است: ۱۹۶

مدرسه دو در: که در مشهد واقع است و از آثار شاه رخ است و در سنه ۸۲۳ بنا

شده است: ۲۰۲

مدرسه سلیمان خان: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه صادق خان: در سمنان واقع است: ۱۵۴

مدرسه عباسقلی خان: در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۸ بنا شده است: ۲۰۲

مدرسه عبدل خان: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه علینقی میرزا: در مشهد واقع است: ۲۰۲

مدرسه فاضل خان: در مشهد واقع است: ۲۰۲

- مدرسه فتحعلی بیگ : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 مدرسه گلشن : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 مدرسه مسجدشاه : در سمنان واقع است : ۱۵۴
 مدرسه مطلب خان صاحب : در دامغان واقع است : ۱۶۰
 مدرسه ملاتاجی : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه ملا محمد باقر : در مشهد واقع است که در سنه ۱۰۸۳ بنا شده است :
 ۲۰۲
 مدرسه مهدی قلیخان : در سمنان واقع است : ۱۵۴
 مدرسه میرزا تاج : در مشهد واقع است : ۲۰۲
 مدرسه میرزا جعفر : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۸ بنا شده است : ۲۰۲
 مدرسه نواب : در مشهد واقع است و در سنه ۱۰۷۶ بنا شده است : ۲۰۲
 مرادآباد : دهی است از دهستان دامنکوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۳
 سرخ تره : دهی است که در اطراف رودخانه علی آباد واقع است، به علی آباد رجوع
 شود : ۱۷۵
 مزارتپه : ۱۳۳ - ۱۳۴
 مزرعه تامود : در اطراف آهوان واقع است - به آهوان رجوع شود : ۱۵۷
 مزرعه سیرآباد : در اطراف آهوان واقع است - به آهوان رجوع شود : ۱۵۷
 مزرعه کودوان : در اطراف آهوان واقع است - به آهوان رجوع شود : ۱۵۷
 مزینان : قصبه مرکز دهستان مزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۷ - ۶۶
 ۶۷ - ۱۷۳ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۸۹
 مسجد پیر پالان دوز : در مشهد واقع است و در سنه ۹۸۵ ساخته شده است : ۲۰۱
 مسجد جامع : در دامغان واقع است : ۱۵۹
 مسجد جامع : در سبزوار واقع است : ۱۹۱ - ۱۹۲
 مسجد جامع : در سمنان واقع است : ۱۵۳ - ۱۵۴
 مسجد جامع : در نیشابور واقع است : ۱۹۶
 مسجد شاه : در سمنان واقع است : ۱۵۳ - ۱۵۴
 مسجدشاه : در مشهد واقع است و در سنه ۸۵۰ ساخته و در سنه ۱۱۱۹ تعمیر شده است : ۲۰۱

مشهد مقدس : شهر مشهد مرکز استان نهم خراسان میباشد : ۷ - ۱۰۴ - ۱۷ -
 ۱۹ - ۲۰ - ۲۴ - ۳۶ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۴ -
 ۵۵ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۷ - ۶۸ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۰ -
 ۸۱ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۹ - ۱۱۴ - ۱۳۵ - ۱۴۰ - ۱۴۲ - ۱۴۷ - ۱۵۷ -
 ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۳ - ۱۹۶ - ۱۹۹ -
 ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۸ - ۲۱۱ -
 معصوم آباد : دهی است از دهستان قهاب رستاق بخش صیدآباد شهرستان دامغان :

۲۰۸

مقبره ابراهیم بن موسی کاظم علیه السلام : در نیشابور واقع است : ۱۹۷
 مقبره امام زاده اشرف : در سمنان واقع است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده جعفر بن علی بن حسن بن عمر بن زین العابدین : در دامغان واقع
 است که روی بقعه آن سنه ۶۶۵ نوشته شده است : ۱۶۰
 مقبره امام زاده چهل تن : در سمنان که بصورت عمارت خرابه ای است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده چهل دختر : در سمنان واقع است که بقعه آن خراب میباشد : ۱۵۵
 مقبره امام زاده سید رضا برادر امام رضا ؟ : در لاس گرد واقع است : ۱۵۲
 مقبره امام زاده علی اکبر برادر امام رضا ؟ : در لاس گرد واقع است : ۱۵۲
 مقبره امام زاده علوی که از اولاد امام رضا است ؟ : در سمنان واقع است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده قاسم : در دامغان واقع است : ۱۵۸
 مقبره امام زاده ... ؟ : که در دامغان واقع و معروف است به گنبد زنگوله : ۱۵۸
 مقبره امام زاده میرزا حسن : در سمنان واقع است : ۱۵۵
 مقبره امام زاده بنت شیخ شاه ملقب به پادشاه انوشیروان عادل : در دامغان واقع
 است : ۱۶۰
 مقبره خواجه ربیع : در نزدیکی مشهد واقع است : ۲۰۴
 مقبره شاه طاهر صفویه : در دامغان که در سنه ۹۶۷ مایخته شده است : ۱۶۰
 مقبره عمر خیام : در نیشابور واقع است : ۱۹۷
 مقبره فردوسی : در طوس مشهد واقع است : ۲۰۳
 مقبره محمد از اولاد امام رضا ؟ : در دامغان واقع است : ۱۶۰

- مقبره محمدین ابراهیم : در دامغان واقع است : ۱۵۹
- مقبره محمد محروق : در نیشابور واقع است : ۱۹۷
- منت آباد که همت آباد ضبط شده - دهی است از دهستان تحت جلگه بخش -
فدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۵
- منج شیرین : دهی است که بین زرقون و رامشین واقع شده است : ۱۷۴
- منصور آباد : ده خرابه ای است که در شمال دولت آباد واقع است - به دولت آباد
رجوع شود : ۱۵۸
- مور : دهی است از دهستان سزینان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
- موسی آباد : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم موسی آباد مطلق ضبط شده
است و دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۵
- موشان : دهی است از دهستان زبرخان بخش قدمگاه شهرستان نیشابور : ۱۹۸
- موغیه : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم مقیسه ضبط شده است دهی
است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- مؤمن آباد : دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۱۵۳
- ۱۶۲
- مهر : دهی است از دهستان کاه بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۷ - ۱۸ -
۱۸۹ - ۱۹۰
- مهرآباد : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۴ -
۱۹۰
- مهمان دوست : قصبه مرکز دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان :
- ۹ - ۶۹ - ۱۶۱ - ۱۶۲
- میامی : قصبه مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ -
۶۷ - ۶۸ - ۱۶۴ - ۱۸۱ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۲۰۶
- میان آباد : قصبه مرکز بخش اسفراین شهرستان بجنورد و فعلا مرکز شهرستان
سستقل اسفراین : ۱۷۲ - ۱۷۴
- میان دشت : مزرعه کوچکی است از دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان
شاهرود : ۱۶ - ۱۷ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷
- منیدر : دهی است که در هشت میل و نیم فروید شاهرود واقع است - به
فروید رجوع شود : ۱۷۱

ن

- نارنج آباد : در چهار میلی رحمت آباد شاهرود واقع است : ۱۸۳
- نردین : ده مرکز دهستان نردین بخش میانی شهرستان شاهرود : ۱۱ - ۱۳
- نزل آباد : دهی است از دهستان قصبه بخش حومه شهرستان سبزوار : ۱۹۳
- نشخار : دهی است که در شش فرسنگی نصرآباد واقع است : ۵۵
- نصرآباد : دهی است از دهستان بالاخواف بخش خواف شهرستان تربت حیدریه : ۵۵
- نصرت آباد : دهی است که بین شوری آب و شهرستان نیشابور واقع است : ۱۹۵
- نظامیه : در کتاب فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم نظامی ضبط شده - دهی است از دهستان سرخه بخش مرکزی شهرستان سمنان : ۱۵۳
- نعمن : در کتاب جغرافیای ایران جلد نهم نامن ضبط شده - دهی است از دهستان باشتن بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۹۰
- نعیم آباد : دهی است از دهستان دامنگوه بخش حومه شهرستان دامغان : ۱۶۲
- نوبهار : دهی است از دهستان درباقضی بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۹
- نوده : دهی است از دهستان بخش صفی آباد شهرستان سبزوار : ۱۷۴
- نورآباد : دهی است از دهستان سلطان آباد بخش حومه شهرستان سبزوار و درجاده قدیمی سبزوار به نیشابور واقع است : ۱۷۹
- نهاردان : در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد نهم نهال دان ضبط شده - دهی است از دهستان فریمان بخش داورزن شهرستان سبزوار : ۱۸۹
- نیشابور : مرکز شهرستان نیشابور، یکی از شهرستانهای استان نهم خراسان است :

۱۸ - ۵ - ۲۱ - ۳۸ - ۶۳ - ۱۷۵ - ۱۷۹ - ۱۹۲ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷

۱۹۹ - ۱۹۸

و

- واسرزان : دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان دامغان : ۱۶۲
- ورامین : قصبه ورامین مرکز بخش ورامین تابع شهرستان تهران : ۱۴۷
- وی دو : ده کوچکی است که در جنوب خانه خودی روی دانه کوه واقع است :

۱۶۸

ه

- هرات : یکی از شهرستانهای مهم افغانستان امروزی میباشد: از صفحه ۱ الی ۷۱
هفت تن : دهی است که بین راه دامنغان و فرات واقع است : ۲۰۸
هکاتپیل : که هکاتم پیلس ضبط شده - که در چهار فرسنگی جنوب دامنغان
واقع شده است : ۲۰۸
همدان : یکی از شهرستانهای مهم ایران و از لحاظ تقسیم بندی کشوری مستقل
است : ۲۰۷
هنت آباد : ده کوچکی است که بین راه سزینان و مهر واقع شده است : ۱۹۰
هندوستان : از کشورهای بزرگ آسیائی : ۱۷۸
هیگ : در فرهنگ جغرافیائی جلد سوم ارک ضبط شده - دهی است از دهستان
مازول بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۹۸

ی

- یبر : در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد اول یبر و داغلان ضبط شده - ده جزء دهستان
بهنام پازوکی بخش ورامین شهرستان تهران : ۱۴۸
یحیی آباد : ده خرابه ای است از دهستان قهاب صرصر بخش صیدآباد شهرستان
دامغان : ۱۵۸
یحیی آباد : دهی است از دهستان عشق آباد بخش قدیشه شهرستان نیشابور : ۱۹۸
یدتو : ده خرابه ایست بین راه معدن فیروزه و نیشابور و شورآب : ۱۷۹
یک لنگه : دهی است از دهستان ریوند بخش حومه شهرستان نیشابور : ۱۷۵
یلقون آباد : دهی است که بین راه مشهد ، مابین سبزوار و نیشابور و در دامنه کوه
وقع است : ۱۷۹
یوسف آباد : دهی است از دهستان براکوه بخش جغتای شهرستان سبزوار : ۱۷۴
یونستان : در فرهنگ جغرافیائی ایران جلد دوم هونستان ضبط شده - دهی است
از بلوک کلاته های دهستان مرکزی بخش میامی شهرستان شاهرود : ۱۶۴

غلط نامه

خواهشمند است پیش از خواندن، غلط‌های ذیل را اصلاح فرمائید که احیاناً در تغییر معنی مؤثر است :

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴	۱۲	برگ	برک
۱۹	۱۹	قرار داد	قرارداد [که]
۱۹	۱۹	می‌آیم [که]	می‌آیم
۲۰	۱	تفضیل	تفصیل
۲۷	۱۹	خلعت آوردند	خلعت آوردن
۳۱	۱۹	و سایر [...]	و سایر فرستاده ایم
۳۴	۱۹	را [یوم	را] که یوم
۱۰۴	۲۱	بسیخو	به بسیخو
۱۵۱	۷	به کلی	بکلی
۱۸۹	۲۱	جلد سوم	جلد نهم
۱۹۰	۲۰	جلد سوم	جلد نهم
۱۹۸	۲۲	جلد سوم	جلد نهم
۲۰۱	۹	هشتصد	هشتاد
۲۱۸	۵	۱۸۸۴	۱۱۸۴
۲۴۸	۱۲	منکوه	دامنکوه
۲۵۳	۸	زیدر	بین زیدر
۲۶۵	۲۵	۸۳۰	۸۳

ضمناً در این غلطنامه برعایت دقیق نشانه‌های نقطه گذاری، بجهت اینکه در تحریر فارسی مرسوم نیست وانشاء هر سه کتاب هم خیلی جنبه ادبی ندارد، توجه نشده است - اغلاطی هم که از میاق کلام فهمیده میشود در غلط نامه تیابیده است و این هردو با عرض معذرت بذوق ودقت خوانندگان گرامی واگذار شده است. به اختلاف اسلاء کلمات از قبیل عاق در بند و آق در بند و جا غرق و جا قرق هم چون فارسی بودن آنها مشکوک بلکه مردود است، ترتیب اثر داده نشده است. در عین حال ممکن است اغلاطی از مؤلفین هم بدون اشاره گذشته باشد (مثلاً مسکون بجای ساکن درس ۱۵ س ۱۹) از همه این نواقص و نقایص یکجا معذرت خواسته، امید عفو دارد.

قدرت الله روشنی زعفرانلو